M.A.LIBRARY, A.M.U.



## acediádió

اوالهده عدد اض جمع افات وسلون رافعی و افت لی دیودات می از در بخلص کاین استی در در بخلص کاین استی در در بخلص کاین استی در در بخلص کاین این افغال در مرست از کتاب سرای الدفات در بیان افغال داد می می در این الفال داد می می این افغال داد می می این افغال در می می این افغال در می می این افغال در می می افغال در می می افغال در افغال در می افغال در

الی سبه باشداط نیان به بری وست واده اور دوری میست ایران فرد در این از ان افزاری برصاحب بختی قرم دوریت ایران فردی میست ایران فردی میست ایران فردی در افزان این در این داران داران این در این داران داران این در این

ار من من ال مرود المن المارية المارية المن المارية المارية المارية المارية المارية المارية المارية المارية الم

أسياركم ساى اول ويده وباسهدوم ميز موصره آب كرسلي كويرسه برفاد صفحرباه وصلى كرود فزون ۱۰ اب بارنج كم مي ايم نجي نازه ما ويجاز رامدك ما يرفوكل في اعمد المين اطلاق كنندل منظامست أسياكروش - كات فالى فيرا ساويوا وما -بارمس تانيركوير معفرونت اددل مي فيتن فرماي و بيده ماره أخرأب كروش كرده باره رام وباريك المسبب الميابوا ما المالات المعروب المنتي المواريد دارد بربزوه مستال جام شرامي كردش عوزا بوتيا يداني از مهر آب الروش و تعلی منتی اول بسیدما رشورت وارد-أسبكروانيدل ميني تبكر ذنر كياران والمراكد ميده اليوش مهر الشريق بياريوشان إست فودرساغ شعكان را البساكر دا تبراز بساما و معبق من وردزي وكردش زمار ميز وسندآن درنفظ در کرون ي آيدانشا والدير فعالي ر أب ورويضم وال دكون راسة عمراك ورال أأب بأمان عاري باشدار عالم كاربزط فرا در تقراع وحاركموييرسدي فشوقكرواسيه وزوش بسيت وكالمدم بإغابد البنترة أنكيته بالخبخ ومنهر سيداله فغلا والغرج مواقعه بأكمتر

مراقذ فرنت ناگ مرکه درند آن سوراخ تنگی باشد ولفارسی آن را آب در در گوینید در پیفسورت آب در دولرف نیز باشترکه مهتدی آمزاینچوره مخواشد واین ترجمها کی زوست – گرسه دید و ساراضا فرند متاعضا نیرانی ندان

ا میده میده بی اضافت متاع ضائع آب ندان نوعی درط بات متنال مرد و تا تیرگر پرست شکر ایل او می شیده مهمتراع آب دندان آب دیده

امدانی محفق آبا دانی بینی ماموری شاسته کو بیر سه شانی زایدانی عالم کشار کار در بهان شاکو بیر شاکت کرد به ای تواب بیندا که در باید بای تواب بیندا که بیشته مشروره در ای وقیره و گانید به ست مشک که گاسته بیندا بیری فرای و کار بیری فرای و کار بیری فرای و کار بیری فرای و کار بیری فرای و فاکد ای د باید دانست که آباد نیر کار برگیریست از دام و آدکه بر ای بیشت از دام می از دام و آدکه بر ای بیشت از دام می از دام و آدکه بر ای بیشت از دام می از باشد بر می می نشا داد در ایمل می از باشد بر می شان در ایمل می از باشد بر می از دار ایمل می از باشد بر ایمل می از باشد بر می از دار ایمل می از باشد در ایمل می از باشد بر می از در ایمل می از باشد در ایمل می از باشد بر می از دار ایمل می از باشد بر می از دار ایمل می از باز در ایمل می از باز دار ایمل می از باز دار ایمل می از باز در ایمل می از باز در ایمل می از باز دار ایمل می از باز در ایمل می از باز دار ایمل می از باز در ایمل می از باز در ایمل می از باز دار ایمل می از باز در ایمل می از باز دار ایمل می از باز دار ایمل می از باز در ایمل می از باز دار ایمل می از باز دار ایمل می از باز دار ایمل می از ایمل می از ایمل می از باز دار ایمل می از دار ایمل می از ایمل می از

Monday of the

واین ظامر ایمان حال ست که آمید رخبرای نفس و د ونفس شکی کند دسرفه بهرسد و بهندی آنرا انجه و کونید بینما ول و تیم مشد د خلوط اکتلفظ بها بوا وربسیده و از بین نازسی شروی ست که بها این آنرا و اگفترید ک بیاف نازسی شرکورنید و سمیدگو مدس به بدر گار به سی شمکر و زمسرت ما به بدان طران که در مانق کشند که ب

المهامرون المرى كرابه الانهاب الشكال المتباب المراب المرا

آمره ایروس شاه آمک در ایرو در ساست کرجون مرده بخست گر رسد آسه از بو برسره برست اید ولوست از شنگی برطوس گرا بدوله در اطفلی براکه بالمغ شود بالای رندان کو ش کر آسید بوست آفکن ده است وشل می ه در بده سیر در بورست سر می بود و شیری تر مشود بجری

اسی می مینی کردن از عالم می کنیدن شانی کو مارسه شانی می ما رسی از جام میکنشدن می میرکد است خفر را حام میکنشد.

آرنی است کی گفتن عندالرومنوی کسیرگرفتن و دین کنامیداست اذکرال اعتقاد بزرگی از عالم اکیکرست کسی تغین حباکار دادایل زیان تجیبی بوسته -

آسی انجاری کا بیا (عرق خیالت دلیه می از کم طیعان در بن شک دار در طرفراگرید سه در کلا وللنت بشی ندیرم جون حیاس مواز سرشر کرد کرم خیل یا فرتر دورتست میسید

آئی از ماک کارنی آبگیری کردیمینی طفر اکو پرسک

برسویو ابارزهم بریان شدند. آمپ گری اسیرون باست شمانی تیزیمونی آبگیرست که گذشت افرگرینی مراآب گری از گریه زار کرزن قطع نظری مرده آیاکه دگرینی مراآب گری -

آسی خورده میرون برگاه برطرف کریدگاه آب ان بوده باشن خصوصگا ازگو پرسه کسی نداد بیا از اره در به برگامگین کوست شرق سری سند که در قدای تصبیک میفری دود اسی براگیندریز برتاسلاست بازایدواین مشکون دانش تا ایر برسه وقتی وگریه مجال داری ال کوده به با ایر بر برز برفقاس مرفق و کریه مجال داری الز اکو برسه کوکو سیانوس می الرست در مفرات از براخ

اسه داغ ما که بهارگرم باشد و جیش داده باشد با آفکه شکی البشگرم کرده و دران انداخند باسشندر دسد که پیسه انجواب داغ از آمیزش ماسوشته است ۴ برگریعید از آنسانی با کومارا دیده است «

ار دیمیدار اسای با دو مارا دیم در است میده ارت بازی از مین خاد میرت بر اکتفید دن اسیب به به به به به بازد کمیست حارد کرخفف حار در به ست اور ده شده در بن می در کالام قار مامیز امده سعدی کو برسه کر بنو دی امیدار است و ریخ به یای در وزش برفلک بودی می مثال مینی ادل اسی و

جارد کشیدن تا نیرگویدست تا گیرد تفسب دیدارجا تان دیده ام شاب دجار و میکشد از اشک و مرشکان دیده ام س

گامههای مده برنشدیدراست تعلدا سه کوا را که طعام دا زو درمهنم کندسه

آنسیه و م دار نیخ دال اول آبیکه بیوا باکن نرسیره باشندوآن ریرمنی بود داین برد دا زمی اوره دانال به ثموت رسیده –

آئیل شداختن میرون دادن آب انترف کوید سه انتم بدل مزین تنگر در نبداز این موض شکسته آب می ایماز در

آسی شیر کرون سراس معله اول صرفت کردانی ب در راه خدا کرسبیل نیزگر نیده بهتدی پورته بای فارسی دسکون و اوطخراکو بدسه بوگل جبنبداز آشیده شوخ در برگونیکران آن کند آسینیسر آسیده راغ سابیکه از راه مین برآید و آسیبنی نیز گونیدا شرف در نوع بهت مرما کو بدسه برسر به لبسکه شهردشیع سال آسی ماغ به برگرامی جیم الکون نادد خطوم دارس

آسیه بال مرکشه مرشد و زگست بیم سنر نیات می سرالی ارسه بالای دارن بهرد دانشت از ایل زبان شیشیش رسیا اسی با زبر برا مرجور شا در طهز اگو مدسه طفنسل اشک در بخشی مود مخر دکتر دفراری آسی با زاری را خلاش درست دیا با مع برست -

آسيدري لا لاكروك جيز زيون را خور منزون از راه فريب تابيرخ كران فروخته شو وسليم كويد

من رای دا او ه امرسرهای بازار مزایش به کار
اشن سکندا به و دکالانم اشن سکندا به و درکالانم این از ایل دیان به نورت رسیده این از ایل دورت برده کرنه و گردها زخان دوزسین با
این نواسه به نواز دل دارام و سکیدن یا فنن ول و

آ تشفی میکیدران انتخاب داشته باشد اشرفت گویدری میشها (شون آن بهت نکی به شمع سوز د پرندن آشکی به

أبي تبرازا بل زيان برتوريد رسيده-

م النس کا است کردن اشرنت کو بدت ترخم عن کردن و است کردن اشرنت کو بدت ترخم عن جوان سیکرد داروی ارشعا کو بدس کمال بردا راکند زم می برانش کارسے نظار کو گرم می افتال زمین کردن کارسے نظار کو گرم می افتال زمین کردنوش مرادف انبیت -کردنوری برازششه کریان بیرگیرد مواسیان از میشر کردارش مرادف انبیت -از میشر کردارش مرادف انبیت -

اکش برگ به از بن به بید به اور در استه با دکاف فارسی از بن به بید به به بی قی سه سیسا ساقی شب به بیرست فکر عیدی بن که بی برت که درخاد دات باه او جراغ با وه روش کن به به بی بریت که درخاد دات بیان شبی بات کرمیر ایج و آتش بدان افروز ندو به بیا دیاسلائی کو بیرم مولوم میشود دا شریخ بی بیست که بی بیان بیری با مان ی بر بیا فکر برگ سفر میشد بیان بر برگ بین سامان ی بر بیا فکر برگ سفر میشد

الخيصاصب خدالمساب فتشرا بدارون ترعاه مفايشد ودركت منبراذات فديم فارسي شل جها كيري ورشيدي فيره نيست والرجيس وازحجت ساطع تصنيف استاد خودكه ملخص بربان فاطع ست اورده سركر قابل عماديت بيركينييت بريان قاطع الاسراج اللنسة ظامرست-أكتش رن بطلق روش كننده أنتن ونيزائين جتماق وصاحب بتهام روشي امرادسل طين وحيد كويم ٥٠ دونتي ماراج آنش دن برائ ويش نيت رجيهم كسن راجراغ الادولت ماروش مت خوطابرا وربر المدين كعيد ووكميست ال

الم المتناعي مدل - حالي كدوروقت رسيدن والم تخت بيسردرادي ادميرو دوا ترابراغ ارجيم مبتن يركو بنيدوحيد در تعلف فنياكر كويدسه بوسيد لجقاق كوسششش رسيارة إزان سيااتش زهيمش

أتنار - بناى شلته حميم الزلفظ عربي وفارسيان من بنيا ووبناسه وبوارا رعرسين تناكي حكرير غيار وشبت منابيت بتيانهنديريمه متنائيكر تاقيا متش اثار

الشركي وبفيخ كامت تازى وشيئ عيربهال كراكش دا بران بروار در آفشگیره شیر نبوانند طام نبویر آیادی دراس المال المرسية المرسة كرشاه المسيسة جميدة الما ملا ميري را يا تشر كشر كرمس كرده دو و دند لوميد ما دياية المراس المروض مي وراسه المرضي كالمرين وعشي قا المرك مواه يجتنبا سند ومواه فام دحيد ولفرلوني فالم كريده باأجراز كواه جوان أخ لمزوة يوحن بإثبة وللاماديروب

التشراميه الوروان مينى تقدير مرور مشرعى كرفتن أمست برمو وسرن ميك افريج ويربسه ازعشق في الزست تني توان ياشت عي را تكويم الحربي السالخيروني اري سريد آم فعل مرسام دي قبول داره و مرون مر

كار زواست درمل تقريضا تكردربندي لبي الرقوا فق اسأين باشدشفائي يرسه ارىكندى توكجا درك كجاشو كجائدلات جيز كيه نداني چدزني بيني كسان-المسب اجوبين كمايراز تابوت وأين دركاه لبيار آمره بناتكم أويد داعظ قزويني سامهي كراستادهم اسب بردرش غافل بحراسرطوبارا تهاستاس

السمسيل ميعودت ونيزيكا والات كشيدن روعن كرعصاران وارندوسيد والعرافيف عصار كويرس فين أسابيت كتدم نديد كوشرش كري دراكهاموسييد مهما ماكريرسراين أسياع شودشيرة روزازشب صراع ونيزيين جائيكراسيا دران باستدجيانكر درمصرعه ووم بهيت اول محفي غاندكه رولفظ است كركه بني مكيين وسكان سنعل ست يكي قهوه ووم اسياكه منى قروة فالدوجام إووان أسيا استعمال بأبدمنيا يحكه ازايل محاوره كبخفيق بيوسته از او مرسروف صند بده ودرصفت موس ومسرو واقع شود و نوجيدا ن ورانات قديميه لوشته ا مرفعتي برببد بنيزاه لاق كرده أكرجيدا تنبخي غراميت دار دنسكن ازان ظامر مينو دكه آزا دميني بيتمر بأشدوا مشر اظرواعظ كويدس عم كوارا زبود آزاد كان را ورسروره أب الني بدرا باشد بازاب أررو كمعروف وفلص ولف ابن المعذب وكالمانية مسين عشق تومقبول عالمي شيره اهم كراهم كروروم مسكآرته وسسك توشيعهدم

أرزو كرفقتن بيدانندن خوابش كمال فجيند كو يرده از يوس يا سياسر دليم يوسيد يا زكرد، سركزيها يرياب اوس أوام أبرز وكروث طواين لفظ باكرون متعل شهود والرز وكشيدك بيزور شعرسالك فردي ديره خدج الكركوبرسما ي رده فريب لبصاب دندگی دخفراردوی دوی داری

مص كمتذع وجون غرابت وار دطا براسهوا تعلمت كمجاب انظارا رزوكنت اسراعلي الرسر في المن كرين البداد علت ولتجريد ووكم معانى آيروس حاكه دوحرب ازجمع شو ندخدت كمي ا (الع) الزرائشة الرميرصيدي كويدس دويي خوسروز فاطر خود رفتن نيست عرسايد بال بما برمر درویشان است به جنا که با سیمو مده درین مصرع مها شهراع عليه المبياسة مؤور ترسيد والمراكم ليكن مفتق معلوم بيست كهابين مروشاع اسمه يا وكالمقتقية والسك الرستادي والماي المستالين بجزمقاعلن مغلاتن مقاعلن فسلات أكنز أكابردارو داده اگریم شطای بزرگان گرفتن شطامت تین برای فلطه خطاسه ورستدى ارد نديراى تظريراكا المسيا مستعل ومستقاء أبياكم برسيتناكر وانتدلس أنجيله فيني كفنه اندكوأبيرا بمان سيشارا ذا مياكرودو الخي ماست كرد ودست اس ست دست المسا غلط ست بيناككرور لفات قديمير لوشته مشره وي گویدسه منبست فکرگردش سرسکتان سن رای آسیامانی نیاشد اسیاسی دست دان و دیگرست

الن وروست أس خابر المر جين كمن فراتس ميروسالان وابن ازابل

النيال مفادكم فالصادئد بالدان شهروسمدي وكتني فالدعنكسوات بيرآ مره است سليم وبدسه وربايان حنول جزن آشيان عثكريت تارياسه والمتم ميدا وتوكسافار إمست. أتش غار ، آت كر بوردن شرران ومندوروت خار تافر گوید مانیت برسوزدل دیون یک قوشیدن عشی عشق اگراش خاری دارد-المنسوارده مي توريا يوايد الماريا

نشيده با سندار عالم فارزده را فمركو پرسه رفا

مصف بگیا دسیکن روشت عدل رسیده من بسکراشداد ا تا ایتان درجمان و رکی ندی کو بدست بول شود

متشفاداون كخضا وازداد لكفتالار

أش دهم خيس - فوعي از أشما الركو برسه واعظ

زاجره فيالفت بسكوميورد دنش الائش دمختي بيك

أشاكى مبدقين محركتابه ازملق ومإبلوى شفالي كوير

۵ میکنددم لابریا تا استخواستی خور دی عما ودرا شالی و

خوشا مرمیرو دع نمکین درکشب قدیمیدریشمالی به رای و

بإسكاسيد فعتى داوتي وسياحيتي توشه انروابن

أفتاب ارك الابان البير دراتان دراتان

الكنران يرا مره است اول اعمامست ودوم درغيرال

لا كع دورين صورت مهاميت غراب الشكك الرسط على

تانيركويسه الماحتمروى تعيمهم باكب راعجبدي

التحا والدنتي واسطاكارسانى وتهاى فاستطيش

ومندى تى كوىندى كانتالى تاكى تاكسى مندى يده

والوال بالسيم وف اكري اقطا عاد رترك درمح العظم

براتقا في علام ز تان أرثدا بنيات أيريه بإلمروة فافت

آف ميرطروي مرون ودراس اسانا برلودكراساك

أمملتند بالفاسيدل شودها كدور لغات فديمي فترتيد

چالک سلیم کو مرسه از امید مگرشسها دو ملی در و دست

أقتالي القدل يفتك شرك يرسكور أثاريان

منى الرابل زيال محقق كرده شده ككن رين مهيت

ميرخاست ورسن أي أير لكري الماست

مركح أيخابه زوركشاني مبترع أفتابي انشو دئبج بنورشيار قرابا

وازبن عالم ستداين سوية شيعالى اتركو ميست عرش

ركلزارامكان كركترش عاشكا فتزى ابسائردد

ينر ورست مينوا ندرشد باندك تحلفيت

درآفراب فكرزم كلاب رائ

أتثن خبير سيمتني كمامرا وسلاطين براي ففرام فزر كنندوهل خيركرون رالتكركو بندوجيدكو برست ميشود مقدر ركس سكندار كالغبرط زاك تبيلار د

उद्याद अर्थित विक्रा विक्रा विक्रा وصيركه يدره وراماج فالتركردم كدرباكن ازين باست وربي المورت أطرع بالان أود أأمد كوريات يرس الموقات معروف والنكاع كالمعدى آيد وكاس لازم اول شرورس ددم انجاك مرده بالمفول بتاشاى توتر يم لانظر كيش بريه ديره باردي

كرم شناآك شوخ سين بردر أب أفتيا بي كم تواند مضرفمالوردر آب الأاتنابي بحيث لفكر كررهام بكريند تدنيز دركلام اسائذه ويده شرو الرينى

المسطا مبنى اور ارسترورست وتبرميين ألمت تناسل كدربت وسال مرت دار ودر ولايت بم مره بالكرفشرا الرسه الشارد شمارى إن بودي وخلاسرا برتميني بسيار كم الدولهذا مل ناظم در خطاب لیخابور می علی السلام سد کاین خنين دام ادر تك لت عدوتير طامرو حيركو يده بجوية رشيط مرفانوس براوميد وكسع تزاد ولطف ين الهام المستايرون -

أش بربه وطعام بإران ازعالم اوكره كالعرب الروره كوني وفيسية ومعفول الزباب تذوير وافضى أثل تدويركوبزليكن سندان بسايد

المي ياس فك ما شرحير

بيرا تمازى بيها ر ندودرس دوستان قالب نوده كوي مصريح معنى ناهم واى موهم ميشود كردر التي اقده مفركور أبيج أفكررا فحركوبيت ورلبل يار ويوارج بهتا أغوش ساع مسرعم لسبكه على إن كمشيدك الأفري الآادس ديدير ف الوشيه الادريد بورت المعنى

تورفتن بالشرفتاريب آماون مديكردن ومشرف وآماده اسم فاعل آك صائر بدا كوريد ١٥ د مروك فتل مؤدا ماده است تين بسياصلي لكريجية الريوسكي وسا

اهروز فرواكرون مدونع الوقت مزون ومبلكري الز سرواكرون وتعطف غلط مت يراكه مرد ومفعول ري است معنى امروز را تجيله وعدة فرداكردن مائميكويد معالبتن امروزم واميكت دربوسه وادنها فانتيدا تاتفط چون وشمن کم فرصتی دارد -

امن يخطير شدن ويعنى بيخطروب براس عنا وراه أرا وشرصائب كوير مميك ركا رزرافس سيوكر ويارالي ال ور در والشحد شوداس كشرعا لمرار

المنت الماراك المنتاك باطراف اوسرابها برأك الميا وتربا معوشا كي فالص مه العظل ب ازشره درمین بیجیا بی ملو شدان عرقی عدار ترکی میران میرسمها بی کا المرك كاروا مكاركايا دانبال تانيركو يرسه ترحنين عرشو دصرت تنم بإرهراع رفنن تمربو دأ مرك

آواز كرون ودادن مساكردن وسيدر ولفية مستركو يرسه عدار دوكاقش زمسل بن صداع كنداكم كارش دواز يا خوما مريكو مرسه عافق دل شده برحيك آوازد بركاكوه تلين أوشكل إصدا بازديرا ا وازگر دن گوش مرضیب شاکه در گوش خود بخو د اوارا بدوآن دوقتم إست دوى وطنين مياتادر كتنسط يطور ساليكو مرسه بالأخضرا وباي كراى المنظر الأشراق اوالا النكوش من أين الرئيس المرابي الراحك وقت كارتما تدقوست فت تا يُركوبيد و يوان والى شت طيكار بوانان يمر كن كر يخ بي جاسي رى استينرا بوكر شفاط والوالبركات أنبرتو بيرسكاكو مترمن يمنو داردور وكفيت أيوكن المسك

آئن جامعهدا ہے کہ برصندہ ق وزین وامثال آن براے اتحکام زنزرہ نصب ساز ندتا نیرگویدسہ حذید نسبت بھی کم زمقناطیس نسبت عوضلعت لیمای صندوق این جامداست آئین کمیسے عمار نام مقابی از دوسیقے نافیرگویدسہ آئین کمیسے عمار نام مقابی از دوسیقے نافیرگویدسہ

آسنگر حصار ام مقای ازموسیشے تاثیرگویدسه کل گوتاثیرازان ما رض حصار کششته است ۴ نغر سنجی میکن راهبل در آس نگ حصار ر

آئین مردف و نرسلای کدا نرام را کیندنز کوید ستن دیوشیدن سردوگفته اندوحید در تعرفی آگیه کویدت نا پرزا کینه به سنتے سوار عمید کا کیند تریخ در

آئید میران ناوآئید میامه کا-آئید کلان کرنام بدن دران دیده منو د دیمین عامه نما دل شهور درم سالک بزدسگویدت بود شمع با رانین خود چشم ندادیم با آئید و با نی با مامه نماید و سرتراش که اول کرار میمی کویند و از لعبنی استا د بدیمینی نیزشنیده اول کرال فریند و از لعبنی استا د بدیمینی نیزشنیده فتاد می برخن فهم بوشید و نیست کرتشبید بوسے میف فتاد میکن برخن فهم بوشید و نیست کرتشبید بوسے میف

وگیران را افا ده میکند فاقهم م این الوقت مفظ عبیت ومصطلح ابل تصوف مقابل ابوالوقت وفا رسیان بمبنی شخصه که سها بققتا وقت عمل مند و مقوق سابقه رامطلقاً در نظر ندار د استمال کنند تاثیر کو پیرسه منبت ابن الوقت دانیج

ارسعادت بیرونمیست به ما و دقت وساعت از عقرب نی اید بروان س

ایجدر وان ساختن مین یا دردن بن گرفت شفانی گویده و دان نساخته ایجد کبتب من دلی معلی حمالت یکارز استاد ند-

ابوک در بین - تنقریم زاسیم بررک مالم مند دولون ابردے زردرنگ مانزابردے فرکیان استرف کوریسه کرچست مشوخ زرین ابروم باشد کبوری از نگاستن عشوه بای لا بحردی

ابروی هردارندسابره ی دینایت آتا تجامت ازوظا بر باشرواین فظاراعضای با ابروس تنهاستنی نشو دستگرینم مردارد و شرکان مرداندگوید اشرن کو بیسه گرافتم ابر دست مردار او کمان کاد مولات بینی می و دیر شافی شکود نقست کو بین گرتین نشد براخ و گرد دست مه بطاق ابر دمرداشاری گرتین شاه بارقاضی شانی راد بهانزه این بین برکشیده بود. املی سر به بینی د و رستی مطلقا معرب املی بینانی در افات قدیمید فشه شده کمینی سرکلاه املی بینانی در افات قدیمید فشه شده کمینی سرکلاه املی بینانی در ندیمیریانی املی در نگی نزیر بیریانی مینانی از طوطی نطقه نیز اود می افزار دو نگی نزیر بیریانی مینانی سردوا مده افزار دو نگی نزیر بیریانی مینانی سردوا مده افزار دو نامی دو امده

الوسفیم ونشرید تو قالی وسمنیمت ان سر دوآ مده و آن حروب مرتبید و آن مرتبید از مینیمت ان سر دوآ مده از مینیمت را برخید از مینین زیرا ترسی به د دوم ایشر فت گویدست کردار د میا سر مینی گردار د میلی ناهم افراز سیت کردار د میلی ناهم افراز سیت کردار د میلی ناهم افراز سیت کردار با را انوکس بگرد کورصور ترکید دو می ایشر مینی اکوست میران سر معروف به و خیرا د و مینی در مینی ترکید انداز مینیدن از مینیدن از د و د و د و د و می کردان میک دانیز گفته اندومی بیران بیران می در انداز کردان میک دانیز گفته اندومی بیران بیران میک در این میک در این گردان میک در این گوی تو میک ترکید در اندومی بیران میک در این گردان کوی تو میک ترکید در اندومی در میک ترکید در این کردان کردا

بیاداتوکشل توسیکتم به ایران و قالت نفظ تری ست ایرای مست به ایرای مست از عالمه دوده به در کار نفظ تری ست از عالمه دوده در در در این در در در این فرایس شعله طبیعان را مخیز در در این فودی از در در در ایران از آنش سوزان کفت نقاستر ایران ایران ایران می شود ایران ایران ایران می شود ایران ایرا

نيركى در دودمان ألش ازچوب ترست -العِلَية الحكم إو- لفطاع مبيت واحلة جميع عليل وحكما جمع حكيم وابن را اطلاق برمفرد كرده اندالمورى كويرسه خوش بيان شوم ازغيب البدر سندندا كالب ابندوس اطبة الحكما بالمولف كويد برت استعال جميع عولي درك مفرد دروبان فاربيان ببيادست طل عجائبهم بى عجب رياض كمعتى روضه و والبينة حورا كرر دركتب بنو د نوشیزام و اسزا جا کر دانتم مکن تحقیق میموست ابني موقو ف براستعال سن الدركلام اكا بركراتا نشود نبية ال عرأت برا ورون آن كردو ورسيت ولهوري كمان ميشود كه غلط مف مت دبيا كاعل كحكما ا كفنة واين ببت كليم برازين عالم ستاسه وشمن أنبينه اندأنها كرابل كحزلت اندكيركي ابزاك عبسي لنجه أتجا كزنت مت كاداين تحقيق خالف تخفيفات كروركتنب وككر لوشته اهردورين ماسيه معذووم زبراكه سايق الم فسيرالفاظ راكسيم مترض نقده ومحقيقات برروسه كارتياه رده حالاكه برقدروريا فت اينود تمقضاك وفت وتبليخ علم واستقرا نوشته مشودو در بعض نسخ و بوان طهوري فلاصمة أَكُل د ميره شره ا بس نسخذا ول غلط باشر

احسان مبشت گردن مه اصان کی کردن نترت گویده ما شب میخامد رو گذر زرسی کا ندر د م گرمیام زیزنت احسان بشتنت میکند. احدی تفقین وحای مهادر بهندوستان گردی از منصب داران که طالایه تیراندازان شهر شارند

واین اصطلاح عبد اکبر با دشاه است وگرده مذکورسبت متصب داران کم ماید و بی اعتبار باشد و معهی ارزبان دا خان گویند که احدی مقابل جاعت است چرچیع و کرو مل زم درجاعت باشنده احدی بهنما نو کرتود درین صور ت کنایه از تنما و میکی خوا در او بستایی گویدسه سروران کان با قدش از نا میرسیت که العدایی به شین قدشوشش مدسیت و

اخراج مدورع في معنى يرآ وردن است مطبقا وفارسان يعديرا ورون ملكار ارشرك يا دس ومنى تعفي فام بنزار ترسلبيكو بيرت تاب يكي فغان مدار دار نزاكت تومن كل مؤركن جمن صدر لمبل ازمهر موسن احزاج شد-ا حته خاريد - نفتح وسكون وخاى جرو فوقاني مفترح صطبل كداسيان دراك بندنداز ينبست دار وفسطبل رااختذبگی گویزرشفانی گویدست خصیه در اخته خافزات ع و فل بردوش صدر قطارسيش عدور اصل اختر كيد خصى ست كدخايداش بريده باشرداكشراطلاق آك برا دی وجار با مانست دگاری برخروس وبط نیز آمد تأثيركو بيرسه ونن خرابها زناهروان عالم مكيشم كوير طروش اختركوني خاطرا إرت رج وج ك در ولايب سوارى اختة اسب لبيا ورسوم است حاى ذكور بهاك تاسم شهرت كرفت ولعيف كوسي بريطلق بريده خواه خاير بود منواه عصر ديراطلاق كنند شفائي كو مديد دريجي ونظ كركنده في ترافيته كنيزة بركوكه الإوكالند كاينه كالتركيز كمل سسكم بوداين بمارفاية زنسيال الم خواسب كاك ميني تزا اختيكندع منرست شفته دراخته خاشا سك اخرالبيت مندواين قلب أيرست جراسيش اطلاقات نيست اصلا كمر فقد شاع ازلن الفاظ نامتاسي كال واين قلب فهرست مرست شفى بوكرده نشره است يراكه ول را الفترخ اند كفته بعداز ال اسب فظار شتر مان مود ويهين أختارون مني ازرا والعقاره المستهارا تراكب بها في سجا لورخصيدا رستديد روه

داطلاقات کرازراه استعاره باشرقابل مشهادین چراکیفسوسیت بجیزی ندارد و شاعران میرورنتان دارنداطلاق کنندرنی فهداین رانگرکسیکه عالم منی و سیان با شدفافهم -

احیار نفظ عربی است بنی دنده کردن با نفظ کردن بخش است بنی دنده کردن با نفظ کردن بخش است بنی دنده کردن با نفظ در در دان ظام ست بنا که برما دره دان ظام ست نها که در به موارت قابل تخریب با بر سفد و در بسف از ما دادن نیز آ بروخنانی سے از گفت خضری کلی تشد ام آب در ان با این زبان تشد در ایک در اوان تر می در ان در اوان تر و را کورن کو از در ان با است با سے منتی که برمین بای دام دو اکورن طبح اکور ار در اشتر باست در کی از مطلق ترش دو را کورن طبح اکور بر مدر ا

بیت م درست میشود در گرفتن سپدارشدن خوابش کمال خبندی گویده از بوسه باسے سرولیم بوست با ذکر دع بهرکه کریاسے بوس توام در در درفت س

اراجيها وبداسه المروجية الري بوران مايج

سخنها ميده مليم ويان تبقيق رسيده مليم ويرهموا مرسوسيرو يركبون اراجيف -مرسوسيرو يركبون اراجيف -

از بم گذشتن کشته شدن مه از م گذرا بهدن کشتن بس متعدی آن باسند اشرک گذرا بهده خوش انکس که زخمش دمرسم گذشت ک

بهتینی تومفراض از بهرگزشت -اور موشق م واه ریمه مرس شرک د

ا ژبوش برون میمنی بهریش کردن وحیدگو به سده رسیدی فارغم کردی ندانشه جها کردی بورا بردی زبوش ا تا کمیداغم کها بردی س

ازسرسورل بیرون شدن کنایدانکال داند در دفع بیزید تاثیرگویده دفت ست غیرانسرون

برون شود دارگشته بوی د ماغ ضیده یی در ان از سورفتن ویکس - رختن آب و بیزه انجه در ان باش مبدیج ش حور دن رکنای مسیح کویدست چند در پیه آب و نان بهر در برویم بوچندار سپه روزی مفدر برویم با دیگ تن ماجوش حرص در داست از دار

کن دسیده کزمر بردیم سه او فکارافت اون فراموش شدن شفالی گویه سه دشنل عشق میش کافرشناسد سین سلمانم ۴ زنگرمومن افتاد مرز بازیم، رفتر سه

افتادم زیاد مرمین رفتم-اژبی مروم آمرن سرانجام دادن کار سے دیجواه وال حروف سرت و

ا زمی ده در آمران مبانداد نیزیمین است آمده ایستا شفا نی کویدس ده کرد کمان غرخ و خارشفا کی موکو حوصل کز عهده این تا ز در آیدر دلیت این خالی از فراین نیست محصل برگرای خاص همیایسد نیاد کرزن برد کردن دهبردن سک در شهر دهبین می لفظ در یا گلی برد کردن دهبردن سکی شهر دهبین می کفظ در یا گلی برد کردن دهبردن سکی شهر دهبین می کفظ در یا گلی برد کردن دهبردن سکی شهر ده بدین می کفظ در یا گلی برد کردن دهبردن سکی شهر ده بدین می کفظ در یا گلی

فغال كغنت من ازخواب در لمي آبديد در من صورت ازلغات اصدا وباستدامين قدرمست كمعنى داسل شدن موضوع مريث ومعبى برآ مدن مخفف بدرآ مدن الانفسول تداشش فالوس وي صد أكرون طغرا كويدرك شكرة دانه ودام ازنفسول مراخت مراع انوريه وره المحتيقة ولي الرافعة عمراس ازمرواكرول مدوركرون بيزعاد وومطلعاناكم كذشت وكمنى المرافق كم تعف براى برا وروى ورق مين داين اسطلاح كتيفه بإزان سينه وأصف قندبار الديرسه انداك ورق كدنسرواكندسى معسنت المراج فعيدا أفعاب رار الالو والاسرلوم مروت وبرود لفظ المره استادل وتنو كوريس بارهماز توهما بروسي ورفقارست العاه وكروعوه ماه دكرست فودوم ي كافئ كويرسه بالبحبية كانمي يوبرفيزم زفاك عارسراد يارش ارقط ال المالية المرواك سوراكشرا معنى باسك ظرة بسنعل وگائي باشقاص أمنى فرفيد دران للحوظ سيست بما مرة البركوميس إرمستانو بادخالف ال است الزاريدم الرمقيت من الأنا حدايرار الأأسياري ماول يطلق طابيرسترول فسي الرونك أب يريديده الريفطة مبرتندم كمون كرمل لأأميا بما مدكون واین از این زیال عفیتن ریستد از رفانه افتاد ف مهني كمز در شدك كنته اندسيك الزمنواكو بيسهمل وننك اسرمه داردع والرطاش تزيم ازمرفا دافته زكس جادونش عالين سرئساد يحضرن برياكم معتد الكريابيد ويرجى ريني الدورة فارق ورفنا والأوارا

الرئے انگری میں دیون انگرد رقیع رکیسی اسلیم

از ماکسی رسی نداری بروست روستان سرشک اگر دستن رنگ نداری بروست روستان سرشک اگر

ازين قرار لفط سنامني اين وضع طواكويدك بزيرفاك كمركزادين قرارطبيرية برون فاك فيز ازجيم إنتادك وررتنم انتادن بخبت التفايتا بود ن در نظر سے بدائل المرجاد وحرف از ماک کلم دافل سونده وق كي الزال جائز است حكيم فاكي كوييسه زمرها مكررم ابل الاست الما تايم بالبا سلامت عرك بن رومرده وركاع شقست عرفي انتادكان شاة عشقت والديهي المارم سنارياك درال بنين بابيكه المعنى ما فتادكان شاع فقى سديم وادين عالم ستداي بيت مرز اعمالي ماكب و مسياسي الوديسيان المرارع الماجرا العارد واك صاربيرن من معذوت شده چيا تكريك ازدر بيت سفائي وعقين الست كابن مرون الراه سهوست وبروان ومتالعان ابن قاعده دامقرر موده انداكرور محاوره نيزاين شمي أمرسندلود لهذا كفنة انكر زلت سلف تحت تعية ورحقي غامركمه فقرارزو درسيت لواب وسيدالز مال تقرمت كردوا ونقطى رسانيدة كماك دارم وسيتن فهاك وهل يها تباشروال بياسات رفت است بنن الاكدك عناجها دروقت كندن از فكبين افتاد والرع كافقيره ع دوم راجنين مبتر میداند نام د تن کنرل از مینی گین افتا ده است، ددرین دلطف سن اول افریکی اعتبار شدگین ارْحِیْم افتا دن سے دور شید گلری بنیار مینین اور داشتن کمال سفتین درظا مرحیین ديره واليح سى تخاطر كلدست المزااد زبان اثان

ميارعقيق موده شردة يكيك الزعهدة بواب برنيار

المذانجاطرير المربرد انتقن غلط الشدوعي وانت

بوده بی خالی کرون شفیها کی اثر کو بیر

تادگایش دورد امات اید دگرشگیری ن رسند توری پزرواز جلیه داند کمان کوئیس پرداز دیبات فاری دنای میچر بود در دارد بهای موحده در ای معالقیجه هایشی چی در در در برداد دیگر رسداز جله کمان را فالی کنداست چلر داد و رکند و این شا بدر شیم دند دان و لایت باشد باز دل با ندک د و فایم الفظ در میزد دن اشد کمینی در فاطر دارد ل با ندکو د فایم الفظ در میزد دن اشد کمینی در فاطر مواجر این خبر ایسیار داند لیسب با ناخوشی و والد

ا درگرد زاه رسیدن - از سفررسیدن اضوت گویده میرسد نوسفر ازگرد زه امرهٔ گرز که خطرتا زهٔ او با ژ غیار آمرسین سه

ازی میصفیر کشیرک دافت باست فارسی ودگیر تمتانی رسوامنود کشیفد را ومردم راازان نکاه کردن سلیم کویدست ورمین برگه بادیمراه می بیندمرام از بهار سرح در رقیدان میکشدید با صفیر

از سنی فلان دور میاز سید کردر مل دما تعال کننداد که است به دور تا نیزگویدید از شیم غردور کدامشب بیلام ول عربا دیده زاستان تورفته غیار آ از خاکب برداست و برگرفته و تهرا گرفته شخص کرد تشکیری اوکرده باشیراول و دوم تهرا خارد وسوم سایر گویدسه بون قطره برگرفته خود را جمال می

براسمان رساندوا دکفت ریاکند.
از صحرا بیافتش واز صحرات میشن یافتن میم کو بیست میم مجنون افزانی از کها عشق از کها به یافت کو بیست می گردید از او دوم سعیدانندن کو بیرست کو بیرست می گردید از او دوم سعیدانندن می بیرست کا گردید از او دیم است می میزدان مونیش به که میزدان می بیرز ان مونیش به که میزدان کا می بیرز ان مونیش به که میزدان کا میرز ان مونیش به که میزدان کا میرز ان می بیرز ان مونیش به که میزدان کا میرز ان می بیرز ان می بیرز ان می بیرز ان مونی به که میزدان کا میرز ان می بیرز ان می بیرز ان می بیرز ان را با فقیرا رز و کو بدر میاسید انتخاری میرز ان را با فقیرا رز و کو بدر میاسید انتخاری میرز ان را با فقیرا رز و کو بدر میاسید انتخار بیران است انتخار بولودی ا

این نفط تهیان چرکنده را عات قافیدا در ایری بله اور ده د نظر این نفط تهیارست که درین شعر هرزاه ما کسب واقع شده سه طیان نازین که محرکوشهٔ فلیل عود رزیری نفی رفت و شهیدش تنیکند به حالا نکه در پنجاعبارت در زیر شیخ فاتیا وقر مان نمیکند به مناسب ست چراکد قر بانی سنت آنیل بینی ست علیالت لام دیجان عزیزان تصرف فاتیشند پر از شنگ به چوسی تراشیدای واژم شاک تراشیدان بینی میمرسانیدن چیزے از جا نیکر حصو ال ن نمایت شعل باسند قدی گوییسه زیوسی نرجوسی شاک تو بان تی شار اشناقدی به کری ن زلف شان از شانه برموم می اراد

اشکل باسند قدری گو بررست نهجوب شک خوبان می باشد اشنا قدری به گرمچ ن زلعت شان ازشانه بهرسوم می ارد از خودساسها د اشتان سدر نظرد اشن خود د کار با انافیت ست سلیم که بیسه خاکسا دی بیش مغر د ران نداد اعتبار گرمساب داری از خود در سیساب مامیاش به انز و با مصروت و نوعی از اکتشاری و میبر گو بدد راز دانی انتشار سه بیران برفسون برد افسون بهار مه زدم از دم

استادگی سکیسرون نیزکنایداز توقت دکردن کاری مرزاصائب گویدسه می تواندکشت مارا تطاف سیراب کردهٔ این قدراستادگی است ابر در یا دل چراهٔ و کمعناهم ا دیجبگرفتن کاری تاثیر کویدسه خوش مجداستادگی در منع جا ناین میکند و پاسیان مخت دل تا نیزر نخ پرده آن و شفی انژور به کویون قابنان صدر رکوید رع استادگی منتن او وقت لازم مست

اسمیه ولسی فراسی موست اللون و در به زردستان نیز مهریم معی شهرت دار در سلیم کویدر ۵ بهداست بر ارباب فراست که نمار دی افتیا شرای دم فائده اسپ

املیمی خطافی سکیراول وسکون دوم ولام بیا رسیده و میم باکشیده منطوطه که برگردنتوش کشند دکره خدست ساز نرو آیران در ومی نیز گرینداش و شاکه پدسه

طالع شهرت بینان دارم که دوران گرکت کماند برنام ن اسلیمی خطانی میشود ب

آسیا سے وندان سردندانها که بدان طوام فائیره مینو دصائع گویدے بهرکه برجه صرورست داده ند انزان بسست آب دین آسیای دندان را اسمیل میل است سیمیزی کشکل حیوانی ساخته بر اصطرالا سیافسی آنید واشرف در بچوابسی گوید سه گرا داری گرورد میزاز عنکبوت برگرکتی بون اسپاصطرافش از آبین میرام ولطف آنکه عنکت برا ترامیز است اصطراف بست -

اسکن دری تؤرون روسکن دری بخدن الدیم فعف ای بچ شدن هم اسپ در رفتن و دو پرن واین مخصوص بر دو دست نبات دسکن د حربسم به به بازی معلوم نبیست اشرف گوییسه بود دروی زمبی شدر قبلگ برخوسم شد عشرصر اسکندر ری توری

اندکریشاری برمرگویند و برارینقت او زاری نوشند اندکریشارسی برمرگویند و برارینقت برست کرگردانیدن کماتی سوراخ کندنگین انحالی جینان معلوم میشود کرتیمین است کرچوب راسوراخ کننداد و بیده کرتار دو همچندی او پزشتر تادر چوب فرورود و پاره برآر دو همچندی معورام خ ستو دو حمیدگویدی برای عدور از بیخ دنه نو

اش کره مهرون وان با برده بینم و دست وگهشت دل دست ادل و دست کرد باشد در بن برد د کلام مناخر انست ادل و صیدگد میسه بسراشاره مودن بارسو دکر بیام اشاره است کدروی توسیده کاهن سدت به در ده مرداش گوید سه نیات از که میسان او میزارست به بیات از که سوی میان این او میزارست به بیات از که موی میان این او میزارست به بیات از که موی میان این او میزارست به میان این این این این میراند که میراند این این میراند که میراند کارست به میراند که که میراند که میران

استخوال شکستن کتابهاز کمال منت کتیدن میرخات گویدنه استخانها کشکستیم بدر کاه لزماع گرسگ تولیش بخوانی چرمگوئیم تزار

التاريخين ميني معفر ظائندن از ايل زيان ريمين بورشد-

اشگرمیم برزان و آمید ریز دمینی رخین اشک بنز چار پیگریزان و آمید ریزان مینی رئیس گل به وجید کویدس آن کسانیکه در آتشکه و بینار شده از در اشک ریزان حراجش منزرمیدانن ر

ایقاع ست کرمبارت از دون ست و فاصطلاح موسیقیان مینی ایقاع ست کرمبارت از دون ست و فاصلاح بی حرکت موز ول وخوش پذره استفال کنن سلیم کریده و مرکت موز ول وخوش پزره استفال کنن سلیم کریده و رکار بای دافق توز فرمبیدهمان دیچوآن اصول کرندی و رجاع می آرد که ده ردم مشیرایل شرد را کردری افل مجالس در جاع می آرد که ده ردم می شیرایل شرد را کردری افل مجالس

اصنا فت عبارت ازابل حرفه باز ار یان طعزا در مراسا لفتوج می نورید که اصنات بایی متن دکا نها کفت کشود ند-

القدول قاشه ما ما السوسائم بني وزك ارتساقي و آنراله ول فاخته صرب نيز گوريد وانبكه درجمانگير علم صوت ازمري في گفته تخرلفيت است.

معوسه در تو بی مسر طرعیت است. افت ال مرکز برا نشان کرده با ان طفر آگرید بسده افت ان مران اندکر برا نشان کرده با ان طفر آگرید بسده افت ان داغ بول دم طال س گشته ام مه داغ از کرینی رزمینو دع افت ان شیم مورس فرع از افتان که برکا غذاند دو دام را

افتان د بوری عبارت از بن مستاملیم و پیرسه صفیر رنگین توان خور ملیان عباده دا دسی از میزندگس عاجزان افتیان شیم ورداشت -

اُعْ اُسْعُ مِعْ وَمُعْ وَمُعْدِيدِهِ وَمُقْدِيدَ عَنْدِينَ عَمِيدًا وَالْحَسَدِينَ كرور وَزَت عُرْعُوهِ يا عَوْطَهُ خُور و لَنْ قَالِ بِرِسُّودِ فَقِ فَى كُومِيدِهِ كنى ازغسل خُود را ثا نازى عَ نواى اُنْ اُكْمَ ماكوك

افتشرون سنبين عبيم روت وسنى باتا مردن وياتا شدن موسو البشراد فرمايدسه بانادوي كراكك ومندي للغرابا بي كمه ورتف فنظروخ وفسظرون كحيروت العسطفف أنثون افت ونتيز كنبراول وروم باسي مجول وزائهم كنابيادنشيب وفرازوم يكب فرارغا مذن تأثيركوير سه بربن مدارمه واسرويرو فاني كل رائه زدولتي شو الين كدافت وخيز غرار دم وليض كويندع بارت مسار صالية كرمين مين شتاب وأمهمة رفتن بالشدير ش افتادن وحزاك برتفياس واين بحل تزدرست افت اول معروت وكيف تخلوق شدن واين ظاهرا مجا زمست مولوی جای گو بدسه بدان پایان کزیشان زاده اهمن مج برين بأكيزهي افتاه هامن رو وفير معنى كرن وتري وليا تنف ميراغرف كو برسه علمت لطمف إرباب وفامي افتدع عننه كمينا كالكاه الزمام فأفتدك أفتاه في سلنك راكويدر راك الشرام را انتابياده ى غودا زجيت ترشدن شلا شي مي المرود وللكسائدة بالترمائ ككويك أفطالي بإرواين منى ازابل أباك

وفتا می چرنا بیان فلاس و پریشانی و حید کویدسده نیامیز مریامهم مردمان ارسخوست دولت متابین زانتادگی از هم مهرانی نیست یا ران دار. اقلامینها به نظاع نی است کان برمه و می و قوارساند،

اقالمن الفاع في معلى معرود ومداد فارسال

اقرار فیکسی ساقرار مکدرست نباخدومید کو بدیده در اید دارم حوافزار فیکسته به در تنشیکن گفتارشکسته النگاسیه گفتم العث دفتے لام دسکون نون و کافت فاری بی انافیر کوریسی در عرصهٔ باغ تخت مینگی و افتاده به نشف در النگر

الماس تراش مند عداد ندیشد و بوابر حکای کرده داین مرودی مدید و در الماس دان میدان ندی کوید مده و ترافی کرده در الماس در الماس افتا از در در آنهم چینجب گرد دالماس منه در که در از می میان در در که خطر آن مجامی آند العی می مالعت مردی کرد در کهم خطر آن مجامی آند کرد در کهم خطر آن مجامی آند در کهم خطر آن مجامی آندی می مدالعت می مالعت می در کار خرد مالگی می می می می می می در کار خرد مرافی می می می می می کند شده می می العت می کند کرد در کهم خرد کار می کند کرد در کار خرد می می کند کرد در کار خرد می کند کرد در کار خرد می کند کرد در کار خرد می کار کرد در کرد در کار کرد در کرد در کار کار کرد در کرد در کار کرد در کار کرد در کار کرد در

اله وار رند واد باش کذاخیل و مخاطر میرسدنا مراجیطی است از عالم راد و د باش کذاخیل و مخاطر میرسدنا مراجیطی را است و این شده جمع موافق عرب را افادی د با این می آرد د د د بی در باب امام خوا به انداد در افادی در باب از ما او اری کار است بر فال من مخرط او طرح بیس جمع اولی چرخ نفد و من افرادی کار است بر فال من مخرج نفد و من این آدر و برای این قاعده می را نسیست به و لیای فادید و این از را او از کرا او دارای این قاعده می در نسیست به و لیای ناشد و داری او از کرا افراد باشد را در او طور و طرحینی او داری او از کرا افراد با اشدر از او طور و طرحینی با افراد و برای او از کرا او دارای این موزد در برخین از داری این موزد در این افراد و در او می دارد و در این موزد در این موزد در او می در او این این موزد در او می در در این موزد در او می در او می در او می در در این موزد در او می در او می در او در او می در در او می در او در او می در در این موزد در او می در او می در در این موزد در او می در او در او می در او در او می در او در

الماس خال دارنوی از الماس موید کرداغ ساه و ماسرخ داشته باشرو دوم را بسیار به بمن دان میماه محوید مده دانش داغ عمیمها با شداد حمای ساد دارا مو قیماش از ل شو دالماس مجدی شدخالدار العربی میمانی کردی و میمانی کشیران سمایاز

ا المان و شرمندگی صالب گوید و زساید مرده نورانست محضد بر ماند برخی کان طور و قارع قابش می ایست العت بر مین گوشید و مالم موز فیست و این العت بر میند میره از میدا برخشی رفاطوری سده واعدا دان توبسیند بر پر زالعظ ای خوشا جاده گریواسی مروکرون داغ به و تفاریم بین بینی این عمر مازیخ فوت اکر با دشاه شروع العت کشید الحالک ز فوست ا

الهی سیمارست که درمحل مناجات دوعا ارتدمیانگرشهرد است دگابی محفل زراه مین دازراه کمال شوق صول مطلب ار زروانشیندخان علی گدیدست بین سیرکها ارتفائی را محکمدار دعوانتی سرکها باشد خدایاآت گهارش وینوان گفت که لفظاحدا بطریق و صفیح تظهرست موشق مضیر فعل در شاید نا که درست میانگیارد عبارت تقدیر کمن که درست میانگیارد

اشطاری مصدری سنوی که یای دران زیاده کوده اندوای قاعدهٔ فارسیان ست که گاسیمبدون که اطاعت و نی در قارسیان یا زیاده کنن رسیا کر فدهانی دغیره کدورکند به گرنوست زام طوری گویدسه در فار نواشک منانی دارم خارسیده تنت زیلون تگار کیم م دمنی منظریز سه مردل رتواشک بر میرت و بیون موشری نیم انتظاری -

ا تدافره کیمردف مینی در خورداستندا دنیز واین مجاز است نامه ری گویدسه خرایی بخرتو در شنن من برد بجارهٔ کرشفاعت گری زارهٔ کقدیر نیدد س

العدي المي دوردفان سلاطين مدورتان داست ماشد كريراسال مراكن ادل و صدر در تعرام عطاركو مدست وكرنسيت المسلادين شكر مراك كرسوزد العدد والع مراكب مراكب مواديد

واغ تبان مند جامه میری مرائی فرقی گوید مه ماحیت حاکی دنیا درین شان خالفت واغ او ندرے برگری کا درکشی مرفز مرست و در فارسی: مسا دات بات میا بیخ وزیر کیا غیزی که خردان دران ابوال خود نولسندا زراه الله به چیزی و حید گوید سه مرد مان جون باع از انجاکی بدامان میرود جالتاس عاشقال انجاده برجا برزین مه مدرجان بدن بایش عوض و بدل طالب ملی گرید سه معدجان بدل بیک مگر گرم میکنی می گرمینی نیمست نودهی

النماس مردن به درجل نتفاعت منه منه و وقلص کاشی کو بیرسده مرا زکشته مشدن نبیست ایز مان پردائ کامیش یا رکند غیرالماس مرا

العث وش من البين كوند بود إس بلاشره كانتركرود ينا توضط كش درسندوستان باصفلاح دلالان تخاس الوطالب للي العسكان مريان مريت بالاي العساس وارديه مسرورا بالوبمكب فاخته دعوى نربسده مؤلف كومير الين خطاست صريت بالاى العن كمن دارد معمارت بالعنى ست طرفه أمكر برعاى دولالت ندارو ونا ده ترا مكد تنخدين أسمة سه دومهاك صرب الات العنيمش واردئه تما محطاب وربن صورت وي كلفت صيح ينبينوه حرامرعا أنست كرحسرت وأرزوي بالاي كو در ببال من شرد ار د کرعبارت ازعاشق من بس فیری كالماشق توسنده برجا مرست ومرا دعواي أك تغيرسار وظامراسيها ثنياه لقظ وعولست كروز معراع دومواقع سنده ورعم خطاش بندوستان عداك شده وا مرافله المترازون مين مدرات الكشتن وسمير دون س دلالى كويدسه مقتل صداحل نوعى صلاردم كرجان ازبرق فيراسلاده

ا شماز مینی شبین دفتر رفیانای علوای تو میده گرمه دوری زورنش داشت ایت با زمراط شوق انگاند

دران کویک مراز مرا انگشت شاشها درمث -انگشت دوم از طرحتگران کرمجری سرائیکه شیرود دینی افرارد قبول منتعل شودزیراله درنشه، آزا بردارند سلیم کویرست به را سیکششه گردیران برزین آشار بخود عرسرایا کی مراجدن شمیع انگشت به اند برزین آشار بخود عرسرایا کی مراجدن شمیع انگشت به اند

ان لسنینه نظروخیال و مهاز بمینی ترس و بیسلیگرید سه از آه خفته درول من از د باسلیم بسیلاک رزین حراب با دلین مگرزر د -

انگشت میجی سیای فارس دیای مجمول و میزمانی محل دخل داشمتر اخر خه دری گویدسه مبیش زبان ما عجد پیچ مزیم پیرفه کارده انگشت پیچ مه و مبینی دستادیز نبزگمال خمندگویدیسه سریشته و در سیداز دمسته دیجان نبزگمال خمندگویدیسه سریشته و در سیداز دمسته دیجان

الكشف و در الكشر كالدير احد المان دسندر شفيها كا الزكويدس مبركه لسياست الزعن بالوكسي واكا زميست به هر خارق كالمراز الكشر زنها رئيست به ومين مطلق امان و در نها در كن سايسي من الكثر تر زنها رنوابم از شاه به تا يك و دسر له ظرع في وارم دخواه مل تر في عللم آن به دمير عبر آور و لي ولا فرق ال بالدم الا غالب السنت الكشوي مراور و الرساع المستريقي و نها ربوا من سنت و ترزير المرس و ادر در سخم آن هر و در ادى شرك و ترزير فرق كان او مها الكشرية من كان هر و فراد كاشرار و المراز المرسالة و المرسال

زنن ژخهٔ دومز کان اوری انگشت انگشته بازی مهار گران بانگشته ی کدا نرای زگوند کمال شده سده شدید چه بازم برنیقان خود انگشته را بخیال لمیک ن تنگه من خواجم با خرین سه

الكريانية وسكون مؤن وكاب فارسى نشانى كريزالان ورياريه فالتندرات اليكسين التاله مقراش تأثيركر يريه ازعن الغربا والفطرا ساتفى ب بستهائ وتأني تماس بالككادر دواست الاوقافية عرال را كروي كالسعاد مخاطر والسامير واليامان ومشي كدوريدوى بكاستانى در الراسي أفوم الدادمت وبرازال دربيرموافق فرارداد ودرات مقررتان ومواقى آن سام كنندو آئر النكسكر شيدان كاب نقاط بالشرويون فافيد حرت تادى إفاري ي بسسائش شك ورك شاع مذكوردر ولي قوالي كافت قارى أورده سير ففرس بالشدوظ البرار الزازان سانين بناش يراكدركام فقرامطافي بين في نظرتا مدهقتي نائركه اشراك لفارت درفارس وسرري بحبيد وحرات ا ولي نواف است و زائ كاي الميشر اوركة بال الفظ كها ك صنى ورفادى است نيز إشرونا تخريمال وكي كربرد وزيان المان عرفت مردوت المره وكاي الكرورعي ازين دور باك المكر تعقيري بالشد الدر فريت شل دهوري الرعدوم وويداست اكرميمين درمرد وز بالديماسير مزود وانتدماس دماه كوليتري شهركوشير بإدر وكست ماثر وكو كروربناوي بول وباي معروف وقريم كان وداوسان ودرفارى بهاى ممول وداوعبول مرت كمنية ورساه مؤسن واین دوسم به پارست جنافکه رسته چرانشهاد وكاس ورمردوف بالمستكردم وضوالي لودينا أرايس Corsight will be in a lotter محرتا سيابندي فيوسرابها مرست در فأبرى أكتندين مطلقا ويجنين لنظ مدان كردر مندى المعية إسروهموزة است در فاری منی عامن کرن مرف افغار سید بهردو زبال منى واصرمسه وكابى اختراب دركونس صروون إروفنل لفظالتر تركرتم استعرفتر شبت درفاري Brite MELICIALS Chinese

وشوادست يحنى تركوروه مراتفاق سست يتا تكه لفظها كه در مردوز بالن كيين كنسامست كرمدال ض خاناك خابة روبندوكن درسندي عماط ومح مخلوط التلفظ مرات وراى مندى المخرفاز جهال ناكة معنى رفت وروبست وروارى منفت جاروب وجول اين تهم اخراف موربي تفاير كيكر دوجا ككه در لفظ وثنتر أو شنه الدا التم التراك الشار سروهم تفريس ست مينا تكر بفظ أبك كر نفظ أصل مريت د فارسیان منجی کیشنت استعال موره واین اکثر بنا برفقونه بالشروازين مالمست أورون اعلام بدرى كرفاميان وركل م ودا ورده الدو درين نا قلال را غلط واقع من و چانكى كاشى كرىدر مسرداجى ال سيكمنوسكود كريستين يزن فلك فلك بودع وحال وكليسكال الأكريجا مشخلوط التلفظ مهاست مكراول ست بني شيروستكف وم لفية اول مركبني معروف ويجدر فظ بر وج كد ورانشا رالطعز اللغ وكولي الانفرواده اقع شره منى تبري كرز ديك عداما وست ودرسزرى بهای خلوطان لفظ بها و فتح دای مندمی سکوافی اوست ويمارهم الترام بالشرميا تكر دراشعار الطغراك الفاظاريري راعدادراتها رخودا ورد وجميسه مدرست واين السطلاح فقيرا رزوست وآن آورد كالفاظ فالاسه المستنة ورزيا لتاستدى حياتك الفاظ فافار بيدور دفاتر بندى نوليندشل روزناميد في صرورت غيره ودريا ابن مراتب اشياء تنتي بايركا رمكس سيالاما ثناد والدراكري وبراه الي اهراط المستقيم المشيعة على - المكنفار بران على لعبد وحيد كويد - قائل من شري في ببركسي لا بسيد المشاشف عسل درد برئ بروانها وربي قياس-أنكشت كمكمك مكرتك بدان فيشتر مينا تخيم إنهار ادرس وعقيق أكست كم عنى المرعمل وتمكس ولطرق إيمام ليندغره-انها مخيد هررنسيا كرح مرت فضرعار السال مرقوت

فظامراع ارت ازارین است که آب دران با ن وید در تعراب کلر برگویدسه در آب بقاشردان غوط شورین بهوانها سنچ دخصرار آب مجرمه

التخاب الوره مسرود عدار مني اتخاب ره وميدكور س٥ كريه بيم مصري مريكان خواب ألوده بايزوا كمكفت ييت انتخاب ألودة فالجفني مّا ندكر ألودن البيربسي لي درآمه ودردوجا اطلان كرده شوديكي درد واستأشا وآك درصورت انتلاطيك المدفة يكرى لأتين حواتى وده وأبكروا اودووم درصفات وان برتفتريرا وصافت چون شیخوار به لودودل در دا اود درصورت اول کر حكمراغ شبعوت مهرساندا لوده مكوسر مثلاً خاراً وكماود الأراث مشير الوديكون البرك درائيد دراشعارشيخ محدالي حزين كازجار فاصل شعرا المايران سساة وال ألوه واتع شده فقيرارز ورا دراك تردوست فتأل ا وي السيم يقنم الل ووادغير ما خوزوكا منه ومن ملم مفتوح لعضة نام نا تكلَّفته الدلكن درين بيت ميكركه در والعلمية الماش دروش كفته راست الني الرسه دل در دفرسو داين بفرارط زاو تحكمه فاش ورشاده كارا كالاين بيت إفركاسي مني كي دمرف العلوم مي شود مهازيس ديرن واوخ كسمر بكابي دارد كالنائر يبك ندارزون بسيع وظامراتري است ودرتري اوخ نيرر آكويدد رنصورت ابني قيفاج اندازي كر تركشة تيرزون ست بائتده وربسورت اول بران تو صحيف واروكرفاش خريره صورت كماك داردودر

شعرده مظاهراست دانشراعلم -امبرسال سيفتح اول وسكون دوم دراى بهاريات در نواحى ښرد تافير كو برسه تا پيرد افلندا مرنا فدراها أي كننه نرنيكاه ابرستان بهندن تانيم -المرسخي يه بهم مغرر و يعنى رند و فرا يا يا كانته اندس

الريخي يه المرويعي روز كار ما المريخي المراعة

ای حیمت فی فیلیست که در مقام در این آرند جنانلاد وطع فالبراسنادی کوفلان باسندی فرون باشد فهوری میگویرسه مهرا و کرمایزدل بیرون مهدای حیمت دل سر بطعه ندا و کردست بردار درش ای و این می رسایی گویدید اینهما سی این و معنی این نوع واین فیم نیزسلیم گویدید جندا غیار دانلوگوی مواد تو این افزی باشد به و با فرکاشی گویدید سه با قرح امهر زه کف رترک عشق من اینماکن می می کوید

آئین ربرانگیندی در انگرن در در زنان بهندوستاک ار انگرندو کدانگرنزی ساز ندو آئیندوران نشانده در زانگشت کنندو این طوراز مردم ولایت سموع نشدد داراب بریک جیاگوید سده می نمایدها رفسش ار حلقهٔ داعت بهاه که بانشاین برست برانگرنته ی آئیند را ماجی ن مشاع مذکو ربسیار زباندان بوده ظاهر ایا در سیده بارش ر

ولوال تشهب من الفتح اول وسكون تحتاني ونول في كاف دفا تام عاليست الاايران جينا كيدوركنس تواريخ والل زيان تحقيق بوستر-

ایارغی شاشه میمنی منزانجان جنانجد مضیر آبا دی نوشته که مرتصنی قلی بیگ ولد فر باز بیگی که از غلامان شاه به درد خل علم ایم عنی نه شدر

اینهارانیا درده م. در محله گوندگرانکاری از کاله کا کرخلات رمنای این شخص لیدد -

ایاصفرستا وای مینی آفریدی ایام و الهردی کوید سه در به نه آگر تمید مینی او دخی مند بر قدرت حق نقض کرد یام فرستا د به کردافیل نیکن در فرستا دن از این قسم مواقع تحصرون با منه سدت جبا کنچه بشتنی ظاہر این قسم مواقع تحصرون با منه سدت جبا کنچه بشتنی ظاہر

الغیر بفتح دفین عمراسب علیم دکناسه می گوید مهرس ره فرب لی مع اسد ردیه اول سیای عودی د دواه بردیه را می تنزیم ترکز در ناگاه می کردننوق بهای دوان را و برد

مجنول للكن جيرك ومراعات فافيدا درابرين بله أورده ولطير این لفظشر پرست کردرین شعر زاما کرب داقع شده ۵ ملفیان الدین کر مگر گوشان فلیل ما در زیر شیخ رفت و شهيدش نبيكن وعالا بحكه درينجاعهارت درزبر تنيغ زفته وقرباك نميكن ومتاسب ست جراكة قرباني سنت أيل بييز بسبت علياله تشلام درجون عزيزان تصرفت فقيترند بلب بارغسين دآفرين كردندفرداس تفالى -ارخشك بهوسه تراشيران وارستك تراشيران ييزى بمسانيدن فيرسه ازجا كيار صول كالأنمايت شكل باستر قدري كوريرسه زجوب شك فويان في اشد أشنافدى كأكرمون زلعن شان ازشا مدمر ومحرمي اردع ارْخُود ساسهاد اعتان مدرنظرد أسن خردوكتا بياز ا تائيت است الميكويده فاكساري بين غروران نداد اعتبار كرساي دارى ازخود درصاب مامياش-ازو با مصروت وزعى ازاتشارى ومبدركو بدورتوليت أتشبار سه بحرّان برنسون بردانسون كاريه زدم ارّد بإ

استنادتي ببكر مروت نيزكنا يدار توقعت وتكرد انكارى مرزاصائب كويد من فوا مركشت مارا تطرؤ سيراب ارد این تراستادی اے ابر دریادل جرافو کینی ا وَجِدِرُفِينَ كَارِي تَاتَيْرِكُويدِت خُوتْن بجداستادكي در منع جاناك سكن رو بإسبان عنت دل تانفريع برد واله وشفيح الروريج بخبعت فاينان صدر كوريرع استادكي سكتنتن ووقعته لازم سمت

است السي له البي مروت اللون ودرم بدوستان يراسين عنى شهرت دارد ملي كويدس بالمستدر إرباب فراست كم مارد عوافثاً ندل دم فا كره اس

الميم خطائي كبياول وسكون دوم ولام بيا رسيده و المر المشيره فطو كركر ونتوش كسندوكره بندي ساد در ورا زانهدوي نزكو بنياشروناكو يرسده

طالع تهرست بينان دارم كرووران كرتشت كمعلق برنام من الميمي خطائ سيتورسه آسام وبرال روزانها كدران طعام فائيره ميثو وصائحب أكويرسه ممركه برح حرودرت دادها أن المالبسسية أب دين أبياى دران لار اسبيا المعطرلات ميزى والمحاحرواني ساختربر السطرال سياه سيمانا سيار والشرف وريجوا مسيعاكو بد مه مكراراز كيركروروم يوتارعتكروت في كرمني يون اسبياصطرابش ازآء فن صدائه وسلعت آكاء نكرت فيزاناجزاك اصطراب اسكتررى تورون روسكررى محدب العرفي عمنا

المن مج شدن سم اسب در رنتن و دو پرن داین مخصوص بردودست باشراكين دمرتسميكانك معلوم بسبت اشرف كويدس بوددروى زاررى فرالى شدر فكرطيمند عرضوا كندرى توريخ اسكر يفق وسكون سين المائمني اوزاري نوشته اندكه ففارسي برمركو بنيد وبرمينفت مست كركم وانهان كمانى سوراخ كزركتين أكال حيان معلوم منيتو درسيب المت كريب راسور الحكندراو فدة كريير يايم اوبر شد تادر جرب فرورود و باره برآرد و محيثين

جوريم رخوري ضرب جون اسكنه -اشاره يسرون وآن بابرور شيم ووست وأشت ولب وسروكم باشرورين بهرد وكالمام تناخرا نست اول وحيدككو بديسة بسراشاره منودان بارتؤدكه بياع اشاره استكددى توسجده كافين سست بكود ومصائب كويد م يا مامرك عِيم ملك كوه الوزيسة الم يكالمارة موى ميان اوسيرس

سوراغ مغردوسيد كومرسه براى درورازيخ دندل

استوال منت كمنايه ازكمال منت كمنيدن سرخات كويده التوانم المكرتيم بدركاه توبائ كُرْسَكُ خُونِيْنِ بِخُوا نِي حِيرِيَّا وَيُمِيرُمُ إِلَّهِ

الشكر يخيان مسيق محفظ طنتدن ازارل زبان يجفيق

پوکسته انتکار سی این ریزد کردنی ریخ انتکار انتکار سی برزان رجع انتک ریزد کردنی رستان انتکار بيز خِنا چُيکاريزان و آپ ريزان ميني رئينن گل پ وجيد كويرسه آك كسائيكه وراتشكره بينا شاهاندا التك ريزان مراجش منزرسيلانند

الشرف منفاع إسته في مووت ونيز تخلص شاء از زردانی کامعید نام دوست میر فاعرصائح مانداتگ كازعلهاى قرارداد كالبراك ستاكونيدكه اشرف كاكور بمشرراد كانو نرعمد باقرمحلبي ست كدا زمجتهد ال فيدر استداول مثارالبدور تذكره ننعراى بندوايراك معطور سمت ونيزنام جاى ازايان دسياركو مدسه يواي الرنساسة وأسات الرائس ومواسس ورجال سال وتقيق الست كرجاليس في ما زعرال كرباوشابان فنتورى عارات عالبيرسا خنداند

المول مد الفظاعرب سناد واصطلاح موسيفيان ين القاع سيكرعبار فارزدن ست وفارسيالي في حركت موز ول وفوش ينده استعال كتن سليم كديده دكار اى وافى مؤرزىيب جاك مهراك اصول كذك درعاع يأرد كومرد محتمرال شردراكه ورعاظ عالس اوار مركوبها -

إصماف عبارت الايل عرفه بازار العطراور مراستا لفتوج كالولي ركدامه احتايل متن كالمرت كالمساكشور فرر-

الصول قاخته الم الموسط مني وزن ازموسقي و أزاقه ول فاخرز حرب بزكو بيدوا بكرد رجها لكريام صوتے ازدیریقی فقر تحرابیت است.

افتشاك أنيه بركا فتركه نندان للا دنقره ومنيز كاننددانجه بال المركر برانشال كرده بالشعط فراكو بيرسه انشال ول جول وصوالا وسي كشنة اهم الا واعم از فكر غير كريفيشو وع افتفان فيمور نهازاتنان كركا عذكان رظامرا

افتان «بوری عبارت از بین ست سلیم کو پرسده صفحه رنگین خوان خوصلیان عاره دا دیم از سرته کسی عابز اک افتال شیم بورد است

آغ آغ میفنددالت وزشریه و تفیهتانین هیا دا زسدی که دروت غرعره یا غوطه خور دن خام بر شود نونی گرییه ه کنی از غسل خو درا تا نازی عونوای آرغ ایم را کوک سازی ب

افشرون سنبين عبيرون ومبني با قام كردن وبإقاً شدن نيزخوا ميشراز فرما پرسه ما نادون كر انكورسين المغرابا ي كدورته فنظروك وفسفروك كعيروث العسة تخفعت فنظرن افتت وخير سلنماول وروم بايدعمول وزائمم كنابيه دنشيب وفرا زوبريك قرار فابذك نانيركويد مد برمین مدا رسه وجرویو فائی گلرا عزد ولتی مو اكين كدا فري وخيز ندار وم وليف كو بيدعهار ماستار طالنة كديسي بين شتاب والميت رفتن بالشرير ش انتادن وحزاكن برزقياس وابن محل تزدرست-افتادل يعروت وكمين مخلوق شدن واين ظامرا مجا درست مولوى جاى كو برسه بدان بإكان كريشان ناده امن عربين باكيزگي افتاده امن را وغير بمعني ين وتين وليات أيرا فرف كويرس مفعث لطفت ارباب وفامي افتاع ويتنم كمبناك تكاه لوما كأفتار أفتاهي - لنك رأكوبيد زيراك كترا زرا فتاجاده مى تودا زىتبت ترىشدان شلك شخص عبام رود ولنك بين بالشديجامي كويمركم أفثابي بإروابين عنى ازابل زبان

افعاً دگی کتا بهان فلاس دېرىشانى د حيد کو پدست ئيامىز ندباسم مردمان از نخرىت دولست شالىپ ل زافتادگى از جم عبدانى نسيست با ران را به افرام ست دفتاع مى ستىمىنى معرد د نده قارسيالى

اق المروق الفظاء بي سته بي معروف و قارسيالي عيد ضيا فت شفيد كرجاء عدار دشود كريمراشرف كويد

اقرار شکسته ساقرار مکردرست نباخدو میدکو بیسه دید دارم حواقرار شکت درست نباخداشکرت گفتا (شکت م ان گس مفتح الفت دفتح لام وسکون نون و کافت فاری حواتا نیرگریدید در عرصهٔ باغ تخته منظر که افتاده به رقش در الفک

المهاس نزاش مندعه از ضینه دجوام حکاکی کوه واین مرود که الماس افشا زی در آنکم چینب گرد دالماس دارس در در از در در بیجا ظاهرا در تیمنه است و آن نگیب مشهور کراز کوه خیف منزون خیز و تاصورت قری مجرسانگر العین تاثیر کی سالعن خرد که در زیم خطقر آن بجای نتخ دسین تاثیر گرییسه جرین که رقیم دو فرخرد سانگی مل

الماس خالر ار نوعی از الماس مهد به کرداغ ساه و اسرخ دانشد باشده دوم دا بسیار به بسی دا شرصات بحویسه ۵ فشق داغ عیب با شدادهای ساده دا ب قیمشش نازل شود الماس جوای شده الدار -الهندی قال کشید (الماس جوای شده الدار ا

العندر فالسائد وشرستدكی صائب كورسه در اید سردصتو برانعت العندر فالسائد برخری كن علی مردد در و صائب كور برسه علوه فالوس جای شیع عالم سوز نیست و این العن برسینهٔ بروارد بربا برکشید من طوری سه واعدادان و برسینه بر بدنداله فا ای خوش البرگردن داغ به ونظر براین بعنی این عموم ماریخ فرت اكر بادشاه شده ع العن کشید طائک از فوست

الهی کارست که درمحل ساهای و دعا ار منه خاط مشور مست دکاری معفول زراه مهن دا زراه کمال شوق مصول مطلب ار ند دانشمند خان علی کو پیرسه بنیبت سرکه حق اشنایی را مجدار دعواتی سرکها باشد خدایا آن مجدارش و میتوان گفت که نفط خدا بطرایق و صنع مطرست موحنه صنیبی فی ل دهدا با فی که از خانه خام و باش میسه مینین میدا بدگفت عبارت تقدیر کذن که درسی مینان میسه مینین میدا بدگفت

اشطاری مصدری سعونی دران زیاده کرده اند داین فاعدهٔ فارسیان ست کرگایی دران زیاده محاط مین اسلی درفارسیان یا زیاده کنن بینا کر فقه انی دغیره که درکتب بیگرنوسشته ام طهوری کو پیرسته درخهار نواش کرسنانی دارم به رسید و فنت زینوق بیگار تیمیم وسی منظر پیرسه مردل رانواشک بر سیرت من جون گوش مین منظر پیرسه میردل رانواشک بر سیرت من جون

انداده که معروفت مین درخور داستنداد میزواین مجاز است داری گریدسه خرابی تجرنز درستنس من برد بهارم گرخته عند میکری نداز کانقد برنبود -

المعدد المحرورة العندان داري ما تشدك براسيال مراكن سلاطمين بروستان داري ما تشدك در اسيال مراكن اول و مررورنع لعيد عطاركو مدسه وكرنسيت اسلادية شكر مرائب كرسوزد العشاداغ بي مرائب كا وسكورا

واغ نبان سنر جامه بهری مراط فوقی گویدسه ساحیت حاصل دنیا دوین نبان عالفت واغ بوندسه برگسرت ن التهاس. درع به در داست مسا دات بان حیا کید درکتب مرفز عرست و در فارسی از خر دان به بزرگان دنیر کافن ی کر خر دان دران ایوال خود نولیت از راه ملاسی میریس و حید گریسه مردمان جون باغ از انجامک برامان بهر بر براان این ماشقان افتاده برجا برز مین با استن به بوزن بالش عوض و برل طالب کی گویدسه مدرجان بدل بیک نگر گرم سکنی به گرمینی نیم ست آودهی

النماس كرون مه در محل شفاعت متعل میشود و مخلص کاشی كو بدر مده مرا زكشته شدن نمیست اكز مان پردام به ارمیش یا ركن غیرانهاس مرا

العمت كش ريقي د بني كويندرود إسماما شرط كن بركرود يناكر في وربندوستان باصطلاح دلالان نخاس الوطالب الميركر يرسه ورجهان مسرت بالاى العساش واردار سرورا باتو بركيب فاسته دعوى زسروم مؤلف كورر ابن خطاست مسرية بالاى المديكش داردع عبارت يصعني مت طرف أكرير برعاى ادد لالت ندارد ونا زه تراکد شخشین است سه دوجهان صرب الات العت تش دار در ترا معطاب درين مورية معنى ملاقة عصي ميثو دجرا مرعا أنست كرحسرت وأرزوي بالاي تو درجال هديش دار دكورارت ازعاشق مستاس قيري لدعاشق توشده برجانيت ومرا دعواي آك نميرسد وظام إسباشتها ولفظ دورست كرد ورصراع دومواقع منده ورع خطوسن منهدوستان عمداكن مشده وا دروافلم التلازون ميت مداب الكشتن وسينه زون دلالي كويدسه بقتل صداحل نوعي صلازده كهان ازم ق خراسلاد-

ا شرار میمنی میمارد میدانی از ای علوای گرهاسته گرههدوری زورش دانشت نیست با زهران شورانگاند

دران کومیک مذازمرا انگشت نهما درت -انگشت دوم از طرف گرات کرمیزی سها بیگویندود دی اقرار و قبول متعل شود زیراکه در قتیمه از ترا بردار ندسلیه کومیرسه بردا سیکشته کردیون بیشن آنتا می خود مهسرا بالمی هرا چون شمع آگشته شده ماد

انگاشی باربهای فاری کنابه از جیزی اعتبار میا گویدسه فلک ما را کها آگستر با میتوا نر شدم و نیز مخلص کاشی کویدسه خطیر انطوت نباگوش توبیدا میشود به حلق زادت تبان آگشتر با میشود.

ا در این میزاند و میزال و میاز به بنی ترس و به سایم گوید سه از آه خفند ورول من از د باسلیم به سیلاسید رزین حرابه با مذلینه مکرزر د -

انگشت می اینج سربای فارسی دیای مجدول و مخوان کا عمل دخل و اغیراض کهدری کویدسه منبش زبان را عمل چی دیرسی در افزار ده انگشت پیچ در در مینی دستا دیز نیز کمال خیز گردیده سربشته فرورسراز در سند دیجیان

رسد فروس از گاران با گنت ی دانزای با بگفت می دانزای بازگیرید که از خرندره شرب چربا دم رفیقان خود انگفته را به بیال که ن تنگفت بن خوانجم باخری به

إنكه ربغة وسكون بذك وكاب فارسي نشأني كريز ازان دريارجه كاكتند براسيعساب كمنتني بيثان مقرراش تأثيرك يدره ارسخن تاخروا والفظر واستانتاب بستهاى وش تماس برزانگ ورده است ، وقافير غزل رنا يج السي له وتفاطر يالعنا برساليتها ان أكشن كدربيروى كاستنانى در الراسي أقوم اعدادست وبزازال درميم موافق قرار دادغود كاعظ معتر تایند ومواقی آن ساب کنندوا ر افکک کو شد دان گا ہے نقاط باسٹر ویجان فاقیر مون تادی بافاری کی استاش شكدورك شاع ركوردر وبل قوافي كا فت فارى أورده نسير مفرس بإمثار وظاهرا إزانوا نق مسانين ناشرح كردكام فترمامطلق بريئ في نظرتها مرهفني فاندكه استر اك نظامت درفارى وسندى تجيد وميرات ا ولى وزاق است و أن كابي المبيد بردكم إن افتظ بهان مني درفاري است نيز باشين انير كال ترسرد وزبال كالبين متي مروضناً مده وكاناي آنكه دريكي ازين ورزيان الذك التيري باطر بادر مردي شل ده ورس مر عدور ووداست اگروسین در مرد وز بان بهار منه دوما نند ماس و ما ه که لوچرنی شهر گوخیر یا در ترکیت مانند ترکی كرورسندى بزك وبإى معرومت وفنح كافت ودادرا در فاری برای جمول دواد محمول سن کمین ور متونن وابن دوقسم وبيارست حزا وكرمنتي وليشران وكاس درم دواس ماعمهم وحسوس لودعا الأمورك Marie Brillian Election كرتاك بندى ويهام المتدار فالري الكثيب مطلقا وسجنين لفظ مران كردر مندى منى مرواد است دورفاری شی تامن کس برق لفظ و بسد وكاني عجي وزيادتي بود درجوبر القطاعش يكف الكردر مردو زوال منى واصرمت وكاي اختراد عادركوني حردف إو وفقل لفظ اشتركر نهاست قرض بدار فالري في CATE STEETS CONTESTS CONTRACTOR

وشوارست عنى مركورووهم الفان سست يتا عكه لفظاجا له در سردوز ما ن سين كنسايست كريدان شق خاشاك خاندروبندوككن دربندي عمالا وكعيماط التلفظام ورای مندی ماحز ذاز جائز ناکه مبنی رفت دروبست و ورفادي مخفف جامدب وجول اين شمراضراف مورب قفا يرتنيكر ودميا فكدور لفظ اشتر نوشند الدالني اشتراك الشامشد سوم تفريس ساينا كريفظ أيك كريفظ اصل سندين وفارسیان عنی گذشت استعال موده واین اکثریثا برفتوکه بالشدوارين عالمست آور وال اعلام مبتدي كرفاميال دركام ودا ورده اندودرين ناقلال راغلطواق فا منا لكري كاشي كويرب مرراحية النعكت سكود كريت بيناد وفك ملك بوري وحال أكريتكراول الآكريكا ف خلوط الملفظ بهاست مكير ول سرييي شروسكك وم بغيج اول سدت مبنى مورف ويجد الفظ يرورج كدور استعار بالطغر وبفتح وسكوالي فالافتح داو واقع شره المنى فنهد كراز ديك حداما دست ودرسندى بهائ فنوط التكفظ مها وفق داى مندمي سكول ادست الإمارهم المرام بالشرونية فكر وراشعار والطر اكدالفاظرت راعدادراشها رخودا ورده جسيم مندست داين اصطلاح فقيرا رزوست وآن آورد كالفاظ فارس است ارزيان بهدى جنائك الفاظ فالسيردرد فاتر بندى نوفيندشل روزنامره في صرورت عيره ودرا این مراتب اغیلے تتنعی باید کا ربرکس نمیست الاماشاد إدر الكريم وبداه الي اعراط التقيمة إنكنش يعكل- الكشفي كم بران عسال لعب روير بركوير مة شن راجيم مكس شرين بني مبزركسي لابسروا ككشرت عسل در ديره بروانه اله وبرين قياس-الكشيب كريم بران مين رسيانج المنعار ادرست وتحقيق أنست كراحي الركاعس وعار معس

وطرق المام ليتاقره-

والمرافع والمستناك ومعامر والمرافع المرام والمراق المتا

فظام اعبارت ازار این است که آب دران با شه و تیمه در لعرایت کله رنگویدسه در آب ابقاشیر دان غوطه نورین سور نباسخ رخصر از آب میم-انتخاب آلوده سسودت در مهنی انتخاب ده وحید کوید سه کرر به مندمه مرد امریکان بنواب آلود ادم میتواندگفت

٥٥ كرب ينيم صرعة مزكان تواب ألودة بالبيرام كفت بريث انتخاسها ألود كالجفنى فاندكر ألوون الجيربسط فوت درآمه ودردوجا اطلاق كرده شودكي در دواسيانيا وآك درصورت انتلاط يكي است كيكي في تريي تول كوده وأب كردا لوردوم درصفات وال برتفريرا وصالحت جراج شيخواب لوووول وردا اود ورصورت اول كر حكم باغرث موت مهرساندالوده مكون وتثلًا خاندًاد فماده الداهم شير الوديكون ريس درانجه دراشعار شيج محرالي حزمن كراز جرار فاصل شعرا الصابراك سناة كاب ألود واتع شده فقيرار ورا دراك ترددست نتأل ا وخ مسمه یعنم اول دواد غیر ما خود د کاف دسی منتوح لعضة نام نا فيكفته المركلين درين بريث ميركه ورلولوني قاش فروش كفترراست بني أيرسه دل در دوسودان بقرارط زاو حکسمة فاشل دشتره کار ط مكاررين يرب بافركائي مني كمج ومرف معلوم ي شوو مهازيس ديدن واوخ كسمة بكابي دارد بكر نوائر بيك نداز دن بهيه دظامراتري است ودرتري اوخ نيرر آكويندو وزهيورت اسبح قيفاج اندان كد ترتشة تبرزون ست مانشده درصورت اول مدان وس

صحت دار دکر قاش خریزه صورت کمان دارد و در منعوده م ظاهراست والنداعلم به امبرستان به بنتخ اول وسکون دوم درای در ایران از در اواحی بنیر د ناقیر کو برسه تا بنیر دافکن امر نافند اطالی کشیر نردیکاه امبرستان بهبشت نامیم ب

المل يخير ميم فرر ويعيني رند وفرايات كفته انده عرف يهو سليم د اوصلاع روز كارد ما ابل خيا بم راعتماً عبسيت

ای حیف یفظی ست که در مقام در این آرند جاکلی وطعظام رامنادی کرفلان باستدی زون باشنظه دل کو میگویرسه جمراوگر با زدل بیروان نهدای حیف دل کو لطف او گردست بردار دزمن ای و لیمن س اینهما حیماین و مینی این نوع و این نسم نیز سلیم گویده چنداغیار را نکوکوی کواز تو این اگوی با شد کو و با قرکاشی گوید سه با قرم امبرز و کفر ترک عشق کن ساین الکن مکن کمن کی سازی مین کمن کی سازی کوید

ا مین برانگیزی نشامدن - رسم زنان بهندوستان ا کرانگیزی ساز ندو آمئیزدران نشانده در نرانگشت کهندو این طور از مروم ولایت سموع نشرواراب بریک بریکوید سه می نماید عارضش از حلفهٔ دلفت سیاه که یانشا به کرست رانگشتری آمئیز راید بهران شاع دکوروسیار زیا ندان بوده ظاهر ایا درسیده بارشد-

الواك مشعب - بنتج اول دسكون تمتان و نواخ فخ كاف دفانام جائيست ازايران جنائ بدر كتسب تواريخ والل زبان تحقيق بيوسته-

ایارغی فاحد میمنی نزانجاند جنانجد نضیر آباری نوشته که ترضی فلی برگی ولدفر یاد نبایش که از غلامان نشاه بود د افل علمه ایم غزارنه شدر

اینها داش اوردهٔ همه در محلهٔ گوندکه انکاری از که ا<sup>ن</sup> کرخلات رمنهای این شخص لود -

ایاه فرستا وای میمنی آفریدی ایام و الهردی گوید مه در به نیز آگرجید مینی بودنی مشدی بر قدرت می نقض کرایام فرستا و که کرد اقبیل دیکن در فرستا دن از این قسم مردا قدم خصوص یا منسب شدین اینچه برشتین ظاهر این قسم مردا قدم خصوص یا منسب شدین اینچه برشتین ظاهر

المغر بغنج دندی عجراسپ کیم رکنائے می گوید مدم کرس رہ قرب الی مع اسدر دنا اول سیفاین عوس دلخواہ برد کر دالار تنز کر تدر کردد ناگاہ کا کرشو ق

## بالليا كالتارية

باتب دووری در دورفاری مبنی را ایج ضد کسیاد صرف گویده در ملکت وسی رتبت که برهنس کرمیبریو باب است به دمینی درخور د لاکن میانکد گوینیفلان باراین کارست عولی ست کسی بابت درعولی بنای فوقانی ت داین که درفارس گوینه فلاک نیس گفته است استم با بنی این که درفارس گوینه فلاک نیس گفته است استم با بنی

اسب در اندل و مرید دادن انبیم کو باید مراب اندار اساسی ما مراب اندار ان

الی سجیم ازی یاج و فراج و تیز به شرای و دوخوامردان از ایل زبان جمعی برست اسی اشرف کو بیست بر توزیبه کرفران از بهر خوبان کیری شاه سنی و ترا میلی و شریرین باجی موطرف فطف آسیمی دوم ست در مقطاته کی بست ب

باقی واستان بفرد استان بفرد است و در تفای است و در تفای است ال کنند که کار سر کنند و ترزازان بو تو در تفای و در دارد و ترزازان بو تو در دارد و ارد و ارد و ارد این در اشعار اسلیم در سیات مساسب میاند و در فاک ارسلیم اگریزی به جزاندان بر استان مورد شارکند می در استان می در استان مورد شارکند می در استان می د

ياً مي موار مغرف سكايدانكال دويدك الفيامليم كويرسه جوك مت ك دارليز من كار شرع فيراز

سپه گرزه گېوموارشد-با د معروب ویز ماخوداز بودن پراسه دعا کمبنی بات دوالی تی کو بیسه نشین برقیب بعیرقرام تا ابرتو علال ما دخونمر سه

پاکوسهان نازی بوا درسیده نام شهرسی بلیمور سه نزان یافت ول نوش جربان ای کاکوئرید و کا کاه سوی تنجیر و گاست باکوئر و ترقیق اغدا کاکوئرسی عموست در افات قدیمیر نوشته رشده س

دیده در در سب او باه مراسی با لا سبختیمه مدام و گفتن می کنایداز اید این از نکردن محطفر ایک پرست کل جسیان کو پرکه در بالای بیت ا بروست منجیتیم ترکس را چوم کردر شابر و تدییر

بارافن دان منام کوی ست درجوای تورکداک نیز کوی ست درجوالی نیر و درخت تا نیر در تعرفیت یم در منازی گوش سردای غیریا سیده بمبی طفال کوش بازی گوش سردای غیریا سیده بمبی طفال کوش برا دان بازی طفل د گیرداشته با مند واکن کنابیاست از طفاله که منوی بازی بسیار داخته با مند بد اندلیسینی از خادی زیانال مهد دستان این داس حیری کیافت فادسی سیا بهای تادی خان د بال خفیق بیرسته د طرعی می دادی سیا برده اندسه بازی د بگر بود آن طفل بازی گوش د ایم بیون برده و توی براندان دسم من بوشی د ایم

باس دارد ساد دوارد مین اظرر وسد فنش باس سنده وکتاب این بیش فقیر کوده نگرید سری سند کویای توبیراست که باس دارد با باد دارد بیزیکنی ایست عجر ادل نار ما مزار دین فلوری کویرست کا براید برز داآدر د در شور با اگر باکویان شیرین ندارد سه باری شود در کلام بیان کوفتن دا نرایم کام کویری در ایر از ایران جاری شود در اتنای گفتن دا نرایم کام کام کویری در ایران بردیان جاری شود در اتنای گفتن دا نرایم کام کام کویری در ایران بردیان باری شود در اتنای گفتن دا نرایم کام کام کویری در ایران بردیان کرد.

بل آبرده باخ زافان مردوام دو باغ است وربرات والجنف از کسب آواری به شوست وسروه باطن از دل - انزکردن دعاسی کشید و براتاس باطن بوردن در گرشا نرشدن ست برعاسی در و را بر تو بدسه ساقی زمیر مستنب از میک و باشین نزایر کر تزایاطن میزازده باشد -

پارسیشن زیان - برای اول جمله بینید مرم طاقه یکانیا مبدر صنعت تا نیرگو برسده وضع ناخش برخنو رسخت باشد ناگوار مه باره می مزد وز بان برگر برای رسخور رشد-

یا انجد باقرار آوردن انبر- بفخ اول دسکون لون و منم بای موصده درای محله آوا نهست از آنیگران دکشایه از حالتیست کرسی دا بزور وشکنی باقرار آرند تا پیرگوییه روی ادگل را زمیدری بها زار آورد به خوی او با ابراتش دا با قرار کا در دسه

با بالی کسبر دو بای موحده کمال دعوی خودناکی تاخیر ک توریسه میکیمو زونی بیادتی سلم د ار دت مدوا زمضاین توسشش با یا فغانی خوشتر سبت س

را رانی معامد مقر لاطرکه براسی محافظت ازباران پیشندان فرف گویدسه زره دستگیرد لمیران بود مه که بارانی تیرباران بود -

با خفتن معرون داین خنری ست دگایی لازم آبد بنانکه رنگ با ختن بعنی فتن رنگ صنداین در شیشه نجام خوا بد آمدانشا دامد زندلیا-

یا زاک سردسے مجمد ماخو دا زباختن مبنی باخته شده و برین قیاس تا زان بغوقانی از تاختن رکت سے سے گوید سه بهرجولال رضن را دروصه چون تا زان کنده عاضق پے دل بچا سے گوی جان بازان کند-

ما کسیم سرگرون سده صورت دار دیدی آکدسرکون مین کردن وا خرکردن بو دسیم بی مرافقت و بوافقت باین رواگرشر و عکردن بو دمینی اظهارات تیباق وارتباط موابد بو دطعز آگویدسه مجون گری سرو باشیشیسر س

بازیخ و فعن آمدن برناید از آیدن یا کمال عجز در مذرخوابی داین دراس عذرخوابی ست کومیز پالاین میکرد ندانشون گویدسه برق با تینخ دکفن در عذرخوابی آیمده عزید درشاه خراسان محیت بر در د گار

بازی باگیبز-مرکب ست انگیز بینخ و سکون نوجی گات فارسی و بای مجرول وزای مجر بازی که زد بکیناش مبردن وکتایه از نوسه بازی وشتی کوید مبردن وکتایه از نوسه بازی وشتی کوید شدیم بات بشطرنج غالبان از توی با مجند کرنوش دیش گیرید

مالا يسبى قد د تحقيق ان در اخات قديمه گذشت ونيز عين مقدار حياكم بيل الاونيزه والا كليم كويرسه كايزه فواره اكسانجست و كرجون نيزه بالا از انجاجست ماد براسني حير زه اگري از گويدسه بر كوا باد كريت درين جرد دان بايمان ساك فناعت بفلاخن داري از بن بيت بمني لاف گذاف علوم ميشودسه غير سرا از بن بيت بمني لاف گذاف علوم ميشودسه غير سرا باد براي كن ده ودرين بيت كن برازي اينال مي مون باد براي كن ده ودرين بيت كن براز كوز دون مناسب -باد براي كن ده ودرين بيت كن براز كوز دون مناسب -باد براي كن ده ودرين بيت كن بهاد كوز دون مناسب -باد براي كن ده ودرين بيت كن بهاد كوز دون مناسب -باد براي كن ده ودرين بيت كن براي جون گار درگذارد ا مرد طور اگر براي ورث مي دري سياه -

ماغ نسیمه اغیست در شهط فراگریدسه مراکردید رفیق در دیاع نسیم کردسرگشته مراجی صباد رشمیر-ماغ نظیر را اغیست شهور در صفا بان -

باغ سر بخود ف دوره بای دروغ کردن از داه فریب داین مرد دازایل زبان تجین رسیده م باد کرست مسرت و مرزه خی شفیعا سے انز گوید سه بی نصد من دل را بهردودست میدادم نگاه کو تاب داز بادر ست براز منظم بدر

بالا تو انی- نما سایت و دا دستروله دن مارسده زیاده مودن خود است از انجه مان زلموری کو بیست زیک خور را مصدرساز دخلوری چیخ درمحلس ما کنید

تامری دا زیر بالاخوانی دارد-با غامت می بارغ دنیع نام محاراسیت از صفا با ان کر از ساکنانش کشراه باش رندید دندسیخات گویدست در چن تزک تخلیم شد غنچ انگلی، دند با غاتی د طنبو در دندن سامه

دارت بین می دارت بین می دارگیرساکه میادان ایران نیز در آنها مرسوم سن میرخان گوید سه گوش برجرف تر باشد زرد تا ایم ما کا که شتی چرشی بانگ فلیل اللی بالا چرست میرخوات بالا چرست میرخوات گوید سه به بعد بالدر در در در خیات که بهرچون میرو با بالدیست میرخوات سرویجان میروی بالاجاق میروی میروی بالاجاق میروی میروی بالاجاق میرویجان میرویکی میر

باب قصاف میمکستن - فضست از کنتی میرخات کویدسه مدی گرچ که از ارمرانی دار دع باب قصاف کن گردن چاخی دار دع ومینواند که قصاب شکن نام فضاود ولفظ باب بمنی داکن و درخور لود داین بهتر مینا پر مداله

باریک کنندن به به ان گریمین ورفتن از جاسه و در دنز دیک در لولین مقبول ش گوید سه صدید افت و در دنز دیک شدی چوان شوخ دا دید باریک شدر ماریک رئیسیدن سائز مشدن میرخوات کویدسه ماری ور زش محاج یمن بهجی بهج ما معضد باریک برسی

شده بله بیج عو از افیل کن از بن بیت بمبنی میلادگر سردن ملوم نیشود بالش زم زیر مرکسی گذرانش می نیزار دن و این از ابل محاوره بیختیتی رسیده طوری گویدست راحت بنهاده بالش زم به زیر سرداغی تا زمگرا بهاسی خودگرفتن سدر حمد خودگرفتن جیزیما زایگیا سیاسی خودگرفتن سدر حمد خودگرفتن جیزیما زایگیا سیاسی خودگرفتن سرد می سرزای صفری سلطنه شاهندی

روخم من ورشاه مندر الاردوكر ميرسه ميان اومينون تندجو اقليم مندن فيم سياس منود كرفتم مرب فاربها إل برآمده وأن اين سه سه مكرم نتواني ركل از أن معرع بردوي باشد والعروف التفاقي كويرسه قواسك السكوات كوتى تودهترا

إدجاق كرفتن بزرضرية جات كرمتن ان نظافيش

عاق فيينته الكيداد كونزن تبناه ميزاره منفاجات الريفان باشدد

مل تركى خوا يداد و كنفات در فارسي نيست داكريل

بدوموافق ببيدواتيان متا مؤشكل ست زير اكدرواني

قاف داقع كشنه وآك جدي باشر سركم بهام صوص

یا یکی سرکردن جانورشکا ری بر جانور دیگر معضکو میر

ميدل يا ولي وجول واوبرا عيموهده وياسيخاني

مردوبدل طوو علوم نيست كرا يلى بكدام حرف مت

وبوبي نيز ببنيني يربينا تكربيا يرسيفي كويرسه زبرالي

جزم غ خوتش شابين رائه يكا بدار يوم غ د لم شود تنقار

بهألاكوناه مشهورست وميرمحدرنان شيكرا دمنولي

قرار دا ده مهندوستان وادستاد ارا درتخان واضح بيرفارى

شيداست ببتي گفته بودو بوبداسه جامر صبر بالات

حبذك فك المرام جراز دست برا مركز سان كرديا حرسيد

بفيا دكريكي ارمعاصران وبردكفت كرجامه بالأكؤاه

لامقده وربرتنگ جول ميرندكورسند ندافست مقرع

اول را برگردانیده گفت سه کوننی کرد برالای تبزن

جامر صبركاد رسخن فهم لإشيره نيست كدان معرع رشات

زيراكركو تابي جامرسب باره كردن سيده مناب

تعكى عامايست الاثنى بالبراين رانكردتين القهم لهذا هزا

مروم ونفر دابوتراب بارتخلص كيصاحب كاى وفطر

لبندى فنل ومنظرتها مره مي فرمورك كاسك بالااندام

اكر با تذرير ترست وقياست مذكور لازم في أيد ودر

واقع كرنفرن كجاكرده خداليش ببأمرز دور بترولاكرموم

وليتعده كالزعلوس عجرتناه بادشاه است فقرروس

ويوان شاه ابرابيم سالك فروني ميرك كرد والعنف

بوداين بيت بالمرك وين فافش زمين ميراي

تكرست وبقامتم شودا والمشش جبت تباتك سط

وصرع ووم ابن بيناشل صرع راسي مست كرافيامت

كر فتم از مراواض جون بيا رجاق -

بال ديكر رواد كرون ويرميان مزوروك درد وكسكارت كردن وسيني بردن ال فيالي شرب داردويولان كردن ورقص كردن شرامه صائر كوبدسه زاصطراب لكريرا ك زلعت عبنوام ر دفق باليكن د اوى ببال مرغ وسنى دام رقص ك

بياسكامرك وفائده بخيدك وبكارامرن من دشوق رولتي مولست محرلب بليم نهر معة اوليسيفتها ربرم توست المرواست، راه

مهجه انشرفی - صورتیست که براشر فی سرکشده ظام مراداز اخرفي مونست كدرائج وكن من الما الكر مطلق طلاس مسكرك رااشرفي فوائتداشرت كويرسه

تنك بالاتنك يك بمست ونيز بهية ديرًا وسالك كور علوه أيخبثي كأرام تبانيست كمر برقد تؤنزك ستخ يس عمر اص عجاز دمن برداشتن راسخ د كردايدك

ميكن دحولان ببالطنق شوخيهاسيمش بالشمح بربرداند جول كرو يا نيرك يراست

اكنا عاميح كويدسه كرفاك كرد داين سراندليشه راسهن ما مرره توریخ نیا بدیما سهن در مرده توریخ نیا بدیما سیمری موقوت ودالبتد بودن اندک جيزيكاس وقوت بودن باقرحروه كالني كورسه كال دليركاس كركه يول مورو بربيت به جال ازين وسرحان ياجم كارم موقوف بيك بعث كالمركوريت بمست آمرن راه بزرخدن داه جلالاكاشيكوم

ا فرنشدًا غياد مبست آلده است. م مل ورسال المن الله المالية المالية المالية ظورى كويرسه ازاه برودامده است انش ول كوبايركور يف وديندست موليت كردكار كالركاكرك والبيته است الكرديز آمره السيف وبااين اكثرور ممل صرعت زوال ستمال سؤد-

اشرف ازرم برهبي بزروسيم كرفايون بت استرفي ال مرتشب كمان كوفتن ميرباران كردن الثركويه

قيأس كلثرا وردك كمعبى عتباركست نشان كسيرنط أوردن سلكركو برسه سركز مراجشيم ثيا يدفلك سليمة در

مجنور و دل مجلده بدن ومینم زخم رسانیدن و بافت مکن الرال خراب سامنن تابیر کو پدسه چون جام مرمرد دربركس كه باشترجوم ليديني يؤريش أرصد

باینم ایل روزگار-مرزا صائب اكويد م كويند تشير روسي غم غر الهالا بروا كداين وكارابور م تسكار شدع تا البرار يرسه وقت از فروع روی تربیرگاه میرود به تعلمت مجتبی وشی ماه میرود -. يجر مشرو وترفقي معروف وفت واقتي الاحرا-شفارج كبيليم كوييسه افكنده بساط عشرتي وداريم

بریک بجا بیرجون شطرنج کبرت بحساب گرفتن میستردانستن نا نیرگوید سه آنقدرا كدبرد اشت مخود خصر لعين فوغير مؤدر الفحي بست كمرد

محمث كرون سناسه شائه مرون دمجازت و چگه نخودن سلیم و برست مستندایل مررسه زان کینند بحنث عهور مترجرا كبير مكيي بوشيا رحميت موستان كنزير ارسرستى مهم زاع بالمنايم بينيه بونت خما رعبت محل کردن-بمسراول و فتح د دم کذاتبل وابیط است جراكه بادل و غافل فافيد كرده انديس صيح دوهم ريت ولفضي لفنج كفته الدر

ي ولي ومرون منزور بودن و كمال بزر كي يؤدفين

شنیعانی از گویده بگذرا زمر چیزی کرمبردی بخودت به مردم هاقل از ان چیچ بخود نیبارندخه دی فیتی است کرمبنی اعتاد داشتن ست و خصوصیت بخود نداد و دنجیر منر دینز کنده تفص کامشی کو بدسه بود تنه در ابد بی اعتباری چراانیم تدریا با دمی سیاری -سیم چید مربر و سست کارافتا و لی در تیم مربیم و افعن سیاری

ایم اید مرد وست کارافتاد ف دخیر مرجم و افتان ظاہرت فی جیرست بمال اول شہورست ددم محرافق فوک مرد بر مرزاز مجاب الم برحمره رفیت محدر تک برمده ام

منور زیرداک مصفحات عمر اداورسیده ضابطه ولایت سنت کرنوبان درعنایان دان دانبن کره میددد منبرونو دمانها رامعطرسا زندو دو د مرکوررا بزیران

نگر ندواین منی از ایل زیان تجفیق یوست. ریگر نبیا مدیقی وسکول دالی دکادت فاری او رسیده و تون مگر و روشتانی بالعث کمشیده کنایداز فایه ارست و فاته عمل بیج و حیدگر برسه زراسی سنت که برگرفیا است و فاته عمل

به بن کمان کیج افزاد دها نهٔ میرست س

درین و به این میمنی از نه دل و درکت به گیرنوشته ام که افظار ندا درین و به این میلی بیدار و اگرهم درمه آن حلوم شهیت و اکر انتقارین و با ان وسیدگوید سه آن تقیق است که از نقش انتقاری و در است می کراها زین بیدی جا نال بد ندال کیمنام

این در نفطگا و تلهیخ این مدانشادا مدر تعالی می در بنده الله می برخواب نیاید و ب طاقت بدخواب یم سیرشد و راخواب نیاید و ب طاقت شود دو قت خوابش مگرز دا نشرف گریدسه اس از عرب شید د نظوت ادراه گریایم عشو دیدخواب خیم آ

بدل میدیدان مهارفتن درخاط اندون در ترمین سرا گویدست از عناصر انچه درخاطراه دیارست و سس به عیری بارم بمی میبید بدل زین جاربار داماع براین که مناع شیدیه خالی باشداد مود اراز بروالی منباب هفرت بوتراث شادد و تبدین گریداگر چهاین کرده مستال اکترام کمین کرده مین ست فاقهم

مدست که مرد اختین - اربون دحویم بنداشتن کهای سیج کوید سار برا را مختشم مادست که در ونش را به گرزنشنامسی درا اومی نشنال برخویش را -

بارست گوال گرفتن و دست گروال بهدون آوش گرفتن دوهم و و نسست اول میدانزین گریرسگاری از کعت ساتی بالد زران بهرخطای که بگیرد برسست

گردال زرسه

برد ارغ خوردن سهرطبیع خوردن د بهیدماغ نمودن سلیگو بدسه میاسه و یا ده برطبیع ایا غم میخورد نمکرت کل کسیم وقع او مردماغم میخور دیج و مهین منشی مردل

خوردن وبرخاطرخوردن -براد وکیشیدن کے رامولیت کے ساختی دیجات کرگرزیرفلانے روکش فلان سٹ سلیم کرید سے لوہ برار است دجنا تم سوی ہامون می کشدر نشور رسوالی مراردو مجنون مکیشد -

مرک بالوده عنت بالوده که بارور ندیمی کاشی کرد معاسر بیند چوشرب آلوده مدار درشن ل جد برگ مالاده -

مرک میدر اصطلاح فارران بران ست مینانی طام نصیرا بادی دراس ال بطیفا لوشته که درا دا مل حال در مباس قلندران برگ بداوده فعیدازان مثال پوشی اختیار توده درگ بدی بهاس قلندر است برا وردسمهای مرکزی بدا اروایس مینا کدر در خارات میزان برا در در شرکی نظری -

برر و سب روزافتاون دارسفا برشدن تادو برین قیاس برر وزافتادی دازشیا تاده برر دست جنان دشر بغلی کویدت کرمیداین گرینو تی بغیابات استهاماش آن مسیت کرر دوست شدرازش استهاماش آن مسیت کرر دوست شدرازش برگردان ستن مرادی ما کارست - برور بزمرک مراقبان دختر بیر کرمیا با نده زناک با خوب کردندر

برمسائل مشتوی مطالعه کتاب و دریافت سائل ن عبرارزاق نباض کو پرسه کشتیم برمسائل عالم تام بودم مهارسا درال و مهاناه محبث -

بهمارسا دلال و به ما ما محبث -بریدن آسیل رکنلو سین سن آبازگلو و در بریدن شیر بطفل نسبت دستنده کویند فلاستی طفل را از شیر بر با سه بهین بریدن آبازگلو تناعیت نمیست می گلو بریده درین بجرچیو مای باش -

يتيدن بالمبلوقعه فاجرعه والشيدن سليركو برست ازمطلع السعدين وغيره بتنوسته برسدب جوانة فكفطرفان كجامن بتوسا مزميكشرع بمحوعواص كرحول تنيشه رسركتها وحقبقت شيشه رسركتيدن الست غوامان داى حفظ صورت خودا ارتندى ولخى آب شوردريا مشى را زطرفان ميرسد ظرف انتیبیان تیسرا دران داخل کنن اجدا زان غوطه دردر بامير شرونازه اين سف كدورين ابيت با مراقعير

الماعير ميراشرف تواردرده مستر تحلس ساشيرن صحبت فطيري كويدس محلس ت الناء ربيد دربزم جون المرك ما بالبيد في ساهنافت برك وفي نول وسكون عناف و عارض و ما يركويده بنام يزك بكرتان درك

اوستو دنواحان-يَّقُكُ عَنْدُونِ مِنْ اللهِ لِكُنْتُن وَمُعِدْتِ مِنْدِكَ الْيُؤْوِيدِ ٥ دان تنتيسنگ جي اورنگ شيست دان برسک د و بيقك نشا تدن متعارسيت واين ادانوى اداتعز رستكرر مرتك كرم فت انداد

بوكرون مرازع قديمني مراوردن سرازدر يطفر أكويد كالن وختر رزنجين اسك بيرنوك بركره وازعز فتر جاديم يديرك يفنيم مروف معنى دزدى سرتعلوم مينو درزهر بالفظاخا شاستمال كنشدواين فالهرامجازست وابرعبارت مت الروشكرول ديواركسي بالسادر دسا الرفت كويد ٢٥ مي زات د فامير برشارگفتن عرى مرسيرو د مكيزيانم

مدرواسادل حرافيت تدن تايركويرسه بوسط فياعم بركداراه عن البرست أورده رويرروسيان استاده است بونز برصيد سكاد بنه عاروس ا سكرما شادرنگ نبیت

يرفاك الكذرن يكلب بسرانجام مدادن بمس كسارظا رن كت بفاكل مكندن فيركائني كويدك بيورد وستام فرار يدلصجرا كابر فأك ويداخته كليف موارا-بي فاكتر-نام برجبيت از بروج قلوي سرارت مينافكر

برخود يجيدن يمغرور ومتكبرادون تأثيركو بدسه ميرسد الزانقلاب وبررخود بيده رائدا نقد رخصت كد

ير والكرين اديدن ومزورتدن اليركوييه ونفشل ورومخود ماصفت مي بجديثه نسيكه مرخود شكة يروفي

بربيارميخ كشدن تعذب وكنجطرن مهرواترت كويدسية اصل قانون شركيت كاختساب شراء ك ميك وآسك را رجاديج جار بارس

مهري فتش علاا أيندأن ول زقت عبرج ببرا رقيب الكرل برسك ودويز مرز اصائب كوبيده باقوت بالباكود م الرداك يميز مديد اين فون كرفت بن - La la franchista

برسر والترك والما منودرك وخود سراوا ل ومين شودير بأمرا دفت انديست وحيدكو ررسها ايتقدرتير ييتوان بوون ئه برسرخونش وميش حزومريا-

مدرج رسموا ارتفيم باسماء مده دسكون واسماله و جيم نازى بامنانت البوس زبركنا براز تخفل ترد درش النرف كويدس بجيررج زمرار آمد بليتم يرى مه بول كور فاندارطعيش بشك ساحتر

برسيدل مل - دوركرون لاست ودرا لي بيدن ورمحل دوريمود أيستقمل شو داستر ديسكر مدسه مرفته ازكل جريدش فاسمارت وبردون فانه فاردل كرورك -3/100 /3 (month

مركسيفتن كردن كيراعاشق وبتلاسافتن بك كسىرالطرنس كاول ماستىدوم متوق تفياليكوس حلوكاليلي از أومندرا فت فليس عامري عربرسر وكلتكين فاننه كني ايا زرا -

برسرفدم رفش امابين طبيت بيناكر اسمال التي الها برخير ولا واين فارى قديم ست-

بالمسلم تورده بالشرشا كوريب كرآن دلعيج شي دارد بركس وويدل يخفي أورد لن وشرمنده كردانيدل المست طغراكويدسه كل نيرى دستراريد بيرم يون بدد رىك وتقريرة الفوكروها بركتهم كردوم والرسردي كوريب وا برفشاني كم والدسير يختم برمين لاميكه يرمرميد واندبر مثّال کا کلم کو نیکن رواندن و دو پیران مینی مثر مثده کاران وشدك نيزا مده سيا كيرازابل دبال جقيق يوسته مركا وميتري مفررمودن بركارسهماسكي موم كرد دستك تارا در تش حو ك كوه كن به روى كرم كارفرة سركوا بركاراب

ما ماردان ساسه دوم قاری مادم و قراركذ افتن أمعيل يجا ذكوبيه ومنون دوري ماياما باسيكاراراككرزارد

المنى كو و مستهاكم و وا تكردره وي كوه لوشته علطاترده وميت سنرآلات بمعياه ل دارو-محد شائن عمر سن ويال كردن مرزاصالب كؤمدسه تأكه بالادست ويجبت بطوسك بتداسف

مؤشراه عمد اخورت بانو بالسيد إست مرح كورو يرج كورف مربيري كراي الدن بيوتزال ساز يراول مروصه مصدروم انترت كوي ے زیوش فکرمرع نامدا درا مرا برے کیوٹر فائر شد

يرا مسي ولن الوال فرامطار تنهامتن شرل دركار المراكر ميسه انفاد فيست البمراودان براس ولي باسور سهامود بالوشريك ريال ا برخاستن يمعردف ونيز ترك كردن ومديري عنى كشالفظ ازرستنسل شو دحیا کر گوینداز سرفلان چیز برخاستمه و كابى بدون مقط مركور نيز آمرة لمان ساوي كويد گرتودر باغ روی لا کرز رک کار با تغیر مکیارگی از ش

بر بنوردن و برنوردن روبر و سلافات کردن دوه چار رندن ادل شهواست دونم قیعانی از گوریده حداز خور نسست آنفذر تهزابریاداد که باخود روبرد برخوردم دنشاختم مؤدراک

برطاق مایزد کنایداد مشهورگردانیدان نظام در هیگ گویدسه دکیدان مهافریده رسم کز ندخ ستم را نهاده بطاق بلیندهٔ پرتاید از دا گذاشش وترک کار سه طام غنی گوید سه بیزم باجواکی سرفتی برطاق در ایدهٔ و دو هم برف ارز میره فررسی هیچه برکتار و این جمین پرسستنده مبای فادی خطاست ملیم کوریده ملیم بره فرا از فنت باش که با زیجا بلند ساخرید، د ا مرکان شیطان را س

مردانشترد مدوون ونیز دختها کاردن عبدالرزاق می گویدست و انطاکا ر تومید ده مراکسیت دیام مرا اینچه کارت کریداشته کارکسیت -

ری کمان شیخ خانهٔ کمان و نیز بری توس دوم شور است ول وحید کویده زالها و رخ جرد باکشد ز مجاری بود وی بارز برج کمان خود پیدار

یراه سپیرون مشفری کردن قدی گویدسه کسیکر بنج تواز راه خارد کا کرد که چوجیش منظرانش میرد وایم براه به نیکن ازان بهت را قم سخت کارنیک کردن دعای شوید کردن ستفاد سینود سه پوسته خیرخوای پیشن طابق ماست میمداه را براه میزن طرایق ماست به اگرگورند در شیجا مهنی میمداه را براه میزن طرایق ماست به اگرگورند در شیجا مهنی میمیرای خردست کویم معنی تیمیشتی ای مبرکرد در نوا در ه نهاه ه

میستندیم المقاست و ترسنسته بریان کرده و بود ا در پیگر در سراج اللقاست نوشندام و طاز لالی مخ ندرسار سیاین افتقالمینی توریان میشند و غیره در در بوان فقص ایدا در و و آن بیشند دوامان برشد و غیره در در بوان فقص ایدا در و استاری برش میلوم شیست از انجراست سده دیگرین و آن شیکری برش ای بیشند مه تبهیم کنندش میدم فان برشر م

بمرد بوان برشد به واین تصیده نورده بهیت دادد برسکالی برساست بویم مفوی بارش رجها ر باه قراری و نزدیک ابل بند وانحی تمنی مطلق بویم بارش نوسشته خطاکرده و فارسیان برسات کرسکون و د دم سنگرکت آفرد بردی سده در لفظ کرم بردر همینی مروم به اندر بهرین بردی سده در لفظ کرم بردر همینی مروم به اندر بهرین بردی برسانت ست مود و د در با درگایی گوید سده بر و دسکیده با فراگر شراعیت بی بر رسید تم بشه و پیشکالی میگذر د

برف افتاری سیده بی به بیر بیر بست در ان افت کویند دیما زمره به میده مانم کویدسی خطشکین توخیسته آن عذا در دارد در از خطرست بیرا کردنی برف افتا ده با در در بیجای شیری دشته می برسی برا کردنی برف افتا ده با در در دنی مربر درشی گفت برای کویدسی چرسرسراست که در دونی برف کشد دارد ای با بردوله ی که دشته غلط است به برف کشد دارد ای بیرس بردوله ی که دشته غلط است به در دایم بی نورد ای بیرس بردوله ی که دشته غلط است به دایم بی نورد ای بیرس بردوله ی بوسر گوش کال خیر ست انسوس بیرا در ای بیرس بردوله ی بوسر گوش کال خیر ست

یرمیند یا سیا به بادن تبکیار دفظ با در جاسی برمند با گذاشتن دحمید کو بدسه چگرینه حرصت از بدیرده بازید وقع به برمیند بانتوان با بر وسی خارگذاشت مه و در واقع این لفظ کمرزسین فتاس

يرور معمر بروم الكرست بالانم كشده وحيدكوم

برش مه حاصل بالمصدر مربدن و معنی خریز ۵ وغیره این در قعرافیت قانش فروش کو بدسه مرانست غیراز غما و خورش به ز درنها مرانس ادو یک برش -

برخامتن اشورسلندشدن شورهم واست و مینها اور ود ورشدن متوریز این کو باان اصندا دست دوم مشد محوید مین بود می کرد و تزیت این نالهٔ دار د ماسرمهای بر خاک واز سرخوایسود اینهای در

بر فالرون في منى مرزدگفتن و كارې د د واردن كفارند منس تا شركر يدست تاجه بر فالريت مد مبر توفاله كاريت م بركردن رئاك و مفام كرون رئاك وحيد كو يدست بر من در مبرليا مست شناه مشيروا و راع مبرسا عمد جرا برسكن را ن لار در ملك م

به کارسکیررای مهلا دل بینان دسینه با ترانا میرخان گورسه مینهٔ باز ترامیم برخش رکارند درگزار بودواننده برردی بهار-

مره در ما تران معامزی و در ما ندگی یک از نواکوریده دلم بامردم دنیا مداردم ال مدین مرود را ده است آنیام از ب غیار بها

م کمت برخیات کشتین قام مندن بیرخیات کو بدست مطر با خاردات آبا دستود شرم بدان میکه بیک ناکد دیگر برکت منواج برشد -

بردن موا چرمد برسری بان شهور دکنامیداد نهادن برخات کو پرسه پرمکرشده دستا درزی ساده بارشد به سرش می بچیم ملکتراز کاکل خوذمینی اسیشوخ دلیر ما به مرش پیچم دینا ند و باستن میں گیر

مین مند - برا سے المراث و امر در افق و کار سے و کریا کے کائی کو برسے لفتر اس کو مذر پر دارست انجاب

بره بنده این کا رست به و نیز قاسم نهری دلیرانهٔ گویدسه یک رغیمهالخوده و میک داغیره بندم و در اب برگ جویا کو بد سه از اسکر خور ده خون د للم دانجا سه نیرخ آبوسی نیم و کهین بره به ندشد که و بره برریخه نیف که بدین منی دیره نشد نخفف آنست -

رفیهان کسیم کیاه رفتن ببیب شخصه بنوانندن برا معطیع کو بدره ترکه طی کسی بادا دست می مندم بوسف برسیان زنیا میاه درفت -

بر بان گا مزاش گفت و با بارس د بانی کردن خفاتی نویدے بهزیر اپیر اِن نورام شدر نفا کی نوبز با دیگر برارش کرد عامزو گوریه

ین اُوین اینم وزی تی والعت مدوده در اصل واژونه انتین سن جهانچه برافسهاب برفناره آویزد می کاشی کوید می گوشت قصاب کود بربیش می در شدوده مکندیز آویزش میرنجات کوید سه مدی گرم نظاش کمین تواند شد می گرزادیز شنوی بهترازین نوایی شدم در بن بین طام را نام فی

المنظم المستهدود المستهدو

ار کی ری معنم ویرا سے چرد کان فارسی بیارسیده عبار ا

رو بهران می در است هم غلام واین بر دواز زبا ندان. به نوستار بر در در مین برگیری معنی در دی نوشته ندواله مرکا گویدست در میرگیری از اشدار مزیران کردست به خطر دختر دگیرن آوشوا می کردن س

البست من الله والمراسين علمه وفرقاني لذا بفكر وطلى المراسية والمراسية والمراسية مران بالروم براهانه إرشا بان الدان بزر دوريم أنجاس كم المرواج البغتريري كوني كرور بربيان راه توفين ايم-

کتامرست برسد در امانی شده مرداد خوای کا تجامیایه
بدادخود برسد تا تیرکو بدر ۵ کریزگاه دل شد زلعت بود
ومینیات گویدسه بسته است بحردم سرره تیمیان به
خوان کردهٔ و درست است سراست بحردم سرره تیمیان به
نوان کردهٔ و درست است سراست بحردم سرره تیمیان به
ناد کردن کشهرت دار دریرا کرسبر زلعت ی بجام ون
نیمین نیازی درجام کردن آنده طغرا کویدسه به ک
نیمین نیازی درجام کردن آنده طغرا کویدسه به ک
نیمین نیازی درجام کردن آنده طغرا کویدسه به ک
نیمین نیازی درجام کردن آنده طغرا کویدسه به ک
نیمین نیازی درجام کردن آنده طغرا کویدسه به ک

بهروق رسیدل- و بهروت انتادی ترویست اول شهرورست دوم تاثیر کویدسه انتادی کردرشرو بلاکش به تاثیروی کشت قدامی کونه وی -بهرست تاثیرکویدسه کرنیدن دست دیدی بنتان اصال دا می بیشگ بسیستگ بستاهم اورا-

اصمان را مهری شکی سبیار به نشاهم اوران میرد مرفقه کمه نیشگر بای سبیار به سبته به به نزا بهاندی و بولی کو بند کلید کو پرسه قامینیدی ترکش اندر کرم برکیب ضرب جرالی به در نیشکر-

نیت فرق مرسد نام مرود می طفر اگویده از بن رو حور جدوش تاریم میا بودن برای رفتن سای کوید منیسر بالمشمستان مها بودن برای رفتن سای کوید مه تربی بیم که زنس می تعلق مهم جازشت ام بسر یا نشتن ام مربی گوفتن یا زیا ندی دس کردن و میگوید سه کونام ول خود را زحیرت من میگیرون جرمیکو نی ترا

السيمه مضفف باسر نقاق اوراق طلاو نفره وغيره كمه برجام د بطوار حمو دكن فر وقصني التكلط بعال را در نفظ بهمشه باست والن خطاست طغراكو پرست بسه جمه رنگ نرار د ازگل میتال فقرع زان كه مهرمید با دفتش بهوش را نظام ست

بون را مهرسات البنیرنشاندن مشین جربهارسده در است مهاری مادفع میت کند تا نیرکه برسه اکریم و از رشیرانی عادفع میت کند تا نیرکه برسه اکریم و از مناب ا غوزهٔ نیرن میشود نیک البن به و یکی از نفراکو برسه گویا بیا در لعت توشیم اسی ما برتامی مارهم کرد. است و نیرم رشا نده اند

بشکریشبکس میگاریه بهش وخروش و فعیف کورند آنگشتگ اردن سن کرار باب رقص از ندسکی کوریت یک مال روک رک رست رقص رمیوش خ کل مربرای کا تو کمینواران باتیکن شکتی داریم

لهلمه مح فرونتن و فرونتن جنب برور برعایا وضفها و او کران از جهت بسیار بردن همین فرکورو ایرزاجها راکه سیامهم به کان داران به برنه که برورزانها قیمت بوصول رسانن مال طرح و مال طریق گویندو می کوید

وسرآن كالدعنا كالعل سكينش لانشكر بطرح ووث وزللي وتسافم العصاراه ونتن بورووش ساتايا ومسوت راه دكار اصراط سیار دران بایدد وهمشهر رست ناشر کو درسه انرین شت کروز مصاراه رد دم صلحت بست کانتره گذاری را يفران فتن وكرديان يعرون والتهورت ومجيركويد فنروكة والالكرير كردويدا فالميكرد وفران نوميكر ددلفرانت وتبترفيعالي كويرسه بيركنم مرتهم ميتلب برعكرا والإوان سرزهم وكرسايكردو المقال فروستنده فلرميا كالمتعادف بدوسان است وسيح مدين من مدال ست وفارسان مني كميكر بره شل بروا نار وكردكان وبنر فرونشدار ندو ميدكرم ع يكريم زلقال صاحب جال خارين خط مزوازان رُنِّكُ أَلُ عُ البيران براطرافش ارهمرود ه عن تعريق وركرو كلفت جومرع ازال بمروت دل يركره علي أُمُّورِينْ مِنْ سِنْدًا ٱلله يورْمِرْ كان تُنْوَمْشُ دل مرد بير ع وموداغ عربال بحول شيرع والمتوى مواوى بيق عدلان علوم ميثودوا بل كشمير يمين شخصيمود وسوداكند المستعمال المتسار

افقراه گرمی در دن میمنی ایسان المفتران الدر ای ایم در این الم این ایسان ایم این الم در این الم در این الم در این ایم در ایم در این ایم در این ایم در این ایم در این ایم در این در ایم در ایم

مگرتر اسشه سبیدا کردن هنمون تازه دمینی میردارد مطلق ام عبیب وغربیب خطاست کلیم کوردستای کرزاشی چربود کوه کنی مؤهام تکرکم از تعیقه و زیاد زشته کرفا هرانست کرمینی کرزانتی تام کی کارست درین مورت بعنت مذکور نبود واقهم ۱۰

كرنكاه يمعنى كسيكينل بكرنكاه ادمجور يبضركين بوديناني

ظاهرست لیمنی گونیدگی که نگاه کردن او بطراز سنوقا نباستدوای خطاست باقر کاشی گویدسه نا زه بطانل بگرو مروفتن یمینی قربان شران واوت بگره مرکزدیان دسید گویدسه گفتی نمیرود و دسرکوی با دسیرط ادمیرود بگرد مرت جون نمیرود - نمنی آنا داگرائیمنی نبودابهای کرنظورشاع و حل مصاحب مست از میان میرود د-بلا \_ نفظ عربیت بعنی معروف د فارسیان میرد د -بیر آر زرجها نبید نفظ جد بلاسلیم گویدسه طالع فهرسته بردان بلا شدد رفشق به در ندیدیا بی اواد بهسیسیان بردان بلا شدد رفشق به در ندیدیا بی اواد بهسیسیان بردان بلا شدد رفشق به در ندیدیا بی اواد بهسیسیان

کرازابل زبان تیمقی پرسته ملبت را افزانچ درازی بوی نوی داشته باشد و گایی درازی جمعت تحت نیز اعتبار کرده اندسشلا داین ملبت وزایت بازیمنی زاهت دراز کربیا رسمه سلیمگریدس گفتگوے ذات اوخوابی تیمدا پرایمزی

بلفظ قلم مون زول - أنست كتف برون را

تفرده بسيارساخته گويرد آنرانستعليق گونی نيزگونيد

المهرون احتیاجی نعیت اے موافید تکین می انست که المبکی مطابق درگایی تعین شود جا اکر شهرا وروز اسے المند بجنین م مشکر براندروگاہ بیمنی بسیار آبیر جنالکہ کو بنر دفا فل البند زوم واین لفظ و رہین والردد بدہ مندونوا بے برلزانی عبر ملید کرمنی عروراز مرا ورد ووسند آن در باب عین بیا بدانشا والدر

له ربه وازی منودستانی دعون با سایم کوبدست فرسیت سن بنتدا مخور که خوبی ادع بهال زاهد ماید لمند بردازی م

ملکی بیمارد امزاب رسده درترتی نیزستنما به ودومرکب است از نفط عوبی وفالای پس فاری الامل نبا منند و مناحزین منی شا بدنیز آر زراشرف کو بدسه کر را نیزملت مشودگیرط ملاخیترت دران با منار

ملندا مداختن - ستودن وتعربیت بسیار کون عرضید کدار شرک و دروفان بهرکه برسیداز قدها نان مازارت کوتاین کردم دروفان بهرکه برسیداز قدها نان مازارت بمسار دوختن میمبری بکرال حتیاط کا بداشنن اشوت گویدسده تاکرفته یاداز خصائفیمیت طرز قبل مودوخت در در ایرست خوش ارسمارکل -

عمد باقتے مقابل زئیکیر بائے ان کی جرب دستی کہ برسر کسے زنند وسرطیک بہن ست شفائی کو پرسہ کیست ای بور دصدیم کرشودصد بارہ کو نکہ از این اگرد صنع کمی برسران ن

تبدر صورت - بعدا دمهارنام شهور سندر سرحند بروت سبین مهاریت دین افظام ندی را قارسیان شاخراز راه مقرف با غلط مصاد نوامین زاینرکو بدست سنش می غراز بیشر طوقال دار دع جرای سندر سورت که خطش نزدیک بیشر طوقال دار دع جرای سندر سورت که خطش نزدیک

مرست -بنگرنی سرمیدن . ناگاه برسمای سفدن وبهوش آمدن جنا بنخشهر سده دار در دکوه کوه نبگ از مربر پان پزانده سالک فروینی گویدسده کرامدال مجفراین کوه بصل شيه جان دا دن صلاح سيندرلينان سن ال كازسوداسك تقدانقد لوسك شكساى آير

كنداز مرود ياكو يه -

سجويا دائ كرمر تقريت ليررمور بدالكرايي نفظ در اصل الورية استناله

میخدرم ماد بوست نخورد و اهم ز توافسوس میخورم -میزرد استنسی- شنیدن بو دسیدگرد پرسه چون ازان

بوریا ہو سے کن یہ از کمال افلاس کر برا ہے يوسيرن عنيربور يانباسير وحيدكو بيسه بوتأنيين

بواكوفار ناهم ألفن بزددظام اناه صاحب جنرانه و كرونانيركو بيده مرشيرة مرا دهفاري روسين حياز لوالوفالين-

العصاموز- يرى خوال بال جيت كرييزاى إم بردويم بدل سوى م-

بوسفيرن يسببوردن الأكويسها لكانام يت سرزده در گلشن سن عي زينوني نشودر ام كشيران بولتن

پوریاکو یے۔ مشرک درسافتن عارت کنن يحيى كاشى كو ميرسه معيد برادانت يا كوسي ك

لوداون مسنى بشته كردن تنهاوم والتفيعاني اكويدسه دانش سي تشييخ كافرش دانواه تري

لوزنه سيتقيمت لون بين كي كريدون فيزكونها متشديد اون لفظاء بي مناتيده وراح وغيره أعده-لسوي مركفتن إيزاكو يرسه والمرغم فوردن يكيوس

متوخ تواغم ي كلرنك كردن مدس كه از صعصت كل بر توالمررواسي

رف دارد مركار نربور بالوثى سدد

بوع اسیانوی انام کردراسیانواز ندرا سے اعلام مردم ثارة مرة فول كاركرد ترسيقي كوري

خوشبو وقت عاضر كردان بم ي ميسوروط فراكست ويي من بوی سوزم کرلید دصد ادسے فوش 4 بوی سوزی

ديده كرنكش كوه كوه ارسريديده-فيد مجيم فارسي بروزن فيحبيكم براطاك فركنندوان وفترميت مبراكا مذكه آن را دفترخارج المال ودفترما ملكت كونيروان الرابان وانى بتعقين رسيده الانوعي تؤييت فتست ساز در وصل محزع مراط روزي كندر خاطرمجبرع مرائك كونى نازل هال ديوان تفدا أتشويخي اروموهنوع عرا-

مبر سر مرانی با بهرزسه که بریسان بافندوشمنه بدان بركمر نبدند تا يُتركو بدر ٥٠ فسون شيوه قطع تعلق رد تخرص كالبرسكاني برمر (سكاب ال بالأمثيره-بدر رئي مراسهما وياس مجول وكات فارى نام ندرى سن ازايران نانتركو برسه مزعبارهم تناغى نبيت ورسرمز المرع تبدر رمكيب تناجيون شيشه

عنمادل سبن سركوي تأكوها سرسبناشود تاشرگه بدسه شایدافترگذری کوی توروزی آنجان اولانتي تحب المستاك بن الريد المده المساء بْنَاكُونْتِي نْدُو لِي رَطْبِالْجِيرِ بِهَاكُوشِ زُون على بيأس نصيرا بادي در تذكره احوال اونوشه كوييسه الكر ت رخواهم او سروم بروشی عانشد فاختسکان سرورا

بندكرون بريس فعل شبيرردن بكسي فوني كوير م ديدم بواب فوش كربروندكرده ام خكردول ا ールルーとうしんしん

اوك وادل فتح وسكون وادولام بماك ريده سركردان جا نورشكاري برجا نورديكر وجا اوريذكورارا بوی گویند و در مبدوستان ا و لی اربیت تمریت دارد طغراكو يرسه بار دارفلا لارمبر تدروافكن ام وحوا يو عبربد بكس الرافت عرا-

يوي آمرن مشك كنا بداز نما يحتري وأمال این تها درسود او معالم دیده شره ملی و بدسه

بنودم بارشب ورآسياتار وزناليدم ف كربوع كيا فرياد باكرداز فغال من اواين ظامرا لبوق ست

لوق زُول كايرازوره يطاس المانسن ولي يدى كريده أسيا عدم فالى ديم الصنرن فاعدر مال بوتى برزأشابال مزنم

ا بوزوه منن صرومزرسیده از بوتیا که فلک زره دشار نروه رئیز نیجی کو مدسه باز دارم مین از نیز کا ب زختا الرهم المرده الدي كي المان الله و لعض كو ميدادد نصدله ازمنى رسيرسن والناسيخ فيستء

بوسك فليل أمرك مبنى مظندويم امرى اودى اين ماحو واسميت ازال متى كرآم در مركاه وسيفقير ارتفاك فتنود - مرودورم يورووان ازابل زبال تقتى

بها رعضر كدافتن عنروانتنار بوسكان ومضي كونيد بها وعشراع ارتشامه عدالانقو شف كردر وببرعن المراف زباني سموع است كرمها رغربركية وقت فروض بنبرا مین دربی سی ملیم است می آیدسی فضا می اشتان مندوستان کاس انسیست می از قل دم جوعن وران بهار

بها رس ويفتح باعدومره وسكوك نول ودالعملم جانبك وديمة عهاراتها بإشدوا لناسبت يخاذونان طرف بيرون باشرو دواب دران بدندانشرتكوير مصنعتى اليهزار بالدائيان يدى ماع بالبير بهاوز بهار بندى با-

بمردوانا ندل عرب كنالياركال نالي ليكويد معجب كل مروداوري كزار فاندع لبال ان راعظان الأروواج الأراب

بهارى مسوب بيها وورسيدى كمراول مؤتى ارم يكينسوب بماركة تمرسيت نشرق رويه بالكرمز الفاقي الانوارشيح شرفت الدين مهاري صاحب مكانيسانيمهر

فدی سرهٔ درانجاست دوگیر شوب بهیش کردن دوخی مودن دبازی کردن واپل ایران درین لفظ غلط کرده افتح ادل خوانند و دراشعار آر ند تا نیرگو بدسه بهار خلص منبل نوبها راست بهبچوشند دکه تامست ادرا مهاری

بها قیمکستن سدخ بها در دعلای آن دسیمگویدیده سروش دانم زنیا زاین میکارد را فائینش برست اده مکسته بهما رزار

به شرمه میا سه مجلول و فتح و فاقی دیا سه لفوظ به موصله و برین قیاس سیاسی سین بیش گیر با مجو کوی سه پایداس مش بیرکره و در تمکین بیش گیر با مجو د بایت مزال جوش ز د از سیاسی با و بزشفان گوید سه مرشدی زند انگشت براب گارام به چکور و ترش بیز د بان محکورارد -

المحصور مشدل مجامعة ملا وخدار مرسار شدن النفائي كويوسه بارعاشق شده است درمان ميني عيدما مجاكة بمعنور شور-

المن المرادان المراد

دور فقوا مذکر دانین جمت دران بسیتری کرمائیم موران الماس محلت متعدن این سرتم یه غرف نجالت بیا برگوید سبسب نارسانی و اکار کساو بذالا رسب فیه درلکن من کان دلاسب میم دوم میدید

مین کان دسب بیم دهم میدید ... بهمین طالعمل ربغه قانی د در کل مزرست تنمل منزد د سه نامهٔ درد دخا نے لائن تخربز سیت ۶ بسرآن بیت اهل صفالت کردان دود و راسه

مرام می از از در در است از این کردن درگدا و تواگر تانیز گرمیرستی طرا از دخارت خورشید تا بان این بستدا کدم کرمیرستی طرا از دخارت خورشید تا بان این بستدا کدمنی

که بایک تناسمی به به بر ترکه وخرود نیارا مهند و اول و میشد نهاون سعره و شاه را خراکه بر سه بسکر کسب و دار به ایسی میریم به میراب تا میرا را زایس فراه در ادیکه دوسه کیم کو بیسه میراب تا میرا را زایس فنافل کرد خوابر از به بینه کیمه تر ترا دیراش -میلیندار و میم افکار در این سازی کو دارسه تاکرده و دیم تا تیرد کوفت میلیان بر استدی کو دارسه تاکرده و دیم تا تیرد کوفت

رفع الله المراق المستمال المراق والمرافظ المراق ال

الالكاس تجالت عرق شرح من كالمناف المن المناف المن المناف المنافق المنطوع بدوهني و الأمل و المنافية من المنافية المنافية المالم المنافعة الم

معدول قص محنت شوخ در لادرو بهدان تفالی کو بدسه موس ول برزی باب دیل رقص می ترفید مفض عمد این که کردی بے مسب -میک به کو افت ادان سد دریای کاربودن بجد دکرتام اشرف کو برسه به میکر تیم از قیمت کان او در در تشتن تن تا

اخاده بیک بهاد به چسنهٔ الوال به بینه است که رمین نوره زردگین وشش سامند بوالن بازی کننداشون گویدسه برای عبیدی اطفال گلفاع عیان شرمهیهٔ الوالی غیر

الله في ورسامنات بريكي بتندادرنفدسها الن المردو التراب فرسياب شو دويكي برو لكري بالتراكا في يرسي التراكا في المرادو سي كادك ايال زما وزاستا معدون بري ور آكار كشاكفتن خاكار رعاف مرار دي نمر مدين ورر الاركشاكفتن خاكار

من من المراد من القال مدوم المرات اول المراكورد من المراكبيرة وروس من القواسية باغيان كما من المراكبيرة المراكبيرة المراكبيرة والمراكبيرة المراكبيرة والمراكبيرة والمراكبيرة

مرارولسفا عرود دوی نافال دیرد فرس واعظالی ار سره فیست دارای در است بهای در سرد جاد شد

بو بهیرو است ابسران خانه بیرون کردنی ست ... باتش بینتی و مسکون تختان د فرقانی و لام تخفیف بر الملا بینا نکه زینیا مخفف زین العا بدین و علاد از محفقه علاوال ا با فرکانی کویمرسه میتذل منی در شیده نزا این در مرا

مال خودساخته بایک درسیسیده مبال ... به ارخاص مر دار الشفاکه بیارستان را کوشی کمال میدید محد برسه با برهکیم راسوست بیارخانه برد مه کردرز باله تولادت نمنی از شرورد است،

10 16 11 6 June 16

والمراق مرفيل والمن المراق المراق الرياض

گوش کودران کردون ما بودجی با دری به بادری ما ادری مادد درست افرران راجهی انترست -یا از بیش فیش و از پایش بدر رفتن مدد رفتاری بهاز تبقید و دلت سلیکو بیت براد ماله زام در رفتاری کودرت با با دری دری طلی خواه دری در ماله در او او دری کودر به بازی که بیست براه شوق انتهان تا دیوک خاک به این مکت کا بداختن به باش کودره ام به ازددی خال کرید باش مکت کا بداختن به دیاش کودره ام به ازددی خوا با کردی اخراد باش مکت کا بداختن به دیاسی مودره ام به ازددی خوا با کردی اخراد باش مکت کا بداختن به دیاسی مودره ام به ازددی خوا با کردی اخراد میشود و این شهر رست و کا بیش کودره ام به ازددی خوا با کردی اخراد مای از کراز بست به باس مکت بود به کند است به ای به درای می باشده و مای از کراز بست به باس مکت بود ده گذر است به ای به درای می باشده

اسمینت دویدن سه جرنان دویدن با یک گیر در یکی ادیگریدی تفرم کمن دومید دو دوید به به دود داده گاندندازشون مشوق بوست ۴ دویرند با جفت در دو در در س

پا در موا ۔ در میل کمنالیہ است از چیز ہے اسل پناکھ شاعر کو میر سے تاز مان یک عبست یا در ہرائی اندہ اس ا رمینی حرفت ہے میل و در درغ تاثیر کو پیرست رہ با درجا کو صاحب دائش نمیدا ندع کمان کو دکان میش فکندر تیز ہوائی راغ تمبیر نمانے بدیریسستر و روست سمیے باشور کر باشد جون تزار و کا داویا در ہواگفتن

ر باشد حون الارد کاراه یا در بواسمن باشانی مینیون همیشتن از باشندن باصطلاح خطالیا مرابر نودن و بای قرید نوشتن مرات و دوالر مرد دیست ولیبا رکشاه و نوشتن تا قرکوید سه افزونی قدرست بریشانی خاطری باشانی خارامه به بیگر کتاب ان فارست

با تا سرویی در اصل بنی ایدارد سریک دسته خانید دودد دیم و در دصف عروعیا مگو شد سرسل یا تا به بیان دیمون شهرت کرد و کعنی منسد و مفتن ترا مره مخلص و تول شهرت کرد و کعنی منسد و مفتن ترا مره مفلص و تول بدرسده با تاب و پیم سرکن دطرف کافیکن معرور در ترز دسرخو در سیاعتاب س

باخوانی بنای عرکتاب از طعند و مرزنش نوقی گویدره کیلی بمرخیالم مون از اراز پاکشری از فروغ نفته خور نید باخوالی کشدیه

المسكة للمر الما المرد المسلم والمرد المرات المرات

با معلی باردار کالی فیندی کویده میان برود جنتم بخیرست کدافت کسی به باسی کلیدور خارا میکوند

با بها رفتن مساوات درسروسفر ونیز کمنایدانساوات درمرتبه تا بیرک برسه به عداشتی رکس باسی تنهمیت مراحه با بیاسمره محمول جوال ساس فتم -

باوكان و مكر من دال المراكم الما المراكم المراكال و المراكال الم

بالوشاه مياسيفان الردوي والتي الدراد

یا چیما مرسیم سروم اطاعت دستا الباراسا و دراسا باد برگاری و در اهل با سیماری ایم این استان استان باد و درا استان استان از سیماری دراسان برای این از در ما درا برگرد درا ارسیمان در سرمبزان بازی برای کاریای بادی داد در درال از استان در بیم به کری به استان در این بادی کاریای بادی بینم و در این از استان برس به کریم استان دران با میاری بینم و در این از استان برس به کریم استان دران با میاری

الم المجدود من المسلمان و المراد المرد المرد المراد المرد المرد المرد المراد المرد المرد المرد المرد المرد المرد المرد المرد ال

باسته المستهادة المراك كالان وسيد دانه المناسكة المراك المراكة المراك

الدوني وداليات ويتكانان

The miss

الكردن كارسية فكرور خورخود باشد ومريك برسع برق اللها ان عبارت ست از وسفته بدنا خوال وناشان كد نونشن را ميزند برونش المحون گذار ديا أر وض خواشتن بروا

> بشرك تشي لفنمكات ووم على مودت كالجرول المماكم بندمين قام مندن موكانستي ست مربوبات كريد سه جد ين ست كذان توخ عفيزاك شود كا انتكاب كبشر

ياعلم فوال كسيك باس على درعا شورج يزيم برائد رخالت كريدسهم عشوره ناعز أيستدنزر مفقرا باعلم خوان زبرا سيج ستدساى الاعداد ليصيفنا روه الشده گفته كردر ولايت رسمي است كريمون خوام نسر بنگا *مرُکشتی گره کنندرهی*اد آنان مبرط نب علمی بر با نامندو تربران بأشند وصرست خوانندمير خات كوييه جائن وون برل رشن براكين كن دبوارش برسين إلى اللين والمين كن المودين الموريدة بالعلم مرويت اضافت خوامه بوراز جميت كترت استعال مهنا يحكه داص لافظ وكم وعنى كويند ياعلن إى موصره ناعم في مساركتني

بإياسيه مصر ترفام جرانج درافات فالمهدكر شت بضاما كيف فرأب سنا إنقابل روى أبهمت طوا كوييك مسكروان طلقت الإكبارة الراب لاحبار إل شودردى تب شان إياب فاكن بالكر كلعث معناول فيراست كالبر

بالمشرد وبفح سيرجمل رسكوك لون وراسيتي ولمل ربنا برائجي وحيدكو برسه بدائق بنا برأتنا فطاس جانان راه كريدا زخضر بإسزع نباستدا بجوان رأ ياسي اخ واشتريء عبارت الاقع لق ران داين زبان إيل بازار تست شاعر كوريسه من وردة جروزوانه وكرم اين قدام تكراد ياس

م الله ع من من معلو واقع متوودر الله مارست و

نامل ببيار كابي موانده شود تخلات خط د بواني آك يم أكرم كم تمانره شود ليكن حيال أرز إضا بطه و تاعده منعين الدرريافت أشائي ميثود-

مشهورست دوهم وحيد كومد سه المركفتي ازجر مارت طبع فام المخيشان ميكرات وست بين كن رين سودار بيليت عائم منشد از آنش وك نالهُ خام زمان د

دالك مركز باست ورج شيدك دريا ديخين -بريدك ناحن رانتن ناخن لفزب بوب ومنره فزنن بريرن سرمين بريدن دوراد ادن سليكو ريمين ترمت خودميد بدبركس دل آزارى كن بي بولساكل البخريم وناخ يالى ي

يرفيتان مندل عكركنابه ازنجا وشته شدن فيهراط مرقوم كمنتنن أن وبرين أياس بريشان فوثنتن خلوكت واوصا فت اول شرد عاكر يدبيت كالكف در طيوه أمراهت جون كارسيانسات ويحرفون بريشيان كثية الهو ازسراد شندع دوم يك از ضعرا كو بربستا نوشته كيس بوس اوصا دن زلعت اوع يمع نوشة القرو برايشان أوشنة أبد

برانیان نونسی - اصطلاح نشیان مناخرین ارتی فأمول نونتنز فيترافي بسيارة في مت دري مت شقدي extension of the state of the s آن الشريطوت من جنا أكركو يزرهنيشداز شراكيم وفالنازم وسم وصح الزبره وكاب الطودت ففاني كويدسه توجام مول كون خور باجتمنان مجلوت ع برباش كورغيرست جوان دركنار عاشق وابراسا كم السيد ورهمورت حوش ازامه يرست وآير حوص برت مردوصي الركول جرامعن بيار نبان رین اکری اید تو مرساید بین دارد کر معنی دارد در انجانست برمال درموع دوم نفظ او بجای بر

ويمائ كواكرى إددتها حست وكرابهت لفظروه يشاديون شغاني اوستاد بسب شايد فلط ناسخ إسترومهني بسيار نيز شفالي كريده مكرنام فاعل توزاني دورسبت فالمريح فاعله ورجهان برست لحيد الكرمبن جاراترا بازر وكوسرقان كرده اندط تراكويد مصرون براييعالمي اكام وال زدورير كوز كادولار لصنى خالى ولعضى برست منه وديكرتواف ابن تصيده اختر وافكرست ليكن اين محبث موقوت ت برحيت علم قواني وازمائن فيهنيت مه

مردي رتبورلي يرفه وإصاركه زنان برقيع وثنة عثرك ودا دفرته گەيدىسە **بۇرۇزىنورىخى ئىزىنىڭ** ئىزىيدىرىت ئازدىنىڭداندارىزىجانى يميا بهردوباى فائتى كبوترك كميام يش بررشتان طغراكو مارس وسيكر دليند دوانيدا زرطوس معافظ برأب ركت كيوتريه إست -

يرة كل \_ برك كل داين خالى زغرابت نعيت ويعنى كرّ برابرادون من رحيز باكسيد وميدكريد صفاى اغ ازتدان غي خلاصم كرد عيونني برة كل شركار يفل وارك يرياسنه وفي تصنياول وسكون رايرهما ويحتاني بالعه كثيره ووادم ولام بارسيده نام بيرش كمران ميري تويده البروم مرآراه حفي وجره كي ب يرك راكهم كمون ازدهم برا سكولي

ب واكرون فيران في النفاق في النابي في النازير والتابير والتابر والتابير والتابر والتابر والتابر والتابر والتابير والتابر والتابير والتابير والتابير ۵- اسیمشق بجانان نمیکن ربروای که زهره خور ده پدول تيكندر والاشكساكي ن زعاد مضافي عنى دار را كر تخت باره يرطوفان تميكندر وا-

ير و ولكي - كاف قارى نوى الكيركري والن دار تد على تمي فأتر كو يرسه وربيده ولمرأن بت عيارد ونيم منه سركي مزه بريمزنش برده كي است-

يرسركاه يصنماول وسن مهار وكاب فارسي ماتم فانه وا ا المراتعز بيت دا پرسكونيدز لا لى كويدسه بدير سكافرا وصيبت بلبل يوزوه بالنمكل يرق برزين وستار بريست دول منق وسكون مر قرقان دودن بررون البشت تيمنازك كردك منادكردن تنك كردن بقيم فؤهاني ونون اغاص ودن وتغافل مردن اشرب توید مه عالمی را کشت ایشت جتم نازک کردش ب ميتم دينيدن ترازاتي خوا باندرست مر ملطغ أكوم م مناك شيستيتي نك كرده است الكرطل كوك راكسيك كرون استها -

ليشنست مسركنا برازه ورافتاره والأنظر فنروش ابن در نفظهان يك قالب بها يدانشارا سرنعالي ليتريها ذمري رورمقام ردكردان مستعمل ثور

بشيت بازاراس دان قصاب مريست قصابان ولايت ببإزار باليتن ودروقت فرفتن كوشت مينت بسوس بإزار كننداز جرست شرمو كوريت عمل شرب كوريد جنا خريشت سازار الستم فعالب عربيته جانك روست روى وكا بلكان كمبراب فاتى دلامن شدود كامنة الك العن رسيده ونول ثروبان وزينه ويابيرجوسين-طفراكه يدسه متدي فري فعل دا بطاق لمن وزليكا

مجارست زدبال بهارسه ولي كسيد ما نوام ودفي وربندي بيرنيت كموض چوب بایدارست کاکثر بان کدرسیانی است او دربهر بإنواط بابيت كركبابي است بعولى خيرران كونيد وعواس بنديدال حوانند بإفسرار تنجبت شاعر بهيما وتراكفت برسته نظرر صل فلط است اشرف كويد ٥ يني واب بهارش فرش كرو ندع ليناك بيدان

مليكويدي والمرح وركف أزاد وسليم خيون زر داغ بابشت دست است كالكبن ورين سينسب لفظلعت اندك حدشه مست

لبشتيان وتينيان مدون تتانى يزمون وحيدكو يرسه سنره بركز نشكتدار بادحون شاخ رتا كر منعيذ ويتنبال غم إبيندا زميال بميت.

سن براس وابيرل وجاريا بدنير كويدوا لنهاد

انداول شهورست ددوم طفرا كويدسه بارانين سرارلف خوش مريز برام ارتج الايني -

بنجه بكارى افكرن رست كارے كردن وزور ازون تاتیر کویدسده ماهلمش نگنده نچیز مهاز دی بلال کشنه رخیرسه بنجه فولاد سنجا أسنين كشي كران بسه درزش سازند

ينحائكل ولاله يحيثه كل ازبك شاخ رسته ووترنيكي خياكمتها

ميرخ ما ساكويدسه وست دروست المت بادة آزاد كروا بنجبها بنجائيين لؤفؤ لاوفكرد-

ورسعاكمان العن والاست الشرف كو برسه بعد سيندين بيست كندن اين خوشا مرباس تؤنه بمجوازا وسنات دک دن بنهیم یا نیدن ست م

يورز مال براي عجروميم نبيه د گوشال مواتعي-ليوزشتد براى تارى دخاى تيرونون ساكن دريم كشيدك ازراه كرابهت واين مردوعادست كرازابل نهاين برنبوري رسيده

بدل مرعم وداوم وستازهم بهادسندان ورنفظه أما بايرانشاءاسرتفاك

يوسم عارا افتن - ورحققت دورا فران لوست فك است از برن میناکر گویندنسکه ورخانداش تر د و کرده بأيم يرسمها ما فرس واز كسركروف زدم زباني بالتملي انداخت وبحا زئيف تفرر شدن وترسيدن واندلشاك تندن وحياركو بدس ميم دار دازغن سازان مليتي بركسبست ع يوسفا نداز دليت يون يا د يان بسام

بيلو علط يركيك ببيلو غلط طغراكه يدب دود يكوى تواه طفل شك مهلو غلوام كريجوراليم مدرك إرا مهلوداول - امداد مزون ناتیرگریدے اہل دسیا كي بوالا تدريه إم يريرنده برفاشاك رابريك أستر

فين دى مترسكادل وعمور رود كاب ركا

يرمت بازار نبريز بم كذاقيل ببرل ورده مبرود ختر مزاند كارتنازي تتبني كوبند ككمه مفالی کو برسه بزار جاے اس ور ده و خرسے او وش والن خطامست منى شهور توداست يعند وفرك كرمزارها داده وسيب بصور تفيل كرده اندوبير رواليل ورده

دىل مرباغ دبازا ريناكه ابل زبان كونيد كرامروزا مذكب

يميم الم مطواسك كريخورون بأران دمندوليرني مزوره خاندفائز مذكوركو بيرسه برددل دازكست الكردش مشانده بهدي العادا تزااين مرغ يرميزان

البرخم زول كرنين الفركويد مصرحها مساتة از بالبیش عاضت شامرس شمیزنداز زلفت چوکانش منوزليكن اززلف بيوكان كرعبارتست اززلف خوا الدك تاطي ست ك

اليران مراز الجهام ارصرف فكالبرارد طغراكو مدسه براره اغ سي انداز كرد جون طاؤس عوك درعماه

مسيرين - بالفتح وماى معردت ولون مقامل ميني فسرب يس دنيز آخرر وزرنقابل بينين كراك نيزام دقته دان العداز وال است مليم كوير ١٠٠٠ با محرور ادر فيام بربين كوسكدده باركورده كيسكين الكين تقبد سبت والمزاليثان فرق ست جون ساير ال

يكرون زهوممر برم وتنى كردان دور تامؤ بكاند لو برسه فرا و شررته ما يرا برا برزيم مطرب كردع مررالست كمكندر

ليشعط مكوه لودن يسكون شين عركنا يرادكما افت د استظهار مجرن تا نثیرگو برسه بشت فراغت ابر الموسين الشرك متقاركتك خندان برجاكلوس

بشيت معروت ومجا زعمى كون وهطغراكومدي شارع فيلل زدخل خزى اندكه بهريثيت ازفعل مدر ولانتز

يراطلاق كنزنظر فالشكوره غياثاى طوائي كويرسه من بغربان كلستان خيالى كمبدود عفارشك مسرد يواركن يش وم بيراوتمال مروث بسن بدائ ديماني نيزعبارزاف فيا المراه المردال رابست اب ديران المردال ع مفرورتهان بديدارست دورميداكم استاع وانان ازعالم خنثك ترامست كهين خفلي ونزى آمره جينا مكه نظامي كرييسه زكري وسرى وادخشك تريه وشايروفتو سرودم زونت باشدوم واتوكى -

يرمداغي يضم باي موصره ودال بالف كشيد ووين تخ بيارسيره منسوي برداغ نام خصي عمويا وندع ازامرو في الم يُما تدا زننوي محن الميروه وي عيديد میکانی منوی از یا قرت ویزنسی از لالا نامیر کو بیسه بدرضت درباع تناكل فيعارست ويزردل يخووا للا ميكايم وسنداول توشة سوا بدي انشاء المعرفقال الفتح وسكون تتالى وسين وعاريت رزودرس مية فلس مين ست دُمني طلق زريا زاستعل شوراس ازنوان سانين استدوميركو بدسه كارير رابيسة ادم الدوه او باجد وادع سركه ماكم مايدسوداميكند ما سيجود وم الماطرابا معمرون ازداه علطاً ورده م مكركير يعورا بىيىت ماكريول ساة ناكبين كبساس -

الماده يسرون وكل ماده كل خودرود سروباده نوع ارسروكه كوناه فذبات بالمركو يرسه عي دوساله لبهاي يارما زسر بگل باده مرد سوار ما زسر به محدثای صائب کو بدت حِنْمُوْنِ بَالِي الره السنالين تُوخ يَمْمُ قَرَى مرد

اليمرزي سباي معتروف ولقنم زائ تحبيرا رسيده رسي است بسيار باريك وصمست كمروصاران سازنده مجاز برجير سيست داكو بيرشفاني ورجوكو يدم الأن كون برزى نالى وبل قصى جون عكريا منفص مرابك. كروى بيسب اشرف المراء برسه باورن داريم برزى المبرول-

برافشاني سبائ ارج ببارسيره والعيفتوح و سكون فاوتلين تريالست رسيره دنوك بيارسيره دربيري الارجانان كردن فغانى كويدت بهارا مركر يبان ب عال قرام كردى ده مع كربرانشا ني بون تاكس

بعشر مل مرع مد البين عرع دوم بيت أفت انصاب كوير الذك فرصف الهم خيالال مثير مع آيد كالذا نديركم صائب بيش مضرع رارسانيدن ووبي طاست جراكمين مص مصرع اول سين راكو يندا شركو يسه از توتبارا منكوك شل شورع بون ستي مرع كررس فزال ود وابن رسمامل من ست كرجون حواب رزمين نا دوالمري كنزر ويوال ناز والمر كننده داوال تحضي ميندون في صعريا عزيد الماخطى الندرم فوش را موعواران وفافيها منة غزل سيكوبندوا نجيمرز اصائب كفيتسرن انست كشاء اول فكرردايت وقافيه يميكن وترجوا مدايطهنه ورمصرع دوم بالتفريج لي مع مذكور كفته شود ليصف دراما سابله وفان الرزاميغ اليركمين على فرج بت مرودوم إيراتا

وبين معيع كفتن اين معرع راس حيث الكذاب أكري ارتسيت كفتن الوخرست بينا كدرشا عظام رست بريشدان عفرير وسكنج دا رشدن عفندسب الذل دراب تا تيركو بدسه وسا الصحب وتندلان دلگير مي دوي ما وراسي بي ن اسيارا ند بيرمي و د-

بيش بيش وازمليش ميش - بزيادت وون از معينين كرزعما فراهم است اول شهوراست ووهم تا فیرکوید سه آن راکه بیروی و ل روشن زبال مورو

ازبيني بينني شعله دولت دوال شور المشن الورير يا مغرور برخودسيدة الميركو يرسه خود ستا وخودلب روخود مروخورو مشوئه بستى كرند او مین حوربر پاسباش، وحیدر کو برسه لات ازادی

زون دربندگی فرمودن مت دبین خردبر پاست بودن مازم خورلودن سبت

ببشاني سالوزست ازبيشاني خانه كرعبارت سهداز حبْريهموان وياى شبيت ليصف ازمعانى أن درلغات فذر توضي مشده وليعف كيد نشا فكاه وحوصل داستعداد أورود وست ونصيب اوشة اندحا فظاكريدسه دل ز تأوكتمية كوش دائم كيكن باغرزه كمان دارت ي يوديد بينياني لاظوار مه در کاش جان قدم ندارد حکرت مراد کر سیکوس نم ندار د حكرت دول وختكان كرد فرسيم بدار ندسي بینانے واغ عم ندارد حکرت المعیل ایا نیز کو میرت مطلب وانشد مدرداستان مراع بيتناني بوو دراك استا مراجليكن وربست فواج بمعنى توخي مست جشافكه ورسراح اللغا أوشته ام ودربسيك ومرببني نشال صيم سيكردد

ميك من يميني محكم كردن بليادركنا مي كويرسه من درقرول وفي ورجد ريانوان بتري رأب والتش خانتاك ك أوال بيتن ع وبرعارة يكتر بسيل ديدة وساير الم ارغبار رل اس بے توان بین ۔

مينش خيزيني خادم وشاكر دونوح كراول كثبتي بيفيزد ومقابل اين كس خيرو الن از محاوره ما طور است

بنش فاراس يمنى فادم مراد ويدين كارسه الكار ربيده زحرهم تكاه كبيسة كاين فتندميني خارمت تبنيساه

ميش حيك - كيكه در حنگ ميزيان دېر بخار زاراً يد الك قرويي مهار عبي متطاقت ارات الكفت مرخيا فانتهك وزؤسني حبك رار

بیش و ندان مطعام اندک بربهان جاشنگیری ورور و بعض طعام ناشته شكن بزر گفت اندسك ا وچولپشکن رنا بارمین دندان کسنب منار-

بيش رس مرده وكل كرميس از مهدارسدو رسيدان وا مبينه بخيشه مندن ورركل بينية مدن براغ دبري شدن محازاً ورشخص كم مشن رديكران مبنزل رسد ه بنزل رسيدازېمهمينيز د بودع سامني رن فيم

میش رو خادم فهوری می حیات ایرخنده را يش رونه صفاى كرنتن دندان كروع واصطلاع توقيا جيزس كرمين تفائد فض مرانيد من تافيرسه بسرا وارصد فعنيه في فود النت م بس بريده حيد التابيني رود است فيكش رائج بزركان را بكذار ويجاز بمني وقدوكن چنا كاركويدانها بييش فقط اخلاص دركارسي يكي كا المرينين زلالى مدون بينا كي ساز ورائرة ورياب وتستمنين كمنة اندواك محل فطرست مع علام سنة اول راه علط دنتان علط كرون سنطوك

الويدي ووق از بي فلط عشق تبالد بروس واستاريا الكراك كشير وبكانه ا

ي علط درعل فريب دا دائ سنان مورطهاسب قلي يك دى كريده كان بال علط دره برويب ال مادب كمج مست وبالقش باليحسي فاواين از عالم فعلى دار ون زدن سن -

الرفيل زن البيفسرع ست كركركري والاسرود كالميكو يرفغل ميز عدامد الرعي داكه بالهابري يزيدلغل زك كويزروه بدركعراهي مفرلاط دوركويد ٥ بمهر المتر كردون دويد ماين سر كرك فيل دن نديرة واطلاق كغيل زك برسفر لاط دونه بدان وجراست فياطان اكترجامها واقطع كرده داغل كذاشته مبيرند

مياسكون وفق كسهك قدش بن داسته باستروان را فبسته بي نيز كوپيدمير فياست كويدس بازادل تباشاي تو ادكارت وم ياسكون ديرس ازدور كرفار

ببيثن والنن برانجه ازداس يبثي مات ونيزخاره مبشيار مرح الماش كويد ازان دفش فريدون كرفت عالم رو كريش والن أبن كرصفا بانست -والمنافق وبالمعجول وقات ففرست ارتنى

مرخات كويده وكثن بكل رفتي ورست البنائين بنورشالية اوست وعنى كارد بشكل مح وت تهرت وارد بليته يهجه بفنخ إول معروت والام وتسدون وقاف مفنوخ دباي فارى وياسي مول ديم فارى ام في است ارکستی میرخوات کو پرسه مرعی ورزش بی ایرنی أيجي عيج دجنداري بريس شره مليته ويع بيرويمجن تالح ونتبرع فمرست داردمبني تتع وسرى بنزائده وحيدكويدس كأمرد سيكرم زابرراباس اعتبارت بيرز برحشك أن ميدوخن اين بجايده دالك وازين عالم ست اين صح مشهور م عادل ن بري القط المنظمة

## يا دارا الحوق الله

تاسب مطاقت در دشن وكمني جيزيد كريروي نال زيد ونيز النيه دران كوشف و ماري طبيخ آما يدرمبر دومبني تابه شهرت دار دنيكن تأب مدون ياي محتفي نييزاً مده بن ناير مزيرعلية البالشرية إي أن برك نسبت مألك يزدي كويدسس كربيا برمرده كام اداسياي يرد ابى بريان بقعل مربروست الب إن شاى فافيد بر خوابها وسيلابهامست بيتوانيكدا وعالمراي ببيشاخ إيرا شيرازى باستدسه صلاع كاركياؤس فراب كجاس سبين القاوم وكالمراس تاكيلادين صورت الثال مركت روى قابل بالشدة بالحرافظ الأكر دراواتر امايت ولين از تركيب مداي اوسادان واقتفاد وقافيدان فاشاك بإلست وحال أكمكات الآك

"ای جوری مله عادیات مجمع تازی رسفلندرا وفقرك ايران وتوران كرتاى حوزى مكفية أردر و دفت ملاقات اغنیا دا بل رول بگرز انندز براکه وست خالي بيعزيزاك رنتن من عرار رونظرباك رحم ورميدوستان ست كرابر فوفل يانار ميلي بوقت

الافال غيبادم ترام كوريس مردر باكر قدرتوسوري وويشا تاى جرزى كف دست فلك ربوزاست تاريجدان ممعنى حاسرتار كالزنجاسة فادمنيود كولفظ والناكئ ست كيديم ماي نرح ودالمغراكر بيرسه شب هزاك الاراسال الدامين المراسية فشاك تير باین تاریکیدان انداختم می گرانگر کشته تاریک سی تا راببت چنان پیهان می مانی د بروسی بردی. المستري والريبرة الولي برويورك الزوار ودمني الميركوبدسه روزوطس كزماكر بزان دلدبخوا ماسست بالبنير سأله وارم كالشكن جيسان براه ماسية والميكروريده بالماسير باغ نيا بندد وستاك نازم تفهير خوش ترامل بعرواست ورصى دانش كريدسه بينيف درسفرعتى نوري بالنون بمرها بمره كنت زلول بورى و درات الريجيكاتني المردل مراه ودراشهار بيف ديكرتامان عراه بين يزديره شده تانی تنه برون *دیای رسیدهٔ وقوقانی و نوان برو*و مفتة ح كلماني سست كتبيل زموا مدن نقش ولغمر مخوانند سِناك در سندوستان بم الله عرفات عرفات و وتيز كمناليز قال مقال وكفتكوميرها محويديه وانهتن معرفت بتاني تزنيب يت ما اندار فالدور دات را بيجية ور دل يجرا ( نور حدائي السيح الله مغيران يكس تخام - Comment of the

En some singer for the Chile Coli رس الله دبينا اكرههل بهاري يوهم إناسه براين درستان بمرور-

تا مردن سرطاست وكات باست فالمره وقاست يزايواين افاده عليك روجإ مان كاف يزايد جِبْافَكِدُ كُونِيدِينِينِ أيدهم اسل هم غروا روم كرسلام تع وكابى بردوي شوداشرف كرييس لسراجم تهادرف واد بوريم جائم لبريسين كركاداد لوسير المايقل بياى موحده دهنم نون بافتح أن عسك

اختلات لقولین طرفے کر بدان یا دران نقل بریان کند، مثل خزیا دامه و بهته وحمید در قطیعت صفت قرار گو پرست از ان لب بود تاب و تب حاصلی بوزائر نقل نقلش میلی تا از ه سکه سه زر یکی بتازگی سکه زره با شدر در در تهدوستان در اسکرحالی گوینید و حمید فرما پرست بر اربوسه از در تا زه سکه بینوایم عرب تا کونسیت بخاطر کدای خطان ای صد بوست نقد تا در مسل به خوایم زلب تو دام کردان سا

ماریک اکثر در افعالات فاص ستا مبت می بیره مثلاً هرچرتا ریک با مثدا مزا تیره گویند مجن ان آنجر تیره باست دیمه آن تا ریک منے توان گفت دولویش جا باغیرازین نظرا مده و ریرگویدسه زیر طلعت دسایهٔ تاریک رودایم عشفی گون مجوبرگ کل چردادا برون آمد-

این شام واین ظام انجاز ست درگانه میرا بادی طور است دراسوال شس تبنی کرجون بیش در دلاین شیرازیش اکویند و در جام او بیش بسیار افتاده و در برین ماه موسوه شد اکویند و در جام او بیش بسیار افتاده و در برین ماه موسوه شد اکویند و در جام او بیش بیرون دواخواه میرایزه اه بازین میمانگی پیسه می آید دکس بن کارجز با دام شیما و کامتر میمانگی پیسه می آید دکس بن کارجز با دام شیما و کامتر می بیج نیم دو تخت نفظ عربی سد

متنب بندی - بای تازی دوم مفتوح وسکون دوجی ال مارسیده بین کیمفارقت کندو مرروز عایض مثنو دم تاثیر گویدسه کرچه درقبی رئو بارشر دقمن از دخمن مباش عرفیود جانکاه مرسیرکه که تمپ بندی شود -

تنب آخوان نب دق طوری کریسه تب ماسدان انتخوانی شده است کل سردههری فرانی شده است مخدسال قهروه و نفظ عربست مین طعامی کرمینی از مخوردن قهروه فور نداز عالم نامنتا شکتی افرون کر بدیسه نوشت الفتره فواندا انجنان بری کرنوان کر درآوش تصور سدو نوردن طعام مذکور راینز گوریز بینانچ کونید

مخفد منظ عرببيت بمنى ارمغان دوي تربية يماري أرا

یزآنده جا می گونید فلان چیز بسیار محفداست دیسند تنقلی تیز سلیم کو رسه باغبال خلرا ژگازار ماگل میرد به تو تمکل به تفدیخ بلزام سرد – منتج ماکس واد دود سر رسد و مند و نازار کارد در

سٹومل کرول جیزے میں وف ونیز افہارکردن ہر چیزے تافیرگر پرسہ ناز بخول کندا کا بہات شہد روز ع جرساب سے کہ سربر گرفتن سباب۔

متم مرید نفط در سیسیم بنی نوشتن د فارسیال بمبنی خطوطی کرر کرد خطر د تفدو پرکشند نیز ار زر سالک بنده ی گویدسه مانی از شرم رسند آهمو ریز اندکمشید مر در کشدهمی خطست مخریز نو (مد

متخلف و نفظ کیشاء براے خود مفر کندینا بخد خریرت دہرسنے کرشاء تخلص خود دران آرد کمال خبندی کو میرت کمال از گفته کمنود سرج داری رئیتخلصها سے تو مین کیدار است بو داین ظاہر امجا زست دکمان دارم کرمعنی اول مجاز سست نبطر مدنی خبی جرمبیت کارمبعر آقد مرمبر دونجاز

مربه رست و برد و برده و سنام دو که ه دو الفت تخست میران و بخت داو د سنام دو که ه دو الفت که به دیمد در شخت مفظ عربی ست سموی سرید د فارسیدا ن مینی بال رسیدن دیاغ مطلقا در برد انبول جعموساً از بده با ایجا نیرون فلان شخت شراه ل تا نیرگوییسه بونیست شخت د ماعنت می مگر تا نیرع کو شاه به بین بایر تو با به در نگ ست

تخوان مفنج ما که تهالان درآنجا کار در ابدانان ازانجاکنره کای دیگرنشا نند تا نیرگویدسه زجیع مال مسک بچون زمین تخدان ماشد کو که یک حا مال و آخر مسک بچون زمین تخدان ماشد کو که کیک حا مال و آخر مسیب گیران بارند

شخفیفه مهردوفالفظاع ببیت بخدی دستارخرد سه که به نگام خلوت د حلوت میزیم پیره آیر و سچران نسیت اجمامه سبک شدا در استخفیفه بنوانند این از ایل زیال به تبوت

ایم مرام اده دلدازنا تا نیرگورید به ارخترزن کافتی رقه مام آخر بگرددل و دین از تواین تخرس ام آخر شخشهٔ شارگ ون مهزی از ورزش و شنا دری نیست آن جنان مت که تخویم در بدید ارگذارنده یا بارابران نهاد شاکنند و مح زگهما بران تخریر نیر نصب کنن و مرتجات کوید چن نفود تخد شانگ تو باین آم نگش عاکوش نا درس مترد

شخشه زون رسم زرایان سند که به کام در رستن خوشند برخنه زنندمیز خات گویدسه مست اواز شکنگ تو بدین زیبال نے کاکاز ارتفات میکام مر ترسانی ر

تخرفر فروش کی باز برد به مغربارا بریان کرده فروست وحیدگویدست چرکویم زمیداد تخرفر وش مؤکد در سیز ام سومنت دل راز بوش مهیرتریم بینے رقصل زروی جان مرابود دل واکرو پینچه ان مومرا تا به شدهملقهٔ وجدوهال بیئه رقص شدرتهم دیست مال مؤمن کردنگی وعنقش در وان موزخود میتراز دغن دل پرون م

تخده قیمه - بقات کمه رویم منتوح تخترکر گوشت المان قیم کنند سبل نچر اصف قیم بهنی خوانن درست نباث روید کوید در دولویت حدول کش سده دلم دائم از و سرسم ایم است کراز وسیندام تزیرفتم است -

مرسنج مبسر نیکا که برگبرهبورت ترنج ساز ندطغراگرید چون ترشج منبراز لدن ندارد مبرهٔ به دعظان نشنو کین مهوده زین بستال اند

تر مقیا بزخ تک معنی فیل دیده ماغ دا زرده تره برین قیاس ترا مدن سلیم کو بدسه ترم از اربای خشک ایران خوشا مبند و بوال بران کالی به

ترفاف منصي ترردر بن سلاطين اتراك كرجمية كلة نوكرسك دران معاف بانثر وبا چند تقصير كريدان دا جميلة تل شوير باز خواست فتنو د ديجية عركي بيزائهه دا بن مجاز سن تاتير كويدسه كارمار فاست وطفير و هزار افتاده است كافيرس صرر سال في ترام برنظ واست

ترازون دن ميارت است از برون رمتن كب مرتبار ببريه يهبن فتهرث دار دوكاب برگذشتن شاخ كاوعمره يوضع بزكورنيز امده وجيع ووصفت بنا لهجا كويدسه كثيث برروزجر فابين فرزاز ومفده مثلع كاوزس مراسفين كارخطاب ست دكاسية منى مفنا فسن البرنيزكيد وتصورت وداكن راكن براساتوا بدادوان درال ركب ست ا زكار تود را وكارتها تزلواه تأم م فوا فره تود و آن کمهمروار دکه درتقطی واجمیا کی دن است و در ليضاودات كلم إسائق بهرس فرالمفظات ودايرا واورحالت تركميب بلغظارا بزوية ركرو رصورتيكر كلمدراان لفظ ترحدادا قرض ونظيري كريدسه زداست كدفشانيم النيرسنان وتوميره سرشاخ البدراج خبرك بزار وام تصوركني ورداري الرعاد وع وستى فارع زبيررا برخر-مرشح زدن عروس بدداماد مرياست درواه بيتاكرون والوعروس رايخا وحوامرك باروبرسروروازه كدى بسد دامادير ع وس وعروس سردا ماد ترسخ ميز زرجينا مجد ازهروهم ايران بخيش بسيده ففات كويده نشان تك تنم از شريرم راز ك عووس ديبرك دارده ممر ترجي - ودرسندوستان دول قريا متل إن دوزيرا رم لحدا زع وست

مرسیل دفتاع سیدنده آن سیز است که بار دار نظرونتر ایم آور و در خطوط محمله می بولیزند و اطفال و ایتان الرای خوا مدن د مربی الفرخ مخطوع الرئیالی نو در در میده ساطفال دستر برای سوا و روش کردن و ایزاط طفه گویزد و از شر استادال نیز جین ملوم میتو در برای زاهن در انتشی بزیک دا دن اندور نصورت این میت دار در کی امثر فین کو مدست با تر بها سیکسو دال جربی در نار اندن از بهن عالمست و در این با تران دا علاج عود ظاه برا تر اندن از بهن عالمست و برت

ا زردگی انستان کا ایر-نوک مانظ عربسیده کانی مردوق مجاز اکمینی انجورز اوسی

كناب از را ديه د ما نده بامند و بركناره في دكتاب نواسيند نيره الده ثا فيرگزيدسده مگفته زنگی دمنش نجيديانش د تركست درال صحف پښياره د دانش م

تبديق المراق من كرمل من كردرد انها سال فالها غيرزنگ دانها باستامان شنم لمبل كرنوعيست از اقستالوان تانيرگويدسه گريام در استين كبير شنم لمبل ست مو تاكها أين نناخ كل دارست بردام ترزم -

شعیر سبن مهادیس به نقط همیندانقیل انتظام بی ست و مجینی درخ آید تا نیزگری سه گرز با دان میشود تسعیران ا از مجدر و مهدن دانسکی سن کنارم گون جانان قبیت متعمد چاله ی سه نوعی از قار که مردم بسیار در ان فریب مخور مدرد ظاهر ادروال با زنسی نیز بمانسدی طغراگر پرسه متمر بازی بیت جون مراج در با دارد مرمو از این اسپ

عون میاز دکم زیا لان خرست -قشر لویت دادن مینی تشرفیت آوردن شاله رطرانی گوید سه میدبرتشر لویت غم برگه که میزاید برل ه بینی سی نیست دریا دست و مهان آشناست -نیست دریا دست و مهان آشناست -

تعینیات بورن تقیقات جوتین دواریان بیت معینیات بود این کار اسلام از افری باشراد یاده استمال کندر دان کار اسلام الطغر در در افرد با برگریا با برگریا از برگردان افریا برگریا از برگردان افریا برگریا از برگردان افریا برگردان افریا برگردان افریا برگردان افریا برگردان افریا برگردان افری برگردان افریا برگردان افری برگردان افری برگردان او برگردان او برگردان افری برگردان افری برگردان افری برگردان او برگردان از برگردان از برگردان در برگرد

پاشه در آنده با آن دخود می در آنده با آنهای در گذرشه از دیند در تعزیت نام تنقی موت دوشته بنا بریج بستا شرون عباس ای اد اصفرانی مولانا محرفتی بتریزی از جن آنا مکا فدمناهی تولاً دفعدًا شعد در مثا استهزاد میب سلما نا ن در تفاحت و تحقیر تومنان نا دهم که شینیما که نشست ر

تفت بنج دسان فاوفرقانی نام جانست در دوای برد برازگل دیده واز سنز بات آن اکست تا تیرکوید مهرون بیان می گفت نفیری میرد دوست مساهار

سوسدالدین نفتا زانیم مقطیع د نفذ و مستده با صطلاح ۶ دخیران برازن ا نفاظ و بهت ست برخا با رافاع برایج برشرطیک بموزن باشد دفارسیا از بستی ساختی د آرائی خود برا میروغیره اعمال کفتر بگیریکورد سے بوزونی طبع البود زمیری ما طاقع بی است طبعه این رونسری س

تقصر رفتن نیزا بده و شی که بر این نقی دکراه و دبری ی تقصر رفتن نیزا بده و شی که بر سده میاهی کمال کودیار کارونتی به دستی بار که از توریقصبه ایم دانسیار دبره دفیار عزل آگده است دده مرده فوقای دیرو و کاون کادی آواز باسی دفتر در در ای و نامه تک با دفتن برنامها در کرمایا و باست تا شرکو دبری و نامه تک با دفتن برنامها در کرمایا و و نامه نامه با ای زفته است

من من المراد و الفراد و المعن المتينة الماري الماري المراد و المرد و ال

المخرونی مین تشرونی والهارازردگی را قرار بر سه دیده باشورسشکم الح روئی پیکنده عاقبت از شوش اشکم دل در یا گرفت عرونیز بعنی سخت دشد بدا دندمالک پردی سه دم مزن داعظ عذاب ماکس با بر ترازد درخ بردسرهای الخ به رشور تبتان نظر کوشکند برجان تبرین درسردنیای تلخ

المراد من المراد المرد المراد المرد المراد المرد الم

التكليف الرول بينهو رونيزدادن بينيك التحف مالك الزوي كرير سديم وبيرتم سي مك جلوه ما مره است اله ازين بين سي بارتكاف متوان كردك وهم رشفا في دريجو كويدسه خوابر كذري كرد كلف به برادر به المديدة وتشديد لاهر وتقيف آن حرز كريدان شركار

المريقة وتشديدله وتقليف آن جيز كيد بدان شكار الادران كتندوان غيردام داقسام باشد مكيت مست كه جارز ران را در قفيسه الماضته بهان قتس حايز رد بجر

" لل معنق و تحقیق الام شهرت دار دو ملبت مدینیز آمره وحید کو بدسه جای مابند بهرتمان ائران خوش مسته

ماش - درکتب میگرنوشه امراین افظاعری سندنی رنتن در مین دیدن شعل ست جرا کر افظار بر دانها دارد مستندان و دنیکن در دی بریت سالک بز دی ماشا دید دیده شده و آن خالی از غرابت نمیست سه تعجب دارداین صورت ماشادار داین می ده جمال محرکان ا

نمی نهمی کرمیسیت یا آنکه عالم موزماشاست. مجمیر که فظ عربیت بمبنی شناختن و در یافتن بوزن تفعیل و یک بارا موزن آمایند منیار شفیه شاجند اگر در نها ندانی کربر شفیه شهر د در نفط قالل ست دفیمیه از مردم زبا ندانی کربر شفیه شام د در نفط قالل سیتند و آن از کمال عدم تبعیت بست و نیز در کشد به بگر نوشته ام مصدر عربی ست کی تفریق آن بطری و قارسی ست درست شل فهمیدان و رقصیران وظهیران و بلعیدان و غلوئیدن در

ووتغوير كوكاكاش كالوعيدان تزيده شده وزولا ذرح سالك تي تراخوا تينييز دبيره بفده واي تقرف شارشتم تصرفات طرزى وفرقي درامنال انهاارت كانهاعه انفرت جائزو أشاء ش مينه بمضطواف مديناكردم وشعرمالك فيست مصالك لفرة بالاوة صافى ماكزة القدوعات التميد ومووقافيداين عزل خيز دوسيروسه حالافقيرا رزور ااشتباب روداده واعطام نسيت كداين مصادر دراص عربي الدكن فارسيان راوان تقرف استداآ كوشترك الدورير دوزبال شل لفظ مريته كر وروري منى نهرست وور فارسى فاريم كرز بال زعره بإزارت مدنها بهين عي أمره جنا فكر جبا لكير الدوشيرنامي نقل كرده غائبش درعفني ازحروت كدور فاري نيامره فارسان سبب اتباع وغزل مان لهيعرى رامراعات ايكنندو اذير عالم أوافق بالريت كأنفاق بين وزيان والبسيت كالدارات كلست ەنىرىمان د زبان كەيجال سىدە باخدىلام ئى گردد-تشقار ول - در بدن كوشه فرد واين المطلاح الا فترارية تأثيركو بيبه تانيركوا زنظرافتاده بأرم وبمتنابر ندناظرشه

تهم امیردا سانال و بیقصدر عبدالرزان گویدسده شرست بیطاد تاک بیرگرتمام اجزا نبود که دامنی گرداشت این انتسا گردبانی نداشت –

تمغاکرون مکریستری مون خود داگراز غیرے باشدا اورا با ابتدال اسمت اشرت کو برسه بیج خریج درمیان رخش د گلکون تو نسبت ۴ این بمان سی بو دگو یاکد تمغاکر ده ایزاد تنگر عدیش به نفتج و سکون نون فقر و مبدیر مثرگاه سلیم کو مد سه تراسی سیست دکر تنگ عمیش سرخان مجرکی و مرفق چوکلین فراخ دا مال را ر

" منگ مندرشا د دمینی کمراب ضدار ژان نیز خله کانتی گویدسه زلفتو می خطه ش آگه نیم ایک این در دانی که دراین ماه مشک ارزان و شارشگ خوا بارش رس

تنگ مینی شه در رای مهاوش شد و کرجام در برنگ در الاتگ مردود رست سی ازی بیت ملاناظیمولوم

یشود که در برمزد زنیت جنا کوگویدسه بگذر زباس بنی ی جفرط این جامز نگستا کوفیست -

سی کی سف کرید ننده از کشتی کرمرایت راد دیا گرفته زور برسیدنداش می کننده تعبیف کو بیندا زایل زبان جمعیق بیوستهٔ

نگر بینمتین دیفتح ادل دهنم نون علی اختلات الدّراین بنتان یک تهی مبلوا تان میرخوات گو بدرت فکر در فدرمش رود رایم میراشد: مهرکه روش تنگ فتا تونین میراشد. المتع یافعات به قالمره یافتن معدی گو بدست تمتع زمرگوشهٔ

تشع کمبتن و ایف امنا مرزاهائی گویده جنوش باش افغان دخواه میمود و داین کابید فنس پرست دکفتگولسته تائخ شخواه میمود و دو داین کابی باکرد آن متعل خود دفقها آن کگه با دا دن سلیم کو بدسه غیر داغ از هاصل دنیا نفسیه بافشد با دا دن سلیم کو بدسه غیر داغ از هاصل دنیا نفسیه بافشد به بین شنی آبیر بیانکه در دفاتر با دشتا بی شن تا پندا مده و دفتر به دا در ادفتر تن گویند مؤلفت کو بدسه آرزد کاش افر دفر وزیراعظیمان نا بدر بهند و ایبران بنولسید

تنگ در دری سفتی و سکون نون دکاف فاری و فتی دال مهله و سکون رای مهر و زائی تجریبارسیده حیبان انگری است کرسی از به شخص در زست ربط صداشاها و الم خرش است کرسی از به خرصی دوم جنا نا که زشی سه مناک و سفیمتین و بیل بفتی و منی دوم سفر مکی از وشن تنگ موسلی سفی از برگی کل تازی ناک تر دوش افتا سے فیمست از برگی کل تازی ناک تر دوم سفر مکی ایر دوم ب افتا سے فیمست اول و مکون دوم سفر مکی بهر دوم ب افتا سے فیمست اول طعراکی برسی از شرم مناسع ملکی دوم شهر درست اول طعراکی برسی از شرم مناسع ملکی

دو در بخاست مواسشب کرسوشت استن می بیوش و با تغور آسیا میز کارزنزگ ست آس با آسیا سے آب سازند تا از و در ان ریز د تا نیر کویدست آغا زعافتی دم در انجام میزند مواین آسیا نئوره خود را تنور کرد موویز تنوره زدن جرخ ددن است چنا نجیتنوره زدن دن گرداد-

شور معروف دنیزگری وی کا غذگران ماید دادران یآب ملکرده کا غذسان ند و سید در نترایین کا غذگر کو پدیه زاریانش بود آب داغه چکان نو ند پیرست کسن ر تروراً ب

انتشاش واری ایعنی کنایه از شکنی و عذاب گفته اند داز اهبی زبا بذا نان مهنی خیالت شذید در نشده چنا نک<sup>و</sup>پ مرخاریدن درحالت مذکور دست در پزطهوری در لتربیت های نوشته سده از شؤمن اشجارخز ان در ترخواری مه کمیکن این مرد دعنی در نیجا جیست نبیست به

من مفود سابعنا فت معنی جزیت کرازخو د باشده از دیگرسی نود ملکه کا بی عنی جزدتن نیز آمده داین لفظ در اشعار سعید انشرف جنا نکه کو پیرسه غیراز بت برنددی فرنگئی که مود پره ست کسی کا فرحبشت می خود کو دنیز کوید سه ای ترک فتر کا را قلن شا این می خود کو تنها مذکونم از گونگین می خود س

تنده رهند بوزن گنده بان ند ملامزیداوست انعالم خان وخاند امنزف کو پدست سندی و برنتن تنده و بودیم سیای مردکم ازکشده نبود -

من کی کردم ارسیده به بود می در در در استی المیکنشی دور در ش کردن من کردن من کردن من کردن من کردن کردن کردان در این کردن می کر

توسیکش کسیکه زا دو مگری بردار دسلیم کویدیده بقیارا تو درخاک ندارندا رام خورطلب توشیکش مور بوددانیا فوژگ می مینم اول و فتح فوقانی دوم نوعے ازساز با شل فیدخا برا بهانست کداورا الفوزه بیز کویند تا اینرکویل سه بشوخی گرکند رتو تک نوازی به بری را دل برداز شین ساز دیجوتونک س

توتيا ي غوره مدووائيت كرورتيكشترراي يادت لصارت وعزرة اتكور دافل آن شودسه ترسر وي زارك خطابية ورى كثيراك الاتياى وروح فيصبوري كليني الفيا وسيدكو يرسه علاج فالتركن ازكوتها معور غورى در تراكرد يد تولها مسابع دوش فيرمت-قوال فظيت يمنى طاقت وارين الوزست الدوان وتواشعت وال اكثر ما بفطاكر دو غيره متعل بنود وبالكرتوان كرو والوال خوردوكا بن تها ينزا يدكيف لوان كرد كليركويد ارْقبالْغان مامرِثبان عَنْهَ كَانْ إِن مِنْهِ كَانْ إِن مِنْهِ كَانْ مُولِدًا لِنَّا وَلَوْدَا أَنْ وَوَا أَسْ وتاب أيرو كمبرؤن فهرت والددواز شعرع الدين مماك ساوى بفتح معلوم مبشود جنائكر درقصيدر كردافيدا وكلمان وداير أين بلفظ را أوردة وزين لفظاد استنقط الأدير أي الأزلوالة ومفقت كالمصرم ع أوبرون رود الكانست لانتي جرخ بميز بست تأكن تعليط وينيشك فسكرا ورتوانس الفظوانست يزورو يلين واف أورده ومينواك كرسيس حركت لول كرقا فيداست فافيد كسيرويفتورج - Line way

مدیا - بهای ملفوظ کسور دبای فائری می بیش سالته ره واکنی بیشن خوردن نثراب خوری بطرین ناشتا کسانی باخر کاشی گوید سه زمر مارست با ده در زا ما رموند با تا نبات که ایس مخور -

شر برارى منفيخ وسلون باس ملفوظ دفتح با ي موصره وسكون نون و دال بمارسيد درجيز مكرستي ا زخورها

نهٔ پایانشرتاینگویدسه کلش بنارت بیدبردنگ منای پلی تو خون دردل میکندند بندی صهبای قدد تیکن از بن بیش منفلد میشود که نزیدی دنگی با مشرکهٔ پنی از دنگ کردن برای فو د بندوانشراهلم

ور بازاری مردم ایل و بیدان است مبارت از بازار و بازاری مردم ایل و نیمش طیاخ دکها بی دنان بانی دیالان دوروخیری کردر بازار دکان داشته باخند دارد ا اجلات از شبانی می بانتوبطفلان تر بازارایم تابشت می بازد در انتین در استن می وقت دفاسف یک از متاخری گؤی شده زمرت این بگزرسرسری کرد دار دو در شربه بسیند در واونونسسستن کال فرشری کرد دارد و در شربه بسیند در واونونسسستن کال فرشری کردید کی بین زامت ایمینیم در واونونسسستن کال فرشری کردید کی بین زامت ایمینیم

نهامیداتی به اصفاخت ریزه چین دار نسفی نفات نیمها شارکه منی ادل دهمامت دخوارست میرنجات گریدست میدنه چاکان مرکوریز بازار توایم به تدمیدانی نمست نور دیدار توایم با داجها زنجیش به صنوح پیوست کرنفادر مرمیدانی در میجانه میت وستال میشوداین قدر مست کادر حرف میسدت در ایم ارز اباضافت اید س

ئىغ ئىرىزا ئىنى - استادى كىدىدان ئوستىزىد ئانىر كورىدى الىن ئوشگانى از طب كى ئىا يىرى شىمتىردانساز دكس ئىن كىر

البيدانيكا رميشين على أفكر دران بيت بوزان تأكفت

تراشی تولفت گریداستره را مومیگات گفتن خاله ادرست نماسته رندس میت اخل و ماسن حیث انتقل منهانج نظامی فرایدسه استره برمیز دم تیز یافت ام سوستر دموتوا

مین مین ارتک - مینانمیم و بیارسیده و نون العت تشیده شمتیر اسے که اجرائی ملی کبودی زیردر انتحار معید انترون کررد اقع شده –

بیم کا کل دریا به بیای مودن در در ای امار دیای ما بالدی آفیده بیری که از سرانشان مکدرد در برسر بدن برسه وایزا درور دی بیرسرگزار کو بیدانشرف کوید سه ما دک برگشته مزگان بر رسافتا وه است موتران اوک کاکل ریابیر کاکل دیا فتاده است مودیده کرده در کاکلش مگزاشت موتید مرز اصالب کویده کرده در کاکلش مگزاشت

شرا وبرقر مراق میرخان کوید سه دهه ترادراگر دم دیرا این کن درنش گفشگه دیمکه مرحاش گن امیست از بیف سمرع لیکن این سیت تمرت دلالت برخوان آنمین دعمل تیران وران بودنقدیم پیموی پیشتانبد وسرایخ گیر نده طغراگر بیسه تحد نیرا درنمیگر دورنی بردن دران برای برده می تعدر کشترا اروی گویدست شرا دران برای بردان سرت به من قار وره دشاست شرای از دران بردن دران برای بردان سرت به من قار وره دشاست شرای از داده

قسی قلیات در افعات میخیندد شیر د و کمیا مقه میر خطا داعظا فز دینی گویدسهٔ کرد مهل وی ای مرد دانشانش کرمها دانه تیرسیشو دارای دست میونش د در کمیا مذا

مضحكه اين تعصناعي الفاطلب ردار دواوردن اين

يخ فراني كي رويساد دكاري الماني كي

سه چهان در مقام هادید آه از فکرکشم مانیم نی پردیجی رسیدر شنم نیر کمنسیدر ن سیای سردن در در کردن جراحت ان بیندت تا تیرکو در سه مهان زدر دنین بی ای ملم مرستا کشیره نیری زحمت دلیشت عربیم مهم سینا-

کنیده نیریج زخمت دانشت هرهم سبت-تیخه سمور به دستاه دلبزری سمور در طول از عالم بزیند کرده اثرت گویرسه سمور خطاشکریانش حهان خوش تینید افتاره است کاکه دیگرد در تر بیخ غیرفری در در بهانش کمر-

منيض بياس فبول وزار بناران وتنكر اشان كينك رابدان كنندواك بإرة أيني بإشداليكل أكمشت ادى سرتيزى دارد ومهندى الزاغاني كوندوه بدررت دايف منكة المركوبير موهورصلي عثاق حال زحبك ويواز ليشد موارى زخم سنك عودير عيند منا رايت بسواركونيد ويتغيني درفارى ألره كداره بالتي تيفيرمياش وصد درنور من بخار گوید و مرخوش افکان ۵۶ ن بند ا تني فيني أكمنت بزرغم ولين خرين تقديم وديشها باشدوغالبالتيش سنكر اثنى درولات بصورت ميشرة باشدينا كرتينيككا والنكاتم وازششت سأزرو ميشا اليشان نشكل ميشة برخياري بودنما متيش فنررد تراز السرينا معدى كويرس بالبشكس دخراشد زروى فاراكل چنانك إنك درست توسيخرا مندول مو ولدرا دستدريك تغيث سنكمة الثي كفنة انروغالبًا تبيشن سنكة اشي وتعيث كلكاما را يكه بنداعش اندزيراكه مردومل لسيارة مياسي لل العين عا الريس برووميشد واردي

میرر مختری رکستی نیراندازی و حیار کرید کریمین زان منزه، با نیره فیاخوابی رکین عاز رخ آنگینه با رنگ همنا مغرابی رکین س

الفراد الرائد برائد برائد عده وداد مجدول و في فرقال المرافقات الرافقات الرافقات الرافقات الرافقات الرائد ا

شاری کل دلم را ایش کرد و ظاهر قانست که سرا نداز ال نرانت تیر دنشان تیرصورت بود در از ندو بورته در آنجاعها رت از در شنت خرد سنده بود ژبیر مهان کل کراز تیر بر آناج مازند سالک قروی کو میسده ساز در زانه بوده تیر دانش خروم ع

نامر دانو بفولاد میزند. تیرکشید دان معروف دنیزانشدا در خاشف نیشهانگریده نسیده ام می کوند گویداین خطاست و ترکیب معرفی دم میردوی رکش میرفرب دارگریده که بر وی ترکش جانگی میازیم دوی رکش میرفرب دیرکزیده که بر وی ترکش جانگی میازیم دوی ای کرد به بهرفرب دیرکزیده که بر وی ترکش جانگی ا میازیم داد داریا کم داریم می میداند داریم تیردوی ترکش ادار میرش داد داریا کم ترکیب شدند التعلب معری دادر با زار

site!

ودرسنيدوستان مطلقا غيبت وحيدكمو يدسه بيركويمين

اروصف تعلب فروش باكر سون ديك دار ومراكره الرا

چامطلق کان جنی فانه نیز آمره وخالی از تازگی سیت سلیم کوید -- ۵ پیے زندن تو ارام مفرد وس نداره مرکه جای نتوال بود کر زنجه ندارد --

مها سیفل میمالی دیا سیمافل سیمافل سیمیما سبود در مفام بازخفی کو بند ملک از جمبت مین ترکسید، دوم ادل است عبدالرزاق فیاهن کو بدسه زو درفتی زور بیکیره بهرون فیاهن مواز تو در محلس با در دکشان جا بهرست جاکشاد ای مها سی فالی کردن براست کسیماز بمرفیطیم می ایماک ایر با در کارست و نزدیک توی آبد به کوشود از خواش میرون ا براست و مرت جا بکتار

چارو مخفف جاروب و در بهزروسان نیز بهین میتمل است بکین مزری جماط و مجمع خلوط انسلفظ بهاست نفظ

فاری مخفف جاروب بی می نبات دواین ازانفا واتت نار نوانق نوات ب

چام پر موسی - جامزشه و که مموم کداخرته چرب ساز در و موم جامر نیز خوانندو سندان در نفطرتری گذشت -جامع مستنی - نفتی شین هم در سکون سین بهمارونو قانی مارسیده نوعی از زخرت بوسنیدنی و شستی می زودش

سمت دسندان در بهاس قلمی دا بدا مد-هماده سبخ طیکو در راه از آمد در دنت را در وال پریدافسود الی مبنخ طیکو در راه از آمد در دنت را در وال پریدافسود الیال کننده اکثر شخصت خواند د مکایسی به تندید که اصل مشاقر ا نایتر کویندسه دار داز سبکه بدل داغ عزیز ال محراط کرده از جاده با پاره کریدان محرار

چامدورتون کشیدن-رنگ کردن جامری ن انبرگوید مه ازک نبرامیکه مار اجامه در خن میکیشد می برگرفتا الن حذنگ زقد وزون کی غیر

چان در یک قالمی مجرون کتابه از کمال اغلاص دوکس که باتیا دو یکانکی کشد اگر چه در دوشانست کیبان دقالب مشهر درست تا نیگر دید دیشت در دشانست کیسان جون ور قهای کتاب مهجرشین ای که با بیم جان ریک

ما مسکر اشتن کنایداز مردن اشرف کوید سه کنند دنن ازان روشهیدرا با رخست من که میرکشته اوکسشت جامه رنگهٔ دارد سه

چادیدن-مرادف فائیدن-چادیدن لیسیایسی ویجازگزیدن لیم ن تاتیکریه میرست مرکه با وو بویت درشیاست عها و برسرد تعلق جاویدکامیالست

هام مهال المحاليسي عاوم ال الرا-ادل مودن وددم نهر مندارد وحيد كويده خواب وكر المرفند-عالى دارد به مفال الكرجام مهاك ارافخوا بدشد-عاى عليها بسين مهر مبغى جاى خاص وخوب نفيعاني از كويدسه بلك عراق زمبان ارميدم به چولورنظرهاى عيسى كريم -

جها کرون بمیاند سافرخور را بریگری دادن ازراه دوی د توافع واین از جله صطلاح قدوه و در تنواب

ئىم تىلىت دېرىمەتباكىردان نىزا مدە ئىمرىتگويدىسە ازىلۇ كەمنىم تودرددرش ئەوردىم گرجرى بەربىدە نبات رەپىيىنورى داين خالى ازغراب ئايست -

چمه ه یقنیم و تشدیر رای تهار چالوزمر دن در مین آن در نفات قدیمه لوشته در معنی حبر دلی کرچک که از حبر دل بر رک بریده آر نبر تاثیر گهیرسه مگرفت زمین در کتاری برحره اوجوشناه بازی-

ایمریده دندهٔ و در دندهٔ این تربیا ایمه تا نیزگویدسه زقی ورک موتی گذار مذبوانی نزیمباله ایمه تا نیزگویدسه زقی ورک منافز و در و مید در آمریون قالندر کویدسه گغیریدل آه منافز اهر می بروان زین جمیاره است داداند ام میا از لوی زاهن او گرسوسیتین آید که کرلوی شک دخم لاله و کل راجرا حمت کرد به و نیزوشی گویدسه از نظران ده ایاریم مه تهارشده است به زخم شمنیر بیمای اوجرا میمانشده است

همرهم میمبنی جرما دخالی از غرابه ندانیدت فنکوی بهانی گویدسه با ده جرم میش گیرداز دل بیشیار مانونون گل خوابدیها رازگوشهٔ دستار ما .. چرکه میکون دوم ملفه کشی گیران وتوک بهل آنست

چرکس کسکون دوم ملفرکتی تیران وترک اس آنست وقیاس میخوا بدکه فرک بهیم بارشد سپنانکه در معلات دیگرمیزی کویدس قابل ابل دل ولایق سمیت نبود به مرک ترکی که در وضور میست نبود به و دیگرسند حرک در لفظ بیرپای ولی گذشت -

چرد و ناری - بالفند درای در نظاع بسیت می یاره انش د خارسیان مین شده و خضب که میدا آن جز د تاری سند آر در نافتر کو پاره گربه ترزی انجین بالی می آئی بجرش مهمی بزد آسیشی عب به رتوحب زد ناری ب

جسته کل غیر مردد با راحینت کرده برزین میتن کدورزش کشتی گیران ست نجات کو بدسه میکراد اتش رشک توبدل سوز د داغ به می مبدخال ز رضه اریمان صبته کلاغ-

مجیش شرمی نوران دنیج دسکون شن بخطایرا جانست کردر سندوستان آنر آمکنی کو نید بفتی میم د سکون کاف قارسی دلون بیارسیده و صید در تولیف پالوده بندگویده دلم کمشداز حسن خوش مشرش که درین شن شربیت خو ران کبش ر

حیمید ریفنجم اول دسکون عین مهله و نتی بای موحده نفطاع مبینت بمبنی ترکش وسر ایش شرحنیا نامید دولمن باش ترافیر کو برسه باشد از غیرهٔ کاح دبه واز کال فیش کردسها تحقید به دوس برد بوی ترا-

مجود میں ایسین حمار حیار سے کہ میران حیار راشویند مثل گل سرشوز لالی کو پیرسه آگل در خون سرخشار جیدا سامبین عود ل مرشکان کزید ہ تکشیالیش -

سرمند سنجموسکون فا و فق فرقانی کیدند لکردسری آدمی نیزامندون گویدست بکی آن بدالهی سفیته آرایم دا به درید بیدکون خو دا نداختهٔ نیدند چه ونیزو فوقی کو بیده بیئت خوش تهند دلدارمغربل محکولیدده و رسیدی اد

یجمان دل .. حقیمی هر افق میندرد در مقرات کرمیدان قطع نواندگر در در میدگو بدرد کانجم نیمایدگران تیمهاری جوگرا میسیجهنش افراز کاربه

جسگولان خبر درارد این طاقت آن مدار داخر گوید سه ای سزنگ ایز سقر خدر مزد کان برگرد در حگر موجه در یا نه نوداری و نه س

میگر کرون حراری - درکاری کردن دسیدگویدسه جه جام می دلیش کا حرمیتواند یافت به دل گراختها م کرمیکر تواند کرد

ر المرقوار منمورد برخف كريزورا لمون وقوت القش

خيدت مورهكر كيتم تورده يبيرد درسدى داين مندى دهيمي بماي مخلوط التلفظ مها روتاي ميندي كو واين عمل ظاهرا تفعوص بل مندرست لهذا باقروز برتوري كررداصائب اسفارش انتخاب كرده كويرسه درزخ دلم دیشدد دایده فکائش به بندوی عگرخوار تجدیث سالسش او دیون عرفواری ازمندنام زنی که ما درماد برست وروق مصرت سيرالتهداهمة ورضي السرعته فلم المده جنا تكرور تواريخ ذكورست ودرب رمركزوارى فهرت داردينا كأرشت لفظين وطرخوارشهرك كرده وابن از اتفاقات بستاركناى تح ديريده مزكان كاتر وترس باران مست بوارم زران وقت عكر تواران مت بالر كر عرب موش مرفت وكفتري شره كفت وكروات جفاوی سیزاسیت کرازنقره وطلاساخم در کردن باز انداز ندواين ظام راحكيست سانيم ازمحادره بروين رسيره ملدوسار ليمن زبان دانان مم يحتمل والقام و بعضة والتح توشقه فدارين بيت مند فووش كرور بادست ى تودسه مرح اراسك المان بنان باش قبول علدوى انيكر تزاصا حديداد ال كردم عرار براكرشاعر يؤكدرادا بتراست دورصورت فتح آل سكرى دور جَلَى عَلَى كُلُونُ مِنْ فِي مِعِلِمُ مِنْ مِنْ الْمِينِ مِنْ الْمُعَلِيمُ عَلَى موسم من خال كري إن على على كاه است د ظام الدالي. عى كى كا مكوندكالسب فاريدك الن ادى كى كى

رجمع اللَّتي - نوع ا دنير امداري كريتر ماي بسيار در ميرا له تنديلي كويد سه زجم افكينها ش كيسان بيريم

است وينوا ندكه درخراع فنين قات بالشرازحميت تغراجهم درع من مال مردم عراق فاطبية عين أفا متحاشره قاف رائين دانىدوازر دسيهوكاتتايد عين توننه باشدو ولبل اين السب وعامه عراقيان عين خلع رالنين واندر زيقات واكريفا و يخانز بغين ي بود حيثاً تكه درالفاظ ويكرحتى كدالفاظ عربيركه قات دار دائرا نيز بنين تمريخوا نديد ابراكق-حرثول کردل بینی دیوان مشدن میضارشوای بند کرابل بران دصاحب زبال بود ندان کاراین داشت غريرى مندأن اراشها راستا دطالسي ليي براورده مه نزد يكساس كرك صورد دران حنول كنندر فقير ارزوكويدكر تبرين تزبرين فيرسودا كراك نيز بدين في أمره بينا نحر درنصل سين مهار درآيد النشاء المرتعالي وزن دوم بالمن كشيره وافل سوم بيارسيده نوسيد

سياح سفر كاى مالفظ عبيد فارسان مين شير معروسر انجام كوي كلدى استهال كننديا أيركوييه

مرتث ورسير كالبندون كالطيركويدة المرفض منت دربتري بروخ الرس كذ الشت مربر أستال لوخ الم فالب كرورسيد معنى قام وكهال مرس ورمنصورت فيش الد

جنبال يصفاول اعمفاعل جنبيران والالانسس نيكن اكم فاعل جنبانيدك كرستدى السي نيزامه و جِنَا لَكِيسِكُ إِن وَمَنِيدًا كُويدِسهُ لَبِي مُرِدُ وَهُمَّا البرس جنبان نورع ي سيردرسيندل الآنا الآس غوغا

ول وين حبالت التي مرد وبنياد فافيداين عزل برقاف

از در بره تا نیرور تعرافیت خریر و کو بدیده خوش ما مره است أتهافط نان ونبروهنجناني-

برواز منوق ول سيفز مينية كنديواين مرغ ازحيال سفر بال ويركند-

جنت درلبند برول بازي حي الوالداود-

ومزكال فيجردن جالكر عموم الرار الداري كدور حمد ودرون فريد وفرقت روزميد ميني زنماز منوع ستافا سراأخر إسماروزبات وغ روار الخلافة شابجهان كاوتام روزج ويرير وفروضت تنابهامقررست يشي روازه سيراكبرا ادى عل-وبالفتح نام جائب تدراواح تفنت كازمضافات المياس الفركوبدر اسروجم اوجهر مرمبورة ادسرواك

يضم وفتح لامه كان فارسي بارسيدة بني البيرت ويدسه وتفليانها والخطبكي سازة زقباكودمنها حقالال

فنى نائدكورت كى ارمدرست درادا خركل تيكماي منقى يا انجبه بداك الدلحق مثنو نانسي درمنعيورت درعكي

المائدة خوابدلود-

المنه وفت أول نام دريا ما وريام وريام ودف ورسود مرديد شابهمان آيادوديلي والبرآبادجارسيت مقرماشل مي المشروطيل رجمته وعيروي لااوا وردوا غرجا لكاركند الشان بر شوت ميرس كردر ومل بدى جناست العدة لمغ أكويد ميروي والتخت شد ذكل بزنده كربهروا وردة سبمنا والك بها رخست مدويها ركيت المشمري سعة شرق رويد بند دمغلان فنظ خوانند دمقيق أك در مرتم المرات ميساء

وارئس فرقسا بيان طفراكويدس يشود آخرا عمت دار وسنى خصلتان بركري كالمنول درين محراتوا نرفروستد-

الماع في الفيز وفين فيركروي ورس بالهو ببرنادان سهودا زغایت افتهارها حبت شرح ندار ودا تراسیا. بهای موحد و نیز کو پذرجها افر در است قدیم دارنشدا نر و این افزین در جها تاکیری و نیمرانیس تیمسطورست و در امتعا لعينه بيزنجيس ديره شاما المتتعقق بوستانيا مصفطا ورقاريهل ألماء الميكر يرسه بافراموشى بسياردكر باشوفي دبرمرع

جنيبدل سالصحروا سكاوهده بارسده مردت وكنايدانهاع نيز الترف كويده وسيده سترفاش كنون نزديك خفكيرك جنبيداى بوسناكان كددتت المادن

جوزكس يوى كدر ألم زكس كذار ندرك أكر فلم ويوا يرسلي كويد وكرو تعديده والوالي فريك بويجوزك زيرة في

بوكي كشرهم يخطيكه ورساك داني كترس لردة ترااله كندم ميز خوانندها يودى جن بذى در شرست خركدير م ایونیش در بارخ اسمان تیمدنجوی گذرم مجوره مباي مهارمفتوح معنى عشت ومحاز أبني وبرابراه فاستداسيت وافارى أمره ركناى شيحكويرسه فهازفل بواءً اين كرس بنيست الإيون فرقيم الم فلك اظلىنى بيت -

جوال الراس معمروم فالرى وسكول رائ او اى موهده بوان رعناى والمتدر اشرون أويدس كردوبي ويروينه وكرد مشمع فه بروافه تحسيه والابري بوده است جودك ومربواة طعت رش سياه وسيركر دويويير كونيدا خرف كرميدسه رفتى الكاره بىكارى إسرة رستین جودگری مشده و دمنشری م

جوش كرول وزول يروف دوم تعرف دار اول ويدكو يرسه أل تروي به وردواتي كوش يا م اظرارهال بركة فراوش كيندواز يك الحارام كركوم بردى توكر تاحشرخون ويدؤمن وعش بمثر بمكند بهواره تضموسكون وادوا كالوصره المت زميده وفتح راى مهار ام محارا زصفا باك-

چور آیا دیفق جمودای مرانام جاے درایال اثرافی مه ايكيمرا بازمشيرت بانطاع ست مايدة كالمعركام ورسد

الموراب وور سبوادمجول وراى المارد بالعن كشر وباسكالومده الكرجودات دوروجوداب فوالمرستار

کفش د نوزه در تر این کو پرت زجرداب در زمال دار سوخت نه که شیم مرا برخ خواش دوخت به دل شهر از منتق بیناب شدم ز در درش مشبک بچو جود ا سین به به

جها لن آبادشاه مراد انخلانت مفرت دلی از در انجار شاهد انتها در آباد شاه مراد انخلانت مفرت دلی از در انتها می از در انتها در آباد شاه مراد انتها انتها در آباد انتها انتها انتها در آباد انتها ا

مريشن - از سنتلات کيفار و دی آيد اما تحقيق نميوت کرفير رزه است الآی فی کويدسه جوشن صبر شارسان زره در بره داره صاحب فريشتر شرا غراز به واز تصارب توار معلوم مينو دارا صاحب فريشتر ايواز به داره قوار کيفين علقه و لون نسبت گفته اندوازين متی رزه فااير ي گرد د سبر حال در صورت اول از عالم چار آئيز برائي

چه بیرگر بسیاک مجمول و زایش میم دکان فاری دیا یا مارشخصی انشد در مقام فاشری ن قدار با زی چیزی شا باشکه بدان بازی کنر اورافرض در شهر بدانقراری کرچیش ایشان مفرر مفرد چیانکه دیشی، بازگرده یادشی بدست خاکه ارتجا و رو دانان تبقیق برسته به

سهره مورن پره طعام را به برروزه را گویندر کارمرم افری دغیره در ندرخ افرخو در میره دخیر که غلا (سر کارنا در نشاه عروم تشر ک دفورج میرسدا در امیره میکندزشی چا

اثرگویدس برطبان مان زنداز کهکشان دوال به
درطبش زمانه باحضا رجیم و خوار
جینه سبای معروب و فیمن مجرانست که برسرزند
و خهرت دارد و بعنی فریاد نیز آمده و بدین منی فرید فلیم
جینه ست که بینی فرکوراً مده و انمیعنی از ابل زبان
برخین پرسته جینی خریدی می سازند کا ترابالبودهٔ
مقین پرسته جینی جینی می سازند کا ترابالبودهٔ
مقین برزه کرم سوم لیفنی از دخان مهند سسه جلال
امپرگویدی کرد و چینی جینی بردرا به داده و من

المراقع المراق

چار نریجاز دن سرزه دبیرده گفتن ناشر کوبدسه واعظارین نسبت تخت الحکست دان چیست ع جار مندلیبت که تاجا ندیجا زنی -

چا در پردی می در عن از جامهای نقیس کدر برید دبافت تأثیر کو پیرسه منهم در توشن خل کوفد ع درجا در بردی شا :

چاه رستی به به به به فرادر ادر ال چاه اندخت دانر ادر ستانه الرکرده ادر استرفت کوید مدیر زنخران کر بارش چاه پوسف از صفاله پرستان اخرز خطب و ای چاه رسته مدهده و

ها او فرمه می کتابدازی ندامهی حقید و فیره و این دانق فرمها شیمان جارگاندانشان همرت ار در میل بارمها بایم مستقان و شوارست ا تکرمراواز جهاد ارد رچار فرمها شیم ست ما قالی آن سک

چاره - نوی از کران خدار چناکر بدل، در کدان نیر نوی کست از کهان خدار طوز اکو برسه بیک خی زکمان دوابر و ت مردم م کرشمارت اگرزی ارخم کنده پولاخ

وايضًا در تاج المدائح نوشنه كربسرد انو قدرش كما ك جلق افلاك جار خمر

افلاک چارخمه چارخی چارخی کنیرالشوق دنتظر و در کلام زباندانان صفت کیگ بیز اواقع مشده سندسی اول طفوا کو بد سه من چارخیشی زان دورج چارد گرمیداشتی نامیمیا پیران طریخ اگران شناه خوبان چاررخ -چارچار زون - بوی گفتن طفوا کویدسه جون مگردد سرخره ترکزیمیرانی میزید و درجواب، کیت وحرون اوس

رکه چارچار۔ چارچامر معروف انٹرف کویدے مواری کے توان براسمب عری کویاش از عناصر جارچامہ۔ چارشا شاشین جر توشدہ لعیف کو بند کھنے بیار فر بہ دیرا ندام ہمن انٹرف کویدے کمان ابردش کوناہ حالہ

قانشن ادلینیش جارشاند چاکسته بین سیامنانت جاکی کدر آمین ادران ده نوی باشد یکی درطول و آن نیزد وقت است کمی آنکه جاک نامراسین اشد و مبدیه آن استین کشاده با شدواین

چېه کوريايدونيز انجد ازائن دغير اساخته مېرند که نفس who will be to be the said of

يجمعيها كون باى فارسد وقع كاوت الذى وودي الدي الراء وسيدن كرنه والبيل معامير في كوبيده وج وشيدا عائل بسالة بهما ارسمناه وقبل عالميتين بالتروم ويسارين ويترطاؤس يجزى كماز برطاؤس سأدند وارعاروهم سابق مندوستال سيه ويقاير در والبيت نيز ورصوهم إوده إشد فطرستاكو بدسه منداشتا تدا المقسي ادا نیزطاری مرکو ما تا نیر درین بهیت اشارت بران موده سهمتري مسيت كدورة البكركم ارشاري مسيت ووه والوال الكرجية سرطاؤس مستناه وتازا أنكرك هرا وازاك جيز كسنتن اطا وُس مَا رَمْنْ رِدِهِ مِنْ ور ادر روالدين تي -

ميمقر زول منوعي از ورزش كشي كراك مستاكرير مرروو مساله المريشير دبردو بأعضت كردوموكي في تمساد ندس خات كويد ساد الشبطال الشكار والتك أتجيطا وسرزني فالدمه وبرتدى الي فري ورزي رابوروال خواشد

اليراغال روزام فتهر دركاب مروري اسفند كروزسوم ازوروى مست دجراعان أن روزرسم الاسيان سدهك فتكران واندروان فلاسرائه عجرس الماشار م درايران ما شره ودراساله نير لعيث بها آل رسي را إيحال واشتدا نرحيا فكر لعيد وسوم بمتدروال كر يعلمار سلمانان جابل شيزاز فيجا بجاآر شراشرف كويرسه سياه روز شرهم بهرع شرحه وكرال ما ورين زما دراتان

المحرب رنبغ وسكول راسع الدانع إومومره كاعتر النك مايست آبورنقاستان آنزا بنضوري الفشق وكاركذا عنته تعكي آن بردار ندوي بنان خوشوبها الطفرا درنعراب ولدل ومدسه ورى بخامرنقاش دادهي مورى زلسكر و كاوكروبرق جولاني-

جيره-ركناي سيكومرسه كركان جيكومفترسليماند

ازم این زرگرگ در چره دار دم اتو -يركوف ماكتابداز الاشرنساكويدسه وأفاان رايرك والماسي زي ي ورايام ماط ما والسوي الروفن المناور

Signal State State Company كريش ايام بالهال الرواية عينود تيني عمر الزفاك

Cost Spice Colored شني شررع والراشقهاى اثره رجهمدركو الراس ولها معدوق الدوم مروش فحروه است الداري 19 to to of grand with the last راجراع كشاني بوائر ويرشفان كويرسه الاستفا فاستى بلطيا كرش وبرشنكنتها عكتاك 1 1 1 1 1 m

والتي المرام المجركدويان ازهروم فالبندارعالم تقدمها كرورس روسال بتركعي الكرايال جاع الامروم والمبدوميد للم يدم يول كدارا كالاي الم ازم دم چراغ که فیفول زمی و در شهدا که نیزی کام if your less day many or his (50) - to for farmers in ووربيندوستان وملي كوشدر المشرف أكويدسه باقيب الناسر شروات المان المناده استا واستا و شوى معرسية عواع واداري حيها شروراب

م مير كرواري لفظ شرك سيدي للفظ افتا ا وسيكر في عبرواستعال كندوياً تكتبرت واردوكان يهمتنه واستنزكو ورموني القريمي الراسانة وكويهم خال تعلي حاقات العث أو ولسريا مست عابي والترافي في والم أن والاها الرسد

يخارد اللن بالمعدم وي ل رائن وترك الرون برساميدني كويدسة الحويدة وينج إلكر الوب الناشاى بهان في كديريات

جهررون ويهمر عرروان ومسروساهل شانى فعل كو بيرسده جو الور بانده دروران عميم توردا -102 18 1 18 18 18 - 18

جَهُ عَلَيْهِ بِلَ مِن وَعِيهِ وَقِياشُ كِينَا بِلِيَّتُمْ كُونِي هِزِيداً وَيُ

يحتم ورول رسيان في المرابع المنظم المريد الماليكي الميها المالي في تا المورية المحالية والمالية والمالية المستنسل المرسى كرون متدونيرن كرون وصفيحة والريار وسيم والروازة والماودة جونفراض المتحررا فستكارو-

المحرمة الكري إدل درفارلي سميدن رافيم كوليدسه مارسه كروان منيدا عرجه دارده وفارت في رميزك كارواني راكه در زنال است

تحايره والمشهر روشي كزيد دور شركزين والانتا غرابي والدوشفالي كويرسه والعه وإسفا الاجرفوات ولي المجمر الدورد العاطر المسارية

سيتمد الزائمين قازامهتمازا المشيخانه شافي تكأؤيه سه ار ديرن عيم يارساني عيشي كويتيني ران مجيد والمرود والمجديدال فيترفع المركوي التركوم とりにいまりとしいっちん しんしてん

والمراجع والمراجع الماحرال والمساحرات والمتابعة ونزج إلى برينيك وغراس وامثال الا بتدندادان مشروست دوم شفال كويدسه كالادراس استا الر بيعولا المدويفات تأبيرر

حينوس ويتوصيص مودن وأن رااكثر فسيست بيستوال كشه وكاي سيت كو ونيز واين اورست وحيركم ويرصف سيدهد الراف تزرويدة إداه مرمردان

وفور باللو والرخوا أويتهم سياها مي مستقل العروف ويرا مي المراجية ونيزدار وسيعكم بجارتني إيروا زاج اسوكو فيادتها

سەلاداداد داداد داداد دارافق سین دیجیناس انداخت جوان نیم خوانی کا چین گرفتن سیونشدن دسترس نیم دادها بارد کرفتن وجید گرویسک درجهان ارباب بمت انبرائی حالبت نیندر درمتاع و زیش تیم میکیریم اما و قافید این فزل میریم د بذر در در و فعست ب

حیری آرکرول مسرون و مجا زیستی برای پیشفان گوید مه مرا محلقهٔ نیزاکیون نی بنی مه به تیزغمزه شکا رم بیهار می کردی دیام غزل برتین دینره است و خال برا بای وقو از نفط بیکار محذ وقت امشره است میکار در بن صورت حقیقت عنوا براو د -

میکی به افغ وسکون کافت ازی دفع نیم نوعی از موزه و فید در اولیت جاششور دوزگریدسه مفر سکنداز سرم عقل در شن به شداد فکرسیشور به ایم به بارد بوش میره و جیمی ازی کنیا به از مید ایسیار زبول و مفعالیت و ایمی کمی فراخ و کشاد و گفته ایر و ظاهرا مراح خفف میرهای میرای کردشت -

بهلی بر مدوسودن وخزائمی و خرف الم گویدن گیف کربن داند فایران اندا چل مرد درسر است منبلی خان ایر بنه وسرای تنبل خان نام مکان ست درایدان که دران مکان ایشته بود از لیمن ثقات سموع است ار میلروند در جربسیت سورا سخ کرده که مربشیت سرد درخش دانیسب کمن و بی و بگرد دان ایراز ندیماست شخصه در درین بیت میمیمین مناصب ست -

میده نوسه از السنسادی سرد بره

سیلتن بیشبهین وشین می گیاسیدن ترش کدوراشا کنند و حید و در تراهین میگیارگو برسه ایو داش د کمیش زر وی ترش مهکه میرکزشخورد سند غیراز طبش -میای سبه قان ظام الفظ ترکسیدن زیراکه قانت در فارسی اصل نسیت بهینی جوب و تی دفیل فضروص مروف واین اکثر روف ایل پران سست وایل تزران از مالا با دامه دانش در راکه بیش از باب بشتیج دکا بدایش در مالا از مالا با دامه دانش و را شون است به یکیاشی در مالا از کرد ومردا در طوف زن کرد برست لیداد بین بیمیرین جای بخور ما

على كرندن وراصل من طرنی ست كرند رادران نداشد "مها كوكشند دانچه ما كه دران رسرده مرن كرزار ندمر طرارته وازن مبت بافراشنی میت مرجام علوست و دراین در تروان شهرت دارد سده باقر جلی جونافه آیموکو بون فاخه تا چشد زند كوكو در علیم بیمانی جرح با جام منطقت این داین محادرا

نیز داعظائر پرسه بآب بیزه مجان تن جنان پورمختاج نهدارد حفق بود دل صدائنجنان متاج -سرار ومشاری است که در دشناهها سے علیط ذشخرشور

بین ار و مشار کرالیت که در دشناهها می علیط دشتم شیره عرف شود می مینار د منار در بدترین جای فایانی شفالی در تیج محیر ره ندافکای کو بدسه صبا باگوی محرر صفاکه و بیر با رسم تمر گرفتم و صابون ز ده مینار د در تاری دانید بینی از شعر است اهمتا این کار را در تای شود هر مینا کرده اند و جه این اعلی میسست بینا کر برد کریم بالی و کا سیدی بدند سیانده همیر برای بر سفار میار

-173/2/20 بيشي المريب ليفتح وسكون نون ووال بالصنه كشيد هوالاعضفا منهذبيت معني الملي أن فروله تربي سروم مستدو الإراكر بياسداري وعكبهاني قريات مامور بإشدرور وملي أنها سؤكب لي في يكروندوا ميكوار مدتى برو رسلاطيين واحراى بهد تؤى بالشركانهارا فديركونيدورامل سيعال بودهاند وارز الهاكبر بارطاه الإياهار يديرين أوم مررف مه وهرات مقابل بنياكرم ي يكرستة مي يُظال بفتي كا ونة الزي كان مستانتوا وفي سنتا موعد عاكر ديورا راد الالماداد ابن دوفرقه مامور بودندكه بردية سارا فروخته فكابها ني دروازه إليتمود مرازان بإروربان الاطين سيد يعبد دان وفذ كك الميشت قرار إذة أأره بالن كام المعقول مطرف كشته ونبيز رواج ابن رعمة المعقول ورناريج بدا ونئ سلور است ودر شريز إبانان راجندال كويندواين لفظ دربندى بدال منهرست طغراكويدسه بركرياني سندل كر درد و معادر الم نشاره العلين وعماد المبير الما الما البياة المالية بالكشت نواز ندو درمنيدوستال اليكنك كوييد مكاراساند تفييراً بادى در تذكرة خواً درده سه كرسك دل بَرَضْ توثيا زنے بار محص بری زوشن خدش زمان ساتھ برار کی ان ہچیونیگ ہن ست کا بنوا زکہ خو دبر دہن خولین زنی ۔ جن هرده حل علمت منه گوید انت میم منت به منت

اگرید میکده مصور مگذر داندن که مرکز میت در و بیندهرد ده طلب است دو کنت کو پیرد هرده در مرده دسیند مرده در ترکیبات قرار فارسیان ست کمیش شخصیب ست کربرابرد دمر دیازیاده است وسی کردوشته به پیاس اسل همیشت نمیست چنا نکوار محاور فاتیج رسیده میرمندر کیفنی مذکر در در نیجاهیم بیشود -

جهری را مصنی ورای ما مخفف اجنین را دو ... مرفرد نشنیده ام کنید داری می بوجود حید را رو ... مین درا سرا سراط به آمین ر مان ظهوری تو پرسه کمیار بر مراد در شکفت غیر دل به کوشا دی دهالی تا بیند با گریم بین شرخی مطقه که از خیر اساخته بازگران ورس با دال زان گذر در وحید کو پرسه لبر افرای میان شیش جه دوند دا به کرد در وحید کو پرسه لبر افرای میان شیش جه دوند دا به

بچومپاگل مشاخ کل کربات ادبیب بجرانان اشاند مزاج زنند و کویند براست دفع سودا تافع است سلیم گویدسه کافکه برمن کل شیز در تین از دو دی عصر خوانده بچوم یک من دلوارند را -

میوسی ایم سید به که استا دان و قبل آن برای زون ااطفال دار ند تانیر کو بدسه باطریق رسمانی از مزدا توخیم میور تعلیم از عصا دار دمکن استا دار

بوت بهم ارتحی رجویی اربیک مبست طفلان و بندنا از برسطورگذاشته خواند برا میمافظت خطکتا بت تا تیر کو پرت ادبی عشق تو درخورکے مویم کر دیا عصای جریمی اس بود بچوب مرفی س -

چوسه مندانی - انتقام الهی دمزا دسزای کاررده غیب نظه در رسر تخلص کاشی تومیسه کتارش ادب بنده کیدرسران بود دارمنده رسیست مندانی -

بادر رائب بود دارمنصوری مزائی۔ چونش درخمست و چونش در المست و اول براے موحده داخر نون دوم باے موحده در محلکونید کرشخف سبب باداش علی یا نزدیک زوال رہے ہائم ورواست کر کجزائ مل فود برسداول ازایل زبان مو وددم ملاکاش کریدے بیش قد تو تا رکشید براپ جومز

زهکس خوشتن او را تکرکه بوب در البست بوب با تیم شرخت که دواست ایم دون برشق می بنده کرجیب مذکوراز آنست تا تیم کر بدسه برانه سرعارت الفال نه میکی به جرح ب شیر شدی عصایم نیشود به میکی به جراح ب فیتی دسکون داود کا دن تا زی قارط اشاره ایم که از جها رواری در وازه دافت با رسیده مجازی بالای با میکر از جها رواری در وازه دافت با رسیده مجازی براسی مروری ایمی داین به ندی الاصل بست اثروت براسی مروری ایمی داین به ندی الاصل بست اثروت براسی مروری ایمی داین به ندی الاصل بست اثروت براسی مروری ایمی داین به ندی الاصل بست اثروت اوردن فقط بیری سه جو کفتاری نمار دیا آنگه برای تلهار اوردن فقط بیری سه جو کفتاری نماری تا بین دی ده گیر با شد رسهٔ اوردن فقط بیری سه جو کفتاری نماری تا بین دی ده گیر با شد رسهٔ

فيل ميرشا ديرزه ويزيرا چوره ارا في سيمير بواورسده وفوقالي بوقون و سيمريا المده الشيارة ولؤل بالرسيدة والخاران مهادم اين وُشْناهم إلى مندرسة الكن علافين شروزيراكم بندى مرافى بدون العدا-سن وابن غلط راجمول بيعده اعتبار زيان تشاك سرري نعيوان كرد مكر غلط فأكر است اشرف کو برسه داد ازدانیان سند ستان ا چوت مارانیان بندرستان و تفنی فا فرکه نظر بر نفظ رانىكى بديان مبدى راجه باشد باراتى برياد سألعت أوروه وغلط صريح منوره وعجب لدرين شاعركها وجرولون مرتها درمنداين فقطبهندي راكستهردرت حنين لمبنه أفرين مرابل مندكدا بران رانخواب مديده المدن إيتمهر اشعارى سبكونيد كروكش ابيات صائب كليم تفالد بود ظالراوز مهينها المفرموده است سناب عجيمة الحطالي المبارجم مه نسيس از كم نورى وكم آبي ، ذين مهدى وللتي اعرابی علیس در نیصورت اگرازایل مندغلطی در فارى وافع شورمعندور بايدداشت-چوب خط یی سازابی ایران کرفاض ده اس

زبان بود استقنسا رازمين اين لفظ كرد م كفرت كي خط

عبارت است اذا که برجوبی علامت از خلوها کار دکنتر دبیان خطولا مین حدود نقرار بیزی علی مایی در به اساری ترسیمها اداد با جسامی وی افری فلط نیا که برگز کرسیم وی اون اداد با جسامی وی بید. خطولیک درین امیامیند و حبید برای چرب خطاف آب وگل راکب نه جوبی نور دست از یک میاری وریافی است از ای راکب نه جوبی نور دست از یک میاری و به خطاف این جوبی بیش دار د شرور با خورت کرید فلیم فرای دری فقی این جوبی بیش می دار د شرور با خورت کرید فلیم فرای دری فایل جوبی بیش می دار د شروی با خوارت کرید فلیم با سیم فقیان جوبی بیش می داری است ای باش که برای بیشین بیشین فلیم با صاحب فیرا در داملاب داشته .

مین می میم فارسی دیاست مردن دهنده برد و مردد داد. دیگی مفقه مست به آزاری نیدستان کوری مینده در شانی نیماری کو مارسدی نیمی در اکتران کشیره (ماری می اکتری مرغ کریز ال ایمیند از تقدیل میند،

بهار کردان مهارت در مهاست کورتید که مفاور افغی میدید به خردی از مهدت فقی شهدت به مان تراد الآلیک گزیز رادش ه چرکردکروزیران مزکرد استان شکست فلاک کندم الدید مرکز کران ترکنده و نیز ال فلوری ترشیزی مقدان فود اورده کراگر ماه دارای زر د ما جناری مسرسند ارای خوابای و ایراده نورشید پرشکرد کراوش ایرکرد

بهار بهلو مرود او با بررد من وسندان دراشهار مهار بهلو مرود در زوقت فراموش مشده و فرود و به و بمازیج بسیار جا که خواب مهار بها و جهار عد در مروش و بهنه جها رم کرمعد و درست فیز آمده ابوطال به برمنزل سه ایوان نو ان گفت که تاساید سلطان به برمنزل خورشید جهان چرخ جهار مست کار اقبل مؤلف گوید مختصیص جها ربح اسمایت عدد بمتی معدوری اید بینا نکه

من وقت از اسلی داشته اند-این وقت از اسلی داشته اند-چهره بشیران بر لین در وکش شدن تا نیرگویدست شد چهره باس بر اروش نکروه مه این طورسند به ه ام از کیشه ایا دست -این تیک یا بردودن در من چرام داشمه سایم مانی وجهدگوید این تیک یا بردودن در من چرام داشمه سیمبر مانی وجهدگوید

ده په نهای کی میمودنده دهمهنی چراه دانشمه میامیر سالی وجید کومه سه دل این زمان کرزما لو دیو د در شور برخیم مهرکون که امال از مشاینه برا از بن جهرگیونی -استار همه در دان شده قالب کرمنی رستاریس و افاعک بدیونهای

چیم در او زن نیرو قالب دسی دستارسر وافلیکه بدین تی بزرسیت سلیم کو پرسه زهکس ماه و در قاری نید در چیم و رسی میشورشل دنگ کل که آنراکلایی میگونیازش گویده جالش چیم از ال شیرازی دسیماری و مراد از ال شیرانظایما شراب سن شیرازی دسیماری و مراد چیمیست سیاست و دن و قالی میامد و در برخری میلی پایندرسیت کرمفرس کرده ایش

## about the

حاشا (دن سانکارکردن وقعی فردون در نکودن برگاری اشرف گو برسه حاشا چرزی شنه بیکان توام حاص براژی سینمازه چروشتانی منترح د قادت بستی میا و کاد و و کری سه برحاص برای بوس و کرنا را بهمه لو یان زیامه دشملوار

حاله عنی کسیک دن رفعه دنیج یافتن کیکی باحرد میرتیمل میشود و حبد کو درسه عاشق سکین نمیدانی جهرحالت کیفیز: اگریکو بهم خاط یاکت طالت میکشد.

حال کردن مین وجدو اع شانی محکور دستادی شب نظار را بیز برخطه خال کردئو خال دمطی ندید که افتاده حال کرد

سميه والمري وسمهمدواريها وبدوري المورادار

تاتركوير من دين وي قان بيره ركبين دران رخ خال بساه بروين-

سید بر راش به باسی موجره و باسی و دوم فرموه و باسی در دوم فرموه و در در در باسی مهر مرای کیشد کسید بر تا میرکورد سه د قطر کشان دسته دار شد منو د قالبری کرسیدی عافیدی امراکس بر براشد -معیماکردن سه دادن باله خود برای ان از دری نوافند فوجی کورد سه فوجی باکراز مردل باکردی مانواین هام

توي او پرسه وي بيارار سردر عين رابحريفان سبائنم-

سیماسی شعبی به به به به به به دروقت ماضق بیشد مهدرت جبار با درد آن سبب او دن براست ومیتواند کارای نشرکه ارد این شرایر اینوشما کرد ایرار از نشا مینونرکور را این بربای گوینی آمید جرایی ارشمار شدین خاندن میده شده حباری شیب و در برد کو بدرسده ولی رقیب گو تا از کرست جهای دل برب با سهاری شیبی بود ایران از ماشمن فیسد در ایرا از کراد این است شیبی بود ایران از ماشمن فیسد

تیمندها گفتن ساعترامن از دن انبرگوید سه باریالی در نیم در در نیم در در نیم در در نیم در در نیم باری باری باد در نیم باری باد در نیم باری باد در نیم کوید می در انسان استان از انود و با اگر در نیم کوید در نیم نیم از در نیم کوید در در نیم بارد با در نیم کوید در در نیم از نیم کوید در در نیم از نیم کاری در در نیم از نیم کاری داختری در در با جه در اوال نود در نیم کوید از مرفع کوید در در با با بیم و در این باره ایم بیم از در مرفع از در نیم کوی در در مرفع در در مرفع از در نیم کوی در در مرفع در در در مرفع در در مرفع در در در مرفع در در مرفع در در مرفع در در در مرفع در در مرفع در در در مرفع در در در مرفع در در مرفع در در در مرفع در در در مرفع در در مرفع در در در مرفع در در مرفع در در مرفع در در در مرفع در در در مرفع در در در مرفع در در مرفع در در مرفع در در مرفع در در در مرفع در در در مرفع در در در مرفع در در در مرفع در در در مرفع در در مرفع در در مرفع در در در مرفع در در در مرفع در در در مرفع در در در مرفع در در در در مرفع در در در مرفع در

سشنیدهٔ قیق آن در نفظ جار دگذشت دخیق آن سند کربرگاه قدماشل خافانی علی الرئوس راکد بروزن مفاعلن جرگناه اگر خفیف یا تخوی در نفظ کننده فامیس این می دا قادر مخن را جاگز سرت مناهم کوی نوشسول دادی بسید این سمر ار رست با نفظ عرب ست دفارسیان مبنی می باشد کریایی بسید از در اشرف گویدسه اصل خور به به برکی باشد کریایی با برد به کاه کرد د دوی وقت حرار می دنیاد دازید محل دافت بایش

مع ده ایملو دارسترنی که زیاده داری محل دافته این وعبارت از کتابی نیزسلیم کویدسه شکوه از بوره المراث ا ارباری دارت را با ند ار در تربر رقی به کداورانسست بهاوا سراحی در ده عارت ( ده عرای که اعراب بدوسه باشد اشرف اگریدسه دا در برایان در سنار و قیارا بشراب به اشرف استرب بجرامی در دکان بهایم ا

سراهم آورش و براهم کوری مینی نگر ام دیما م خور داین برددار شیاوره دا نان به بورت اسیده -سروی شیمه می ریز است اطفال اوشندی براسی نامل و صید کویدمه بودرترل ول طفلان که سروی شیمی است می بریدن از دوجها ل کا ما اول شی ست

يرون ودرون سفد صورت أديريزا درحصرت كفرستان تخارحنين إربابي اضافت افظ جناب كريم در محاتفظيم منعل شوداعنا فت كرون دور نبور سياتكر درستعلات مِنَالَ عِصْرِتِ بِيارِي أَبِدِنْقُلِ مِنْ كَرُفُونْكُوكُر عِي ازْ سنفي بداك فقيرار زوست بالشخ مزين مادات بتمايد وحصرت شيخ بااؤ كليف تزارل شعرميفرا يدواين بيب كدازنظر عاصى كذفت ميزواند المكفرود آبيسرا برور نواب خال عراكيس براستان ممزت دل ودفي شيخ ميكو يدكة مضرمت وأستأل كليست درين صورت مرارمینود و والکواین بهیت خواج متیرانه ی یاد داشت للكن بنابرياس أدس كنيخ اندس صرارا وعداد كتا حصرت دوست فكربه ويربرا ميرو دارادرا أيرمنى وابن أحراز فشكوازا فالفقير نوضته خبائكه كدوب مثيرتي دارهم دازين علوم منبنو د كمشنج ليها ركم متبع سري شيران معنى فوا فروارى ناظم بروى كورد ارس طريق برويار ماداكري مرقى عالم وم

منها بهر ما وشاه با در براد دو در جاری نشده باشد اینام بر ما وشاه با در براد دویرا در به دستان پر داند براه ی کو بیدم بر در اصائب کو بدسه اکر جهام براه بی امنی رند برد و به دور بردن او احتیار بهید اکرد -اوستیده و اقع منو در براه اضافت و توصیف و پاروسل افتی منده و اقع منو در برای اضافت و توصیف و پاروسل افتی سین دورین شوم زادگی ندیم منی دا در برای منی و تنال این بر فارز با برای در برست منی عدا در برای دستان ایمانی حقها دار در با رای دخمتان ای ایا –

طلقه میودن ونیز پایگردون که بیندی پرینوانند وسیرکه بدر تعرفی گردون می شیراز ملفه اش انتش پا افغال رط گوگونی براز زیروراخ با رط کماندست آن فق طاعت پذیر طکه اور الگذرست از پایش شیر-

حلقوی سانچ درگرون جانوران شکاری شل باز وجره وغیر بها ایراز ندواز طلا دلغره و مرضع باشرسلیم کویدسه دانده از دام کس تارم در بن دشت عربیب به حلقه مرکز دن مرحرغ جهن حلقه ی بازم جدن حلق دفط عربی ست خانم را داد دیام ایسان ست ست محد د خارس آورده ایروم بنوا مذکر دا و زیاده بو دا زعالم عمود خالو دیا سیختانی در نبه مورت از جهت اضافت باشرد اطلاق مجاز محلقهم -

صلقته اندار - انصاحب زبانی علی میشد کومرد مرقب نهی آرندگو باحلقه از دبن بری آید ولیف نیجه کوکلی ارد در دس و از ان نیج طلقه و در سرون کندن سیدانشوه در تراهیت بلس کو برس زفلها نها د ماغ حلکی ساز داندگرا د مینها حلقهٔ انداز به دکن در نصور رت مطعب شورشیم فلم

سلالی خواستن طلایخ نیدن تن نیراز با دوادا مودن تن آن منبی کو بد درجانیک چار نداد ابر در ما درخود را از بیم و فرج با درخابی کشید وایره میمکشن را درمیری سوم کونته اندسه بها و روه تن مادری را خرود از جوز که بیچه بری را جهیومی مرحالی شواستن بود و بدنیکو درخاله خواست در دود تا قوب نبر واگر زنیکو بز باشده که کا ر

سیات بهرون مینی جان دادن از مالمها دی بران از مین می برای مین از مین مین مین از مین مین مین از می

طل می کرون مرفهای در شنه گفتن خواه کمیاییواه تصریح

محاکمیری - درزشیست کرادم رانمنشه تا برمیدارند داین به د د از محاوره دانی پتیقی تی رسیده -علقه هنگری - است شد دان تنویسانشدند گورید سرون دیدرگ وحلقه م مکن مؤاسان است بچربین

معلوا سه مركب مراز بادشام ده الاراناش درد كننظوري و بدسه برداز بادشام ده الاراناش رد علوا سه مركب سرمارا-

مهیمها کی میرست که در دفت در این و اقدوس برزان گذرد کونتی در این دانتون بزاید با افغاخ رون شاپور طرانی سه تاجشی را بخواوام ب دا ده ام ما آین نورهٔ کرخورد مهر ارحمیت خوشی تنیم نیز حیا الکه در ارد دارگزیز بین ا دسیل برست نرو دکاری انتهام نیز البیندا شاپور گرید به شاپد حیفهایمن از دو دکار رفت ما کرز عمرکی او دکست مراز رونکی زصف -

منیه شاگرفتان مینی انتهام کشیدن دکنا سی سی که بیده این چهدانست و چهانفها در کراین چرخ بلیروسید. متان بها زمردم بنیارگرفت -

متحصصه الم معندم المونيز كناجراز ال كرمنكرمادد كليميس نناركره بايسام ورده احباب عرج والاع دراز دوستان در بيغ مدار-

عنا مهداک مردف دنیرش کردرای ای کنده بای است منالبتر به بودی دالف ولون آن برای نسبت ست بناکه در ایرر بران که برد بدیده دگین شود از درگ نوشش در سی گرند درخاد زین اوشا بندال ست نود بزراش که بدیده ی بهدشا بندالها بران سست

معربها مده والعوبي رييم في فره مدادكر براغنا في المراس إلا إلى المراد المراد والمديد المراد والمديد المراد والمديد والمراد وا

زيادت كنند بناكردرا مفين ومحراى تباست دواد معردف مبول بمهن مكم دارد بنيا مكه دركتب ديكر نوشة امرو این قاعدهٔ کلیارنت وگانی برون این دوحالت فرکوره نيزجينا نكرجا سعدوباي دخداي داين فحضوص لفاظ فارس است ونظراين دونفظ ديگروراستارحاجي فريروانيسين سابق ديده شره انشاء اسرتعاك نوشة مفايرسد و در الغاظ عربيد ديره نشده ممر *مل عبد الرزاق في*اض در يكجالفظ عولى وانيز بدين طوراً ورده حياً نكر كويرسدهين رخ او برگ کل لا دے زیر نا زی به رنگ سنا د برجد اجره بيحياني رائد مراد لفظ بحرياست كدر مهل بدول تتتاني ست ويركن درويلي توافى الفاظ فارسيه واقع شده فكم الفاظ ند كوره باين نيز داده ليكن فيق النيت كرد بكرال نير انحينيين أوروه الدودرين شوقائده ديكيست كضرف أتم اخارت سيع جراداين بجباست وميوان كقريركم وض نظر مدن بروضع صنموا برق هم درمقاهم نرمت یا ترم باش بنیانگر در شدفلان شخص راسلام کردهم بدر در مطلق بحال من نبرداخت ونيزكوين فلاني رابسيارز وتدكين اصلافرا وكروواي ينا يردعاب أنسست كسيت بدرا دسد فاسكنان غيرووكس مدكور سبدر ووسكين نبسه يندر احتياج اشاريت شاشد بده فائدة جلياية

21184

فامونز أرحوله ول بعيفا بوش بدران درفيروا عبارت ازحرف زائده بالندوحيد كريب فانوني ستنان شده ما عمره يون رسينه انخل ست

مرسكك إسمارهم وران بزرشود ويون خشك شودخمي كرودخلس كاشي كربيد عنوال از فال والمكرراه يل وسائر فالكوى د وست را با پرستی ترکشید و نیزسلی کو بدسه از طلب د بهرازادی مچروسید کرنه عاره عربانی بوداین هاک امتکارال

وجهين سب كتابه ازجاب ومكان دكش يزمست خاك فراموشاك كنايان حائيارياد رنتي وازين عالم ست جاه فراموت ان دطاق فرامزي ميرزا صائمية كويدس نغين دائه صابيب بساطة زينش كرورظاك فواسوستال كندونيا فراسوعم خارا رنوعي ازسنك تخت بان دوير دوي ازجام وابوسك كرماني كويدسه حكورة الساعلى عقت ارد دل دبیزاب مرتفل نمی کن رضارا به اگرمراد منت دوم بورگفته شود كرشا بيشل كتاك باش كرازماه پاره تود چنادکر شهرت دار و خما را از زور ما بزایایی و شود کیل بی بیری توکز خود در اربی زاندخاند و او روز و کی پارکند به مندوريان والاناه والع ويستك ركرى فناب مي زكد فأصر يعردف وحى الماماص امرادسل طين برزا مدى كويرسه نيست العام فداروزى العامي فيكر نفره خاصيتن المصرعاي بيدك واين شردر تذكره فيلزي

خاسمتن می مسادر شدن کا دفترودن امرشانی میلو گدیرسه باعشق اوشانی بوجود از مدم آمری سی را پیمنم مر خداد زمین خاست \_

منات مرور تونيكالات ننسي كدور فاشتكرار ندبهاي اران فروشند ولاتشبهي كوييسه دروجه باره عان ده الم بيزرشي عباصب خانه برورزخ د كان تكنيد-مولف گويد كرنفط پرورد لالت دار د برصن جايدار مثل اسب واختر در معيورت با دكان سنى ندارد

فاقع-فاخرس ميده فام ما رو الم التحقيد مقرر بالتددر مقبات وقريات وبركاه أدهما كمراجهاني دار دشو دبر ليها وخانه كركر اساس الحامر برالهورى كويرسه ميسي ازمال ول عُشْن عافل عواردة بإدفاه مواسس را-

فأشر مساه يركنت ولقارت رفته دفار الترا في شرو ار - تكابهان كيف قل مريان از ور

مفظ ظامررت کلیمده بنورکاین از شاع سارگی ا جنان ريست كمر وخدفاردا رست. كاي زميريم كرقسيارة عدريدره فاطرفر زيتك فال ومان برسر ويزية تهادل عرف كون فان دان ست دركار جيزے سليمكو يدس دركات الى بيت عاقبت بيون فاختذم برسرسردي نهادم فاتان غولش را فانهر خروس باركرون كنايران خراب كردن هامة وتلمت شدل اسهام العرف المرق المركو برسه باطوش

خاك شنو - بوا دهمول كسي كه فاك زركران يا فاك را تهمات يرنازري وجوابري باجيز وكرازان بيراسويليم كويدك كليه رتفل سعاوت زموج سياسندر ولكين جم المارزة الدينوي الماند

خالة قالم ورضاك منبشكر بمقدار ميان دونية قلم إنيشكم كهبندى بورخوا تندلواوتبول شرف كويرسه أشتأ من فيرار منى بريكانه مبست مهجز شيا لات غريم جوافيكم درخان تيست م دوم طعراكو يرسه نيسكرماي بطوطي هرؤسانش ندا دع باوجودة ككه دار دخامنها از سؤوقطار ها نه برول- مفهم مای موحده وزدی و سرفت که مب أن در مقامة برج ما فرون في خاله كردن كماك نيز الشرف كويرسه مى تراشد مرى برخن تفتن المرامى بردد بگر تميداغه كدامين ظامة راع ونيز أشركو برسه ازهايرس گوشنشین کمنمنیشود کرخانه در د مال و کمان خاندمیرد ونيزوه پر کويده ميزن که براه توگزشتم نه دو عالمرخ بركز بزوازدوطرف فانكاني

شا فساً مان - در مندوستان ميرسالان راكوينددور ولابهت ناظر وانتراسكين كميث ماحب ترومت وسال وركام اسائزه واقع سياتفيعانى اتركوبيد زور د و د اغ عنا سرية في داره ما الركمية وعشق توفاتها ماله

خانه دامادی بودن دامادیه نانه پر طروش هیم بوده میدا گویده و زانش کرنشدخانه داما دا ب به عروبیست درخارهٔ بینن و شاب -

خامهٔ ژاد- بنده زاد جانچهٔ هرت داردیکاز شعرا در نقیت گفته مه بی فرزیم یخ و دارد به دارد ...

شکانیست که باشتن بجائے زین نظر بازی بید شندارات مفات کو پرمه فارد دارا فتر و مفات فاری درای مجمد مفات فاری درای مجمد مفات فاری درای مجمد مفات فاری درای مجمد در و مفات از ماری درای مجمد در مفات از مفاردی درای مجمد در مفات از مفاردی درای مجمد در مفات در مفا

هارترا روسفارا بنى كدرتزا زدى صرافان دزرك وحوسر لإن باستدبراي كمال احتياط وزن أثيم بدال بشتر ولهذا درسيروستال تزاز وسه مذكور راكاتا مواتدك محت خارست طغراكو بدت كل يكارطات اروساو بود فارتنگین تراز و میداوی دیمکا تراسی منبدی بازسی وفتحاف تازى زبورست كهإلاك ابروهبي حبيا فأتوش كرول يبنظونني ليفاكويه جنانجه درتذكرة مضيرتر بادى ورده سده يارخ مفاكز توفراموش كذنيرى بالب مكيف كرحله فاموش كنندط واين مذاران جبت است كرخا موش مخفف فاموشي سيت لكرخا موش بمردو معنة الده وحيدان مبين مكوستاب المستعل متايى مصدري زياده كرده فالوثى نيركو شدوارين فاك لفلاتهان ممنى منيانت وضيعت بروقا مره يولار زمان فديم منى منها نت آيره بود حالاب اركم لكر كويانيت ياى صدرى استا فيكرده الى تواندر ودليل دغربراك والمعمارى أوافق اسانيك

چدرههل من ی ضان مین توقیر دنظه است و پیر داموشی کردن با شداز آو درین میت ممبی وا بوشی کردن دارین عالم ست میانجی کرکینت میا نجی گری و صاحب این علم مردوا مره جنانج در لغات قدیم درخی ست بر-

خاره برووش مفاس پریشان کرد دخانه دو کری آن برنیز بین می رکنای سی کو پیرسه برد وش فیست ما کرد وش سیدها بدام و سامان خانه باش من خاند دوش را به میکن معلوم میست کداین زیسه اسی ست

باصناعی و برگارش سیست سینه کنده کند خیلیز سیدو ترجمه این بهبری و بین مقام در مند دستان نیز رواج دار در با کند بر اواج مین در منال نیز رواج مین در منال نیز رواج مین در منال نیز رواج مین در منال نیز در خطاست چراکید شده کند بختی مانیز نیز ایر در منال نیز در کر منال نیز در کر منال بر در کر منال باشد که عبارت او در کر منال بود کر مبارت او این کرد در مناط شهرت در کرد تا دو با مین خود مین در این مناور مین بود و مین در این مناور بین بود و مین در این مناور بین بود و مین در این مناور بین بود در مین در مناط مین مین با در ایدان مفتم کرده نیمالور این این بال بال در مینی در در فیلوای افغاند در ایدان مفتم کرده نیمالور این این بال بال بال مینی به در ایدان مفتم کرده نیمالور اینال در مینی در در فیلوای افغاند در ایدان مفتم کرده نیمالور اینال مینی بندود رفاط می افغاند در ایدان مفتم کرده نیمالور اینال مینی بندود رفاط می افغاند در ایدان مفتم کرده نیمالور اینال مینی بندود رفاط می افغاند در ایدان مفتم کرده نیمالور اینال مینی بندود رفاط می افغاند در ایدان مفتم کرده نیمالور اینال مینی بندود رفاط می افغاند در ایدان مفتم کرده نیمالور اینال مینی بندود رفاط می افغاند در ایدان مفتم کرده نیمالور اینال مینی بندود رفاط می افغاند در ایدان مفتم کرده نیمالور اینال مینیمالور نیمالور اینال مینیمالور نیمالور اینال مینیمالور نیمالور ن

شامیر گرداشتن میزان و بعضی نم نها دن نیزاده اند کیفنه کمال ترسیدن میزانچه در مقام افرار میزادی د نامردی گویزرو نیسکام ناک واقع شود نراز خرکذاری محصی کوید می اوز عبدسد می بتال در تخر بازی جهر بال خواسی ول بیتاب آخر خاید نوابی گذاشت بیشن کولدت کو برکه در بین میشین می براد

مچومری کر برزه کروافشاد بوشیست جاسه کرنا پر مزاد کذا قبل یکن درین بهیت منی ندکور بنیدان هرید ط میست -

خاکه کان مومهانی وسرب به بیزیدی ا فاک کداری ن مومهانی وسرب بری آید نهرایت الا باشدان و در در بخصه کو مدره فاکهٔ کان مومهانی و تر بوست آروغ امتلا و تر-

ما كرفتيرو تره ما زندوا قبرريزه است وبزرگ برايده مگلين انگفتر وغيره سازندوا قبرريزه است ازاخاك محرين طفر اگريدسه خاكسيون فعاكر فيروزه درا نيفر سيكه كرديدزسين سيز جوفيروزه نگين «

منجهر معروف وفارسپان منی خبردار نیز از رامهال ایم اسپرگو پیده به بینی شرامهای اسپرگو پیده به وقتی خبر اسپرگو پیده به وقتی خبر است در کلام در به دار کار دفته به بدخ برا مند در کلام در دارا با است و برانده است گویم این شیم ترکیبهای در کلام در دارا با است امره باین شیم ترکیبهای در کلام در دارا با است امره باین شیم در کلام در دارا بالا

من سي المراق والمان والمراق المرون والمن المرون والمن المرون المعنى المرون المستمل المرون والمن المرون الم

MY

درا بران احدال گفتن برنمینی سفل مرحبید معنی اصل بدر را شعا ارت ایل کمال می آیدوسید که بدست وشت درگی بین که برید ترسیم را مه جا نان نتو انست گرفتن خده مرا

خری راید عدا مند اگرون به خاه بندایر دن طفراگو به مده ا وز اکنواد کرفرت بنان شب در وزنه که در میان نشود گرره مندا دانی در مجی از شواست عمد ما عدام اکردان مین در از در کرکودن عدا آور ده نشالی شارند

تفاراً كبركمبيكر بدلاسه اسافي ستل شود درمعذب كردد الشركومدسية مراك مؤسل درهيش بستد اندم ونددج كوش اب عداكير ميشود-

عَرْوَ كَالْرِي .. نَعْنِي رِيزة كام ي استادان خاشم ند از عاج و آخوان دو گرجوانات برصن وق وخاسر آئیز و دسته کار و دخال آب تامید رسعیدانشرف کو میت کرده و را دول برین جاشیج میارگی دومهٔ فرده کاری مکند از استخال آخری ا

د صدر کورد در تعرف ادر سه زمز ده فروتم دل زار و قریم می از او قریم از ایرانی از و قریم در از انجا می می می در از انجا می می می در در از انجا در در در از انجا در در در از انجا در در در از در از در انجا در در در از در از در انجا در در در از در از در انجا در در در از در

چوخورده باست قلم -خرده مطلق زرگم از در کر از میاد له درد گر کریمتر ادالا) بات تحصیل کن وجی بنده سرچیز چیا تکرخرده قلما شرف گویدسه زجامه سال مبدوست شراص را خورده می کنون کدا برگذاریم اسی را اخورده -

معرج مرست ولود آمدن مجیم نازی برابرآمدن موافق نیررکتاست یک بدسه پلاس او بگرکسشان بهبودیم نابرای خرج امزچ مست ولود آمه واین اصطلاح نلامرااز خیاطفات است

خرج را در شارل برنمایدا زمرد ن در را ده بسید فررا زرمفرواین از ایل زیان برنفیق بریستند-خرس کن در زمنی کهفرس از اکننده مهای اود ن فور سیاخته بارشد و این میزداز محاور در انان به شمشیق میاخته بارشد و این میزداز محاور در انان به شمشیق

سرای دویا روسته استان دارد کرمفاسر شعل دولتن بزاند اشفا راکارومهاوره گراه مست دارین بهت خاجری کرانی سه تا مروشه زخرا باسی بنا دسر تربهٔ معلوم میشه و در تقیه و رسیه مجهد میشد گفته ا ندار فزایا ست معلوم میشه و در تقیه و رسیه مجهد میشد گفته ا ندار فزایا ست این بهت ارمیجا مدفا که میمکن رمیمی میشم نمیشود و دبرال این بهت محل به بیار ترو د ملاحهای بریست سمی فالی مراسی بریست و موال به میاری و درمای می گویزی کران از درمای میاری میاری میاری کرد.

سروسی مذاب برا مرفرت مید مید و دران مزار نفت کسید و ای ادافاک دارد تا دران دی وی وی و ارب آنش مجران او افتران افتاک در در منیدای بردی عاری و قهره داری دهساسی مزان منیدای بیشدی میشدی هم میشدی کورسید سن گذار در وشیشه با دران به مند ما به برد د و دفتکن طفر اگوید سنده مشیری میشد رات گرمیسی برد د و دفتکن طفر اگوید سنده مشیری به شرات گرمیسی به مندی مزانواس نما ارت دو مال

شخسی این بسین مهار خاد کدارشها ساز ندو در رستان ماز ندو در رستان میارد این باشندواین در میشددستان ما این این مارد می این مارد می این مارد می این می

خشک بندر زع ازعلاج زیم کرمقابل تزند است اول علاصیت بدون عربیم کی گریده ابر بها است کرد امباراز نمی کردانشده بوی بن ششک بندیشوشو در بن بهیت اطلاق مشک نید برز شم کرده بنا برنجاز -

منتشک میرون دنجاز ایمی تنها از در بیخا ما در ایمی سلیگو بدست می آمدیم نیشته زیخا بز جام ششک مرد در یا بن مرام در شدر ساه خشک -

مرام فرستدسیاه مشکل -منتشده می قال بمینی نیمیشندگان شده مال خوبان مرابع او گورد و قال می دورد در بیمیشندگان شده مال خوبان مرابع از قبل و قال می دورد در بیششند از ن گیود رسید و ناز فرنیشند سده غلام آمکش باید فرسشت زن که در رسید و ناز فرنیشند

معتشدت باد با درن کلان کدر طفهای مقت وفید آویز شرواین در دلاین درندرستان مرسوم سون دفید گویند میرن مردورا مروس کویتدواین از ایل ز بالت یکینی

تجاز باشركيل سنرأك وماشعا راستادان ديرة فشود وومكيني مانتدر فيمن والرج وتالح مشترست ومراهي أشفاني كويبرك فاره ارشيت اصرفه تفالى شرون فالها الدالية كرضهامة بالأفتا وسيدم ونيزميز ارد وركل الشي كو مدر و ميد عن مرور لوضه يا داري الراري الشيوع ميرودم رزه درين عركه بالقنت وسنو ؛ الفيات الم ورمز كركشتي مرد امتر تو عرصيتن اردسمه الأوالفوه معنصم إرتوج الفياون وكفها كالربرس ومنتام فدا براز ترك المرسين الراهد ونولي تعماد برائي ال استانتي اتناصير كراني اش ودرس اوس شوم را خصي كرين الفطاسي كالفرون دران كرده المرج ورنيجا سيخ وليهشا ونكاهية عنور مينووس من ولي النبية و معينه المهار ترش ومير النبي حيد الكراف متاب وخطاب بالميكوشدوكا سيئتها خطاسيتني بذكورسز أمره فذانى كو بايسة وا دم الغنجة لعل توخطا بي كالبيل نطعت برى كركو باز وعنا مي كرميرس ب-الخطاحصار والهودنظل كبغراعم خوالا كرديود

ياد بكرى كشزروا فلعه إستفمال ادبا لفظ مزيريام فهرو

باشدندیکداین عل در اللی از غرائم خوانان مزار سیلیم گویدسه جیسادگی ست که خال دب تو آخری رخ گرد خواش جو مزر وخط حصار کشید-مخط با سے کال غیر خطیکه بداد شد با شدنا شرکه در مدد دارد از خطافته کسته انتدائلی طبع ادار زشدت تر باش رشکت

دارد الرخط تشکسته انتهائتی طبع او به رشد با مره بر بر برید به ان خود با مسائل ع به وازین بریت بسته او میشود که منط با مساطل عز کریسه، توصیفی ست اه اصافی م منط کستی می بینج کامی زادی و شین مجر اصطلاح موادان مختید ان خطوط ست براطرادی طاقها مست ناتیم کویدیده موشا یی چیا کار در نهدو سال نیز مرسوم ست ناتیم کویدیده در جوان دیده و احم شد علوه کا و او خطال ناخیا کشی شی

ارسند بدی کرده اهم این خاشرار مخیر مطلق موفیدت دیجا زسید کا این نیز امشره شهمیمه مخیرت و مینی مکتوب و کتابت نیز امشره شهمیمه گویدره و با باده درخواری جای کو بدره فاکسبزد بارسی جنوع ناز و بدیر برزی نازی خطابید مکان بارخوار اری جاییری ما قاص ر بردرجانید جانان بارخوارد آری جاییری ما قاص ر بردرجانید جانان بارخوارد بارفرستار مزارخوار بیضی از ما بینجان زمانه ارا دریت

عانان را ۴ درین بیان نوشم مخط دیوانی به مخط از به ای مخط در این بیان مخط در در این بیان مخط در در این بیان مخط وحد برگوید در نقر لدین خارجن شط بیش داده ۱ ندر اگر ساده داند ۶ به بیمترنط بخوش شط بیش داده ۱ ندر مختط بیری و در مخط ایر سرت از خطب است کتاب نیجانیا آ انرکو برسده کرمخ اطریب رای بینی من در می استه و به خطری ۲ دم او در نقل دل ایراست مین س

مغرط یا کی به نوشهٔ که در مندوستان از افا تنظی کویند وحرید در نزلین حام گریدسه دش بود زا لود کاری گرفستهٔ د الود کان خط پاکی گرفستها-

خطا ژون مینی خطا کردن وحید در تعرفه بندناق گریر سه جومینی در دومفور در دارار را په جنبین پهس ک طفال کار را پوکه سرگرز رطفالی خطا می نز دیه مجربمشیشهٔ دل بجاسیه

از در مرود و در او ده واعتقده اعتفد استدن از افران از افران و مراک و او ده واعتقده اعتفد و میدرگوررده از داران از افران و میون و در میشد و این این از افران از افزاد از از در از افران و جا فار در انسین از نوای مرود این در افران و معتری او در ایر استان این مهالی بدین در نوای مرد افران در افران این مرد افران استان از در افران این میداد در افران این از افران این از افران این از افران این از افران افران افران افران افران افران افران افران افران این از افران افرا

مقاری با ارسید واقعی اور دوم و کیمشیره دالست دازی با ارسید واقعی بهلوال کرهر ام داشت -میرخاش در افراهی که ترسوارگویده میرکرد پژیمان عرصه بیرای دارد به فیلیا نها که بدل زخل بیانی دارد نه دان عمل بهری بودکه جامهر ابران از اخته از کشان را دان عمل بهری بودکه جامهر ابران از اخته از کشان را در در تیمه در کورهیت افرکش با را با مند و آن بجار آب نیز در در تیمه در کورهیت افرکش از ان درست بردل نماد- وحدت فمي كؤيدسه خون شينسيت وحديث راحزاام كندع بازنشكل شدكه بإمانتيغ نازمش خوكر فستاب حوصها مهاجي فوكروفه إن يراكه بيدومي لسيار فربي ابرانهم ويهم دريحو خواجر مسلام ناحي كويدسه يرفيزو وخوبها كايد بردار دور أيش ايد منورول از هم و نور معرون ادل مو ونست و دایم کو پرسه اندر خور انفاز میم به صرر پریمس نخر سندر کارا تخدردواست بمحقى تما تكركدورين ببيت بيان لفظ اكد مجيع من لفظ تند خومفردوافع سنده والخدر رموار وكلام Linking Co. onirons مافظ فرايرس مامريران روبسوى كديم يون أرجي جيان والن فالى ازغ استانسيس المولي فل مسلم المراز الرال فل مسلم الميان ويرازان شيت ويرازان خاكشل نيون فلات بهترواين درعال فيفقيه إم ادل ورصالسته سادات من متمل بالشرودم الزابل زبال تبقيق رسيره اول البيركو برسهم والمدفر تردل تود راروي في في اوسرخ تزا د شول كوتر شو د فسيت سخود وخولش مكرر نوشته نده كادل مير نوايني بيشدا واقع ميشود نبلا شفادوم وابين وركلام قدرأ بالذنز نشده ووركام بعضاؤمتا خرالبيست كوفيش نبزع مرفوع والع كشته دمغالى زنادى شيسة تنفانى كويديه هانويس كاسترزنوني ول الميرران كروم إين قليس بيدرا باز دركا ركس ونيزمل فإنف كويدسه من نامه را زياد صيابيش ميرم قاصداگر مهم رسد خواش مربری متوور المتحققة ورائي مبتوا ندكة اري حرب إنند ولفظ راكمت يراى باش بياكل يعين ازاسانده كونيك القدما وي عبسه على اليهمد الإران برائي تنوليزن ومود وتوليش از يكيالم سنعسر واقلى يليك بسه أوكروناد عباه مؤدرائيما كم مركيير -مؤدرائيما كم مركيير -مؤل تيم ركي مواسمة التفيق - ازكمال بالذب بودن الرورا براجود المراسمة التفيق -العرور كول ديرهاسد عائر وأزار ويروزان فارتتعني د

ستار الصيحة مينياد كمكن لتحريج يجابنين من سنه وهجن وشده برشام عدم زوجي فهرسد انرورتصورت مبالقه يتركى شب بملبياري شود برطال منت دانى بجار منی کی میاید منريال بولال جيز يروو وريات ورزقام نفرين ودشناهم نثراً مده وحيارتكو يدسه الرعاشق از باغ كل مبيره بالتبرط وراغ ول مؤسن مقديره بالثر وتيزوزها ورهآ مره كفلان زير برجاي زك نؤو - 11000 مثشراك يعرون وكنابران تيغ دنداند داردجيد کو میرمیده شادی از میران تفرگردیده قامت برنایج فيمت تنتيم كمرد دح ختمال ليثود مؤاسه صيأ وسكرصيادك فودفوانيده صيدرا غافل سازد سيم كويرسه البرازمردن مريرة من افتكر كذرا ورائه هر اصراص موت ورمرك تود يولي فواسي ميا وسيد -مخوش إشد عبالسيت شريك بدينانيالياليني بالرام المستالة الدن ملي كويرسك فتستي ل بالرام ميكيده أيمكويينه بيرميخا شركه خوش باستداكرها باشائه ونيزكي ازشواكه يدسه مست نازي وسرفان فرابي داری خانسر کوچرای گذری خوش باشد. مخواب مجراع گفتری-انست کدمون خواجیتی وريستاك بربيتد دورآ لوقت بيدار شود وخوامك رانيش جراع نقل كدند كوييد كواين على ازازيدي مؤاس ندكور موظوار و تاتيركو بدست كل را منهواي رو-يالونم انتكى كينواب كويد كراع-عودرالم كرول - زاموش اودن رته ورات وكرزانشن قدم ست زياد وارتعاري واشرف كويد ٥١ زكر ښرو مع شديان او نمان مركه يا پر داي

مخسست كي لينم اول وسكون مم وفتح ياصم فوقاني باخلاويه لهراصفرون وكاف تازى بايسسيده تكد وللكي وميدكر برسه المتسب الكدل إن هم تكى صييه والمشرسيره واي بجيرازردح فالاطون لو وشابيرخ شكني تبين عجريات دوخم منكى تولون ابن و نيزازين شعركمال عبري بمنية متساب منفاد مكردوره مزل ای فی منکس برصوفیان مناک می در برخرق است بالنان است والريث حقيقي درين سية الفته شورمبيت المربوط ميتور فا فني \_ المربوط ميتور فا فني واطلاق أل برآتش وتثمير أكرج درصل محا زمست ككين شهورمست مبني ازكرسيان ما ندك نيز آمده نيكن حبين أكركرسه ما لوحه وفراري بمت این تیزیما زبامند پراند کیار کیر میرسدی بول تی سلیم التركب فينان ازازل آيدين شكل كدبانسرا مذاؤال لدر الميرة صفي ليسدون امنافت دوالسية مروث ببالألفظى كددرآ خراك المستنقى بالشاجقيقة مناكر درالفا ظافا بريمتل خائه ومتامة وحواه مجازي جيا كايري كهأ خرالفا فأعربيه بإشد مثل خميره فترما فك احشادن أك بلاخبه يمائز وكششتها ندحنيا يحد برفنيغ يوشي ومست وليقيف شاغرين منيزجا كزواشته المدود رافق إلفا فالناثير الويرسه ببي عالمست أن حوالمتنتي وتميرومن از نتیربن ایرختی می از نتیم از ایرین ایرختران میشندان انجیز بزان خمیا زن چیز سیک تشمید ای مشنان انجیز بزان دنتایت آن داشتن اشرف کو بدسه دا بدییا باغ اگر في عُرِينَ في الله عنهازة أبراً سب وعلمه النيوان كشير. خشريارة وارشدان غام زلالي وراتولهن المباكريد مده جناك انتركي كم كرده ووالأنجن فندور فاهم مدم روة الألف كورر المنده شام بسياركوش اأشنارست مرسيدان فيالاست الالالى النيماسة عيميت أكرم نظر بموداداتدن

الخِيْرِانِ ا

واغمکی و جائیست کراکٹر اہل حرفہ ملک مہاوا نال النجا مشور عل خود حاصل کمن درایرال از عالم میرور ه منه دوستان واین محاوره انداہل زبان بیمونی موست والممن بالل شرون و دامن برمران ان درن کر دیر اگران بیکستن دامن بر کمرونید کردن آن درن کر بیران است یا کا رسے دیر سلیم کو بدسه ورد کاب آن سوار ست میری مرد و د بسرودای درنداز بهرمیم بالام زند و ترشی درسامدی خوش کر دیجر برمیان دامان سی با توتش باداکه درسامدی خوش کر دیجر برمیان دامان سی با توتش باداکه

وا و آول بوا و باصطلاح قرار باز ال مرتباد کست وا شرکرون به جداکردن درپذینان مزودن داین مرو از محاوره دازان بخشین رسیده ..

وائره کشیری سان باش که سائلے باغیری برای سائلی کا غذید به دور بر باید با نام کا خانده به بازی برای دائره که نام مرسیمی بینی برای در ب

بناسبت وي ازجبت تميز العث فو اجدا كالفاع ياك باشد خدف كرده وخوج أولينده خوالتدر

خوش على فه منه ترخ دا منال الكرخوري وازنم امراً ا طفراگويرس رخوش فلافي ترخ وتيرخ منيا كي -بهك ارنداره دو بالوشو و منال حيا ر -

منواسه مرداشتن از حشم معنی بیدار کردن وحید کویرشپه بران ناجرن این دل پینتاب بردار د کارشم صور منجل فغانش خواب بردار د

سنی رول گیسی برگسید بدرا قامین مودن طفر اور به بوشیم کو بارسده ندارشید اکتشه تاراج سلیم باطر فه روز در پیشورد

م**ۇل**ىرىشىرى سىلىك شىدى دىشتە گردىدى دىنىيگويد سەمۇن شەنگراز سرىت روى تۇنىتىم ئېچىك مىزغ كىشا كەردادى

سخواهگی شخواه کردل نخوت کردن تغیمای اثر کویر هی چوزر نفر من د بهی مقراه گی کمن شخواه عنقر هفدار دیاموز بداد الی را -

شواندن فیسمون به بان کردن می وحیر گویدسده ای مخطط حکوندل ورد هٔ بر ماهمخوان ۴ دل بهرگرمیری مون

این خطرا مخوان -مؤل از طرفت دامری مستری مستری میشد. دامن از خون دحید کو پرسه زطون دامن خود خونم نیکه مینونی ما زوست ماست که دورش بمنی به میگوی -مینالی میگرف توجم دخیالی کدار خوردن بنگ دمی دا بیدا شود تا بیرکو پرسه بالعل می بیست تو باشر فیال بیدا شود تا بیرکو پرسه بالعل می بیست تو باشر فیال بیک منه بروا حدیث فیکر به کال بیرود -

بهان بهره الدريا ي بهوار الدائم و استانها كالمرد و استانها كما و المرد و المرد المرد و المرد و

خودکشی جهد ملیخ درامری و کاری دبنداین در کرم کنفی میآید-

خورحسا ہی۔ شناختن حال در تبدیود تا بیڑ کویدے چنان کشید والست زقدر دانی خونش کا کہ خودسسا دی ثیر خود پیندی مشد۔

مول گرفتهران وخول که که ول مرفدر بردن او این مرفود ن اول محرون مستطفرا کو بیسه مینای بیجگشت تنی دست از در دارد اسودگی هرور بودخون کنیده دا مودم بیم برکور برسه متنی دا زین جمیلان تیم احسان داشتن م بیموخون مگم که دن فضاد از روکین تن سرت فیمراکرزدگوید داگر بجا مید نفظ احسان ریزش در بین نفر یا مند زمایت مناسب سسته

خواچه هروا رید-بهٔددی بوددره ها بان کوکساری دلینی که بمال رینینانی زندگانی میکردانشرین در بجدگو میره نشهٔ قایان تواجه مروارید-

شول می به میزی مالیدل مرتبیست کدداد متوایان خون شفه قتیل را برجهن مالیده بیش هاکم میروندواد دادمید انتبایی لایمی در نذکره خیر آبادی منقولست سه نماندازگریه میسار در دل آتفدر شوخم به کرگرخوایم بریم داد سوایان

وركولف تفنك يكويدسه نايعكيم بجامزاج ع زداردياو وشمنان راعلاج-وا وعرصه منيزم دم عرب ديون الميشسة اين مردم نك

بنيان وخرابي داه عرب شل كنشه طغر أكويدسه خور دهمسا برزين الااخرواه عرب لاورمقاصرو زطالع كوكس المردرا ا و و و موسيم

اد المن مي لور ارد واس فراع كرعا في ادال فالرة كردودور والأبراز وفارغ تبطرا بدمارف كدار شعراس و ارواده ا بران سن گو برسه دان دوست س آوم بيلودا راسندامه كمدبا بزرقها ازتو فاغتث داروع المن محمرول-دان ميدن مرد مددم موز ول وسيدكر بدسه وامن خود را برنگيام اين ايلا

يركر بيان الداختن وطفي را بفرز دري بواتن عيسه كوير مده زول دائيره فنال تاريخ ينوش بيدا أرجع فرزنركا تداد مدوم اركر بالش اس جاکس - دن دردی که درطفلی تعلین و تقررتنی غِالن مغده بإغدير درولاين وبردم مرين كابن قيم إرداس مردورا عال برائدواي على مدى كلكور

استدررزااندابسيا ربريشان اوالاستندور دروارفاري ونرز ورعوض محد فالون عرب كفترع فالون عرسية

واغ يغير ابغة إى فارى وكون ذن نوعى ازداغ إربركقل بيان كتندونا مراداغ مركور خضوص بان سلاطه ريسق بياد واغلبكه اشارت إستد بختن بأكب على واسلام ويردونونونية اسب شا وعماس ألى كوييسه كما أنكروا كرداغ بخراش ويؤكر مرتي وطرف

واغ يروى في مناول - آزارداد تقيير كازار صاحبيا بن الم مثاري منود داين از عما وره بمحقيق

ع ازدنیا را مصروره کرده اغد

مت المين الألقوي ين الرياد وا

فترافكندن كايادرم دادن ادابل اول البيكويد ووصفي المياز لوجيكويد كالمغيرة وكالمناسة روصون أربج ووكل كاغذ-

ورا مرمروف ويزعن زرار دارزا ماخل بركونه الركوبرياء فيادرا برسيسة تيرطين راكشتن بردي مِيدِي گرتن بيڪيا ك بول مرج شيرسد-

ورقر فدتن يروفنن وتمجا زمعني برابر كرداج عبسيليم محوير في دوياران راكه بإدار دست ماساغ أزع ورميان شفله وخاشاك صحبت وركرفت

ورخول طيررن ا- إصا فطييرن بوي الفظراك مي ما ور تول طبيره الم والت عمارين را بدا المليب أور وه الميك اضاف بالي احتاضت عاميرسطان وي فامن وعامر يشراح كمتب فارى اصافة تضبي المنت بانى كوج بشل نائ كار طل شكم بدازين عالم سمت أني قاعم داور كفن عاتا فافليسالا رحيون قال فرزدع ديوانه اداس صحاكم زديوش ورون طبيره باطنزاكوم مه در مانعتی نداریم رسی زمردی مها تدمیر خردی در مون طعيبير كاما

ورنا المفاقر والن المركوس ميرود بركرنه إبآدج درخانه فكربيحني فيست كشعرش ممسر والمستم المستم المساهدة

وربردوى كالمانين ووربرسر ويركان و دروازه بررخ کشیدن بیناناکه تنی اول مردن ودوم علی فقی قمی کریرسه برزهم دلم منبه مرعم والمستدرا والماستك وريرام بارم بارم بادا اول مرت دارد احمال غلط كانت درين ماسنده مهرزا بجاسيرخ أوشة سوم ثناي گويده ٥ عشق أو تنرنبر و جودهم فروگرنسته من تر رخ وممال تودر دازه

وانيعني دريط كللم وتنم استعال كننده لهذا كؤيندتمة درنير برولاني سينافركويه برشين الركدريدس فىكىشى ئادرزىرسرآن شكن دون كلابست وريا بهديجيفا ري ومن كال كامراوطاطين درياغما وهاش انداخرت كومديسه ورياح البست دسته كريان روزگاري كرراى سائلان بودش ألبشاريا-ورو ما هربالصنع إيام آخرا د اشردسناكو يرسي كسوك كماده صاف طرب عامرن الرب بربو درو ماه صفر مختسب ما برگاری اس

ورسستر بفتح اىموصدة كالبراز أغام وسيدكوب ر کارچ بیرکز یک عن باس کمیگو بدزشوس با باغ صرب بدر شركيش ال من وربسته است المدر درب تزيير الكرد وراسل داست باشدكه بإدر آخرز با د وكرده باشد إدرة محققن ورستاشر جهاككر زمهاهمي ورآ و تعرف کار با مرجاک کردن درم بوستن درمیک عران المرار وبالخالدك والاساس مريح اوكل بون بعرد ركوين عرع مواهد الديون الطركم فارسان تبين سيكرور والتعطف وعاير يعطوف كذن كالأكر مبيكا وران بود يرسنه عطوف يم بالشراعات وري الفراند وتبيين الرتوه مايوه رعايت مذكر ومنطور ماستندار عبيراز يرتير محاورات ويره انتيم كردرسيس تركورا و ولك بجردرا ورا أورده وفافيدان الكيز زروميز زراس داين كمال قرام

ورراه بوول مكشر زدكي بودن ويتالا عزب كلينتن بعني نزديك بالشارك كم ررة في كوريس المرساح سان كريابية مراه نطق به درجوا عم أنج گفتي كتر ور 1/0/20-

ورريج المياري المقتن عمراه وارى فواكفتن كرارا یا ده سلیم کو مدید ۵ جون سلیم آخر سوار اوس کردوان فنا

اختراك دابن این مراد در رکاب ایدانتی ... ور مجیه سد بنتے اول وسکون را سے معروف نیزگویندو بین نهرت فارسی ورفر دکر در مجیم بهاسی معروف نیزگویندو بین نهرت وار داول خالی از غرابت میست طفر اگوید سه در وزوشب در مجامع بشرق و مغرب با زامست مه وریتراز تنکی این خاندنس هم میکیرد ...

ور شهر کسی کودل سیاختها کسی بودن تا نیزگر بدرسه بود در سپاینوشهای شهرس تودل بیرون به بوتی نیزگر ملادر در بار ایای که حزیر در

کیجنے میدہ و درمحا درا متا کم پنی مذکور نیا مدہ۔ ورشستیں کیفتین دشتین دار د اور کو ایک ایک الی فیزائر ہ انہا مجا ہے جمہ وشین تقالم دار د اور کو ان کمیٹی را ای فیزائر ہ انہا کو بیسہ سیکے رائن از صرب گرز ورشت ما بر برسیار نڈہ میون لاک فیٹیست ۔

ور الله كرفتن الم كايدان الاركردن كية برشتن شاني علي وكردن كية برشتن شاني علي وكردن كية برشتن الم

ورودل کردل میمنی مقراری میزودن مولوی جامی در ایرسه بندسان در دول میارسکرد، بریسه

باماتوگرم درودلیست عکرگفته اندر حدیث مگفته میدا در یا میرون وکتابه از فرج زنان اشرفت گویده کشل با دروج ون سرین زنان می که دریا بودود نرشین دوان -درخست فی شل مه درختی که درراه واقع شود میافا بران نیدجامه بالنود گیریت با انداخته باشندرای

درگیرستارل صبت، و درگرفتن عبیط فراندن ان اندگردیده دیده تا استی خال آن پری خیرشد، تا گیل ن درگرفتی مجمعی درگیرسند-ور پورشیم ن میمنی درسین وحید کو بیسه بوتینم خوشن در او نئیده امر بختهٔ دوران به تکیرداشک مرکز کشور و ترکان حصاران را-

وراً تنق وآسها بودن كنايدار تصديق ولين سيار دسيدكو بيسه بنال دراتش داته سئم ازغم بيران كه كه جان سيار سه بردار درشار نيايد-وركر و بدلت سيران نارئ مي افتادن عارت و ابن ازايل زيان تين رسيده -

درخود فرو فرس نظره مرای نتن وجید در تولید ایل گوید سه درای ن جنان کم شراین شکیونه که در مؤدر و و کرده این فروط نقل ست که طاحی با فرعیلی کدار علمای قرار داد اه این بود در رای سیکه شرخت اتفاقی این در انجا حیران بایستا دو چون آب حاصر بنو دمولوی در انجا حیران بایستا دو قضار الوطی بر سروقت اد دار در شروگذت که خوند به بخود فرور فرد اخو ند بنهایت بهید ماغ مشاده جواب نداد ورسیان فیز امده مثلاً ور در مخانه بید در میان می مده و فرای در سیال نیز امده مثلاً ور در مخانه بید در میان می که در فرای در سیال نیز امده مثلاً ور در مخانه بید در میان می که در فرای در سیال نیز امده مثلاً ور در مخانه بید در میان می که در فرای در سیال نیز امده مثلاً ور در مخانه بید در میان می که در در این که در این استور امران و می در در شرفیا در شرید الفافلین نوشند سفره و خافانی کو در سروی و در در شرفیا

ور رو و فررخ - بانگاه تا تیج است جراکه توش نارت است و ظاهرانه بازاری میت شفی که در بازار باشدار بهیری نام داست -

ورلیخ موّد دول میمنی اسوس خور دل وجوری فی گرید سه در دفع من توقیر کمشی بارزامنسکا طرئد بر وصفع خواش محال موّلیسان شورهم در ایغ -

در در مؤریه مهاصب در د و در دانندوسیارگویدست بود تیون گلین این ول در در شور کوکه بیایهٔ اسش بایشدار خوش برید

خدین پر وال میست الفکرواری بارت از در یا سے بیط که این روان میست صالب کو پیرسهٔ شق می آرد دل افسرد و کارالبتوری طرف از طوفان بود در میاسه می داررا به دمیما زیر نهرسه کلان میشه نیز اطبعلاق قوال کروشل پر نوارزم وا میسکون وامثال آن روز می در استیان و استیان و استیان و استیان و این از ایل زبان خقیق بربیسته -

درع قل فشاه ن رسیار شرمتده مندن دمیگرید مدنشره خضراب بها درع ق فنا ده عرم از بس شب بحران دراز کرر-

سرسته و باخشکسات برن معرون و برخین د رست شدن در برست و باسلیم و برسه از خیال و مراکب وی کارد و ده بیخم ام بی موی اور شد تیجه دست شاید

ست فروگوفتن سال دست بها در دن کرتهم بان ست میرخارت کو بدست بول کل از با ده بهای از ارسی شو دست و با بهرکه فروکونت دکر کونت تدبیر مت وست بری دست درایجا فدرت با شد تا نیرکو پرسه ت دست بهر دست درایجا فدرت با شد تا نیرکو پرسه ت دست بهر انجویش بهرست شدت بهر انجویش

مادق بگ صادقی محلص که شاع مرزی ایرانسگی پر سه به به افکن بایری شفت مجارانه متون مرندای از سمنت وست موسی را -وسمت کچی محمودی دردی از عالم دست بردست

وسن فراقی هیم بی دردی از عالم دست بردست عیدی فرجی و میرسه ای زادی برول کساز اندایی ست بی زمر بدر کن -

دست خود دروقت ستی گرفتن بریاز و زندرودست دست خود دروقت ستی گرفتن بریاز و زندرودست فروکوفتن بینا ناکرزشت بین مسط طفراگویدس در کشتی ترک بریس با در نفشهر و بروج تالیشت ل کردد قوی دستے بیانر دمینرنم-

برست بابرر رون وشدن بباد جرم بردوفارست وست بابرر رون وشدن باد جرم بردوفارست معضه مفطرب رون وشدن بین کاشی و بارساقالا از ستی باچر تبنان ابر برین جاک کرده تا و ا ما ن برسکارا زجی شون کن برا با چه اش وست باجری

در سنگسها مرفیخ مودن وثیرٔ کاغدّمتنه و در برنیمینی در بهدوشان نیز رواج دار د نافیر کو بیست نافیر در خواند داغ سست دست من با نقد هرا چه حاج میشادمان دوشک است

وسر و برای فاری دیای مجبر ل دیم فارسی دستاه برتا میرکویید دا دارست بدلال مهار بدر و بیم در به به کی خود و در کارست بدلال مهار بدر و مساحق و دل سر در شدان سرکار شدان کارستان کارستان

زيده دائوز مذكفتم خولش رالسنوكز افت شده دا-وسيت كاورس السية - اصطلاح تعقلا إسسته ورفضه حزه مرفؤه مسك كرمبلوانان كرتح ين وقيعلود ندكي بروست راست عزه ي نشستندوددم بر ميب الكاشركة امريكواني من از تقديم الدرسي چیچار میداندون کوید مه ورقعید در استا يهيه و الص دراى الك شرته مطفل نيست كالك شرام تابعي بهمت ارتضعان حفيرت الميكونيين كرم الشروميد نيزام بهااك تعاره والكرك تترستا بالسبال أشراك فاعتاب ساليد وسع الراس برول وعيدك وبيدا جامر إن دفيع كروست دراستين كذيراى اعتانيك دباز بآر مدور شيدل آن بروقت ديكر تكذار مرواين ونهاد يزمروم كمت النيركويد ع جاريم ي بني برقدامت كره الم وسي ويركن وين لهاس فريمرسا عست كرده اع وسعد المركة المستنى سرايه وسنى مزه نيز ناشركو يرسهاي زينترم عارصت ماه ازكلمت روستي سياه عهيتي رويه تأثناب از بخد دو دستگاه-

دسست مر سکیر ترشفای گویدسه دران قطار عبب بختیان پرست اندیکه بارشان سفیل ست و دست خرخر بارا دله زا در کلام قدراستی دشناهم آنده است -

وسمه ها تربیر شال بردل کی نیفی و قرار دادن قیمت مطلعًا در مهند دستان این رسم مفرص دلالان اسلیمت اشرف اسعید گویدسه میلدرسو دا بود دلال ادع می برد دسته بردیرشال او-

وسي حل فيكل الفي كربعرف طالوسيندار تماطاي مطبقير اطلب وسعندوار نيزكو شدواين اذا بلي زباني في

وستا الرمقت المجمع و ناست شاخر وقادن و بای موحد هری کرد بریسند شقت بود و نیز دسته مذکور دران با سفر دونت گرداشیدن دستر شقت در بریان آن بگرد رو بخاران آزا برست و و م بگیر مروز و رکفن د تازو دسوراخ شود و رسید در تعربیت تقتب بخار کو بیرسده زمونی کرش کونتی کرده ارش ت ولی رفته کارش درستاریش -

وسی ناکرده براد در داری سیکار سه و بیانی و جراکید سه می ناکرده براز در داکرسیکردد شیوان العدف درسی دصیرارشی برمردست

وسمه تنظی این مرازی سال این آنوده اثناری و حبیاتو پرسه میرسدا زمیا زخر با به خور آنودگی ترکیفدارا دست و دهمیر آدم کل شود شواین مخصوص لفظ دست نمیز دیگر نویست منتدادی کویرسه در در بسیاتیشش میرنما پرگناه خاتی نه یکسه مشده ناک گل مکند آب مجررا س

وسرسال بالمست الربيبري بي من مرور الاستردي بالدور والانتها بالدور والانتها بالدور والانتها بالدور والانتها بالمستان المرابية الترابية المرابية الم

ا مده است است و فرا کاندنده دشناه ولائتی آن شفالی تو میرسه ۱۵ مروز میزانه قابل بهجو پیچا زمسیت ما دشنا میم بر نز د تر و ر ر د زیچا زمسی متعا

وشری از در اول فروشن بیزی دادل بین از این اول بین بیزی دادل بین بیزی دادل بین بیزی در دادل بین بیزی در دادل بی بر مینیدی آمر در مینیا کارگرزشنده ا

و منت می کرداد دعا کردن افغرست گرید سده افغرفت استفتاع اورا و دعا می کردن افغرست کرید سده افغرفت استفتاع اورا و دعا و شریت میافش سنتین و صرا در دوریجی امراکی ایک و روز سال کراستاه ولی و شندین یا این کرشتاع فرارداده

ا زاین مدینا نیزگویدسه تا را این بدشت بیافن تن از از مهرع لمندر در ان دشت جاره بست

وعا سب ما رال دوالیدوقت بادان خوانند افرکو برسه چراکرمزی دل زحیم گرای است بهریت ور در باغروما سه باران است

وعوى وي فرطع مشرك انفعال إفار عن المبركويية دعوى تيرقطع مشدا زجين ابروش عالوكمبيته وال المثون در دويدن منت

مع مقصمو و ترخوا پرای عمر نیروناهم و فنز نهرین -و ما گفتری بینمه و روینی خوست رفتن نیز فطرت کوید سه کس الوده دخترام لمپ راسی د عاکمه تمریخ و دیگرد ففظ بر بالی تکهر شنن گذرشدت -

وق الرول مرسد نفان وانعت برای برد دارا المطر دلاهم دمای موصره درای بیارت ایر در نهایت فرزش آمیده دنید نوعی از شوای شی گری میرخوات گویدر گرکشتی سه فیگراز دلبر باکشتی دت انه دلبر مولیون نماسله است که دار در دعوشت دلبر-

وكال كرويدل يمنى كى ادارد تمنين كالم

مي مير وركر وليدون- نفري ين ي است بنائج از الم أبان جمع تدرير

وکال ورروافت دل سکری دکان از عالم کردیرن دکان رکناست یح کو بدسه ای سرشکی می سرم سل ت کرمغالس شری به داده ارکشت فرصندی ای کان در

رو نتاه به دوربها ع میند بریم شدن دکان نوخته فافهم. ول در ریا افکشدان میشد به کسیندن مست واین ازایل زیان بینقیق بدسته

ولی تورفر میب مینی جا نکاه رکنای سے کو بدسدار
دافی دار فر دجان کا برا در بو ما را اقباط مرد کا بنکافت بات
دادی دادی میعودن بینی عاشی شدن کویت کویست
دادی ویافتن و سیدگو بدسه زجان نزان کور این فران جدائی کرد
بارب شطحانا زائی جیسان دل داد کر آغوش و شارش
برون آید به و نیز محرفهای ملیم کویدسه شهرول کسی بگزار
از کو میکوان بسی اینجا بوس خار خریدی دارد به مویی انقوا
گفته سه گرمزادل ده دار بری بین در در به خوش و فران فرای انقوا
کویت از افرون شرک برا دل ده دار بری بین در در به خوش و فران فرای انقوا
مدی برا مان از شکر کویسل انتیاری ای دو فرت رود به نا این کوید
مدی برا مان از شکر کویسل انتیاری این داخر می داد تر برای دارد برای انتران دار نشار کوید
مدی برا مان از شکر کویسل انتیاری این داخر ای دو دارد برای داشده

و ما ع کم مرفظاتری مت الدسیان کنال کیندغ و ایر از در و تا افری می بینی مینا تذموی داغ می کار بینی ی به پرکفانده کرداغش به بر بدازین عالم سی انجد داغ کو بدس آنی بول کار کراز آب و بوالی این می با باید تر خوا خوا است دای خواب به در کوشی نشا و بعد بینه بی تر دان در کول نام و بازگی اید جها که بیم د داغ این کار ندارم و این اکثر داغ کو با بیم بدان ایر بینا محکد داغ حوت ز دن دارم داغ کو با بیم بدان ایر بینا محکد داغ حوت ز دن دارم داغ کو بایده برای ایر بینا میکد داغ حوت ز دن دارم داغ کو بایده برای ایر بینا این دارد داخ مین تروان داغ کو بایده برای براد داخ مین تروان براده مست بنانجد بیمن از دازا داری براد داخ مین تروان براده مست بنانجد

مین از نا داری برتو دراع میدارد. و داع می از مینی تبریک در دمین مهله بالعث کشیده د زای مجریمینی د ماغ دریده تاشیرگوریرست کنون کردایمه

. - howard on

ومپدن معردت دا لملاق آن بیج ما دیده نشد-دمیدل صبیح و دمیدل میز ۵ و دمیدل مخ ونقیر - وامثال دمیدن با در دشک تعکن در مین فقا عیرانسست سه با بمرابستنگیها صدحین گل میدیم نزا د دامان امیدی گرنجار من ده در در دلیت این فزل دیرست مجر-

وهم مدنین نظیره مجنی دقت نیز داکشر استعال آن در تزاریب با نفظ صبح دیده منده دگاری با منیام بیز تاثیرگوید سه تا باد ریز گشته چراغ دل تاثیر بویای کمی از صبح ندارد دم شامش به و تحقیق آنسست کرده مینی دفت منامها است نجلات دم که در نفظ صبح دم دافته سست زیرا بچر در نیجالمینی دمیدن ست وله زاشاهم دم نمیز ان گفت و به مرکز میان میکنار گرمیان انظرات با لاطفراگو بیرست دهم کرمیان میکنار گرمیان انظرات بالاطفراگو بیرست

گریمان تر-دهم و لوسمست سه بیاست فات از به بنی ما ندم در در در در کرمی ید اینرفت کوید در اتولیت تولیهان سده بخد ان اه صلالی ژن دوست ما موزلطفت می موکن ارسی را دم و پوست سه

وهم وو و دسکنایدا زمه را پیمنتشر ایز آگو بیند فلاستی سید هم و دو در شدانشر فسف در نوله شاه بی گویدسده رفیق و زاویاران مساخری دم و د و دسیاییال معاشر -

سافرده ودود واینان هاشر. و ما عقد معنیم باه رخاین دیاز دامشال ای وشه و زناند انبای قرسنت ست ظاهرانفظ ترکیست اشرف کو بدسه م کسنیرونظر بازی کرد خسته عینک و دما غیر برده ادب ده محتور درامی کسیم دل سقائم مقام شود و نودن کسی ساستون در تعرفیت قلیان کو برسه مشابه زمیری تورند در استون در دوخ دراکید میشن دا مین اقدی ست حالت نرع دازخو دراکید میشن دا مین اقدی ست و مکش مین کاف تا ازی شفید که داه دیگری نفر بخوا ند و مکش مین می کاف تا ازی شفید که داه دیگری نفر بخوا ند

ریکش توایم باما آبتگ ساز حبنت دیمعنی طلق سراییده نیزگفته اند و ندال ایستگ که مدل حالتی که درخرد دن طفام همرسی بسب کی مدن سنگ بیره زیرد ندان تافیر کو پیرسه تا در نفیدید دل شوق آنونا صداشد به دندان زنتگرا مد بر سنگ ناضیار اله

و نهاله و اشتن ازعقد بهاشتن جیزی داین رمیل نفرن سنون فرد نصص کاشی کو بدسه میا تال زسر زرد باله دارشیم ادائین ۴ کددود ۴ ه بها راای مجد به نبا از دارد و نداک در در موسیم هارسیم بسید سیدت که نفال ندان ساخته در موسیقا رنصب کنند و میشیر دیگ ک در دباش از جمیت خوشنائی طغرا کو بدسه بدورینی قانون فریم به این میراند

و ندان نشیدن مشیره میمیندن د ندان ناتبرگوید مه برگریز بلید بر زمنون شنتن م دندان کیش و دند مسواک میش -

و و ندان محرف گزاشت میزرمین می اردهار وصد تنی میگریدسه از حرف زدن طفل چی بزرد طرق رهیست کرساز د کهروندان حرف به کیسترت از بن برتر گفتیم تربه امنی و ندان گذاشتن برمرح می بدواز پای باعی

ستفاد مینود که دندان گذشتن مینی عاجز سندن است. دنگر دنید و گیرمهانی آن در نفات قدیم رنوشته مشد زلالی گوید سن در جنون دیوانه را دنیکی سراست ۴ فاز برشید به را سنگ سرا ست ۶ دبا قر کاشی کو پیرسه در حیون عاشقی ایر آ را دنگی سرا ست ۶ دبا قر کاشی کو پیرسه در حیون عاشقی ایر آ ظام را دیواند را دیکی سبل ست شافل میدن از عالم دیوانه را برد کی سبل ست ،

ون سيفية دال ونون مشدوشهو كريدي الملق تب سياليك از بن سيف اركتاب المي الوي المراس وقف سال براسر جمهادن عمائه واز قاموس بهم بهر سنفا دميشود كه لوي از خرست م و ندال شير سيال فسب كذنه ونيزه نمال لفيف كه بنوز مز تيزيا بيران ورو بان فسب كذنه ونيزه نمال لفيف كه بنوز مز تيزياً وندال مين ديوسي المي يو در نوادي التالي المراس المي يا المراس المي يا المراس المركب المركب المركب المراس المركب المراس المركب المرك

ایدانشا داسدنهای و در این از در در این از مردن خدیرگشن د ندان مجروت خود کرد اشنی ماز مردن خدیر کشیر از در در این ا منگریمان جرام میگر ادی جوی فلم برحروت خود در ندان جرام ه وشی رو در این ماه است کردن و شبیر کردن بقیامت کاری می باده بن دوش میزند -

داین از محاوره دا ان به شیق پرسند ووسعارو سين المرادت انتارود ميكي كالأزر الوس ديده شده باشدونفظ أشناه ورت درمنيدون كوينه وملوس يست كرور فارى النهرا مره إن وانطروهم ور فارى ساخرين فهرت دارداول كالغجند كوبندسه دم زخ پارزندآ ئیزنادرنظرمردم ازان دوست روست -دوشن شرب گزشته شده از مروز دآ زاشنیه وش - و شب و شیندنیز کویندتا شرکو پیسه بروش مکنده مکسوس برینیان پرشیده وثنین وسلی مآه رویان \_

وود جراغ منوى دخرزه نائيركو يرسه تا دود جراغ او انخوردى والالبلايدي تردى -

وووسطى منوعى ازرنگ جامه داين ازايل زيارتي ي

دوتيفير باري درولابت مرسوم سعاريابان بهرد دوست وتي كرفته كروان رسيا تجربينه بإلرازي كررهم إلى وكوي مستنا أثرورت لين ووق رتفنت كو يرس أران برد دارین سرفراری ما تا جرع کندد وتیفه بازی مدوان المسست ومجا زدوكاركردن موكاوتيد ازى واحروري من وصرًا أمره كذ إوّال معفل المقالة ..

ووثيا مراشخ وسكوان واود ماسه مراسه وروكى اى فدرت وقوت نيا برئا نيركو بيرسه المي دونيا باللي كردون كزامادش عبجروم تركتازي يكدربه

وويال ودبرابرواين دراكثر برنشاؤسي اطلاق شوده كاب بيغيران اشرف كوييه صطورة نازش رساكي اد بيرا وهرام كوة كلنيس د وبالاكرد فرا و مراء ووالى سكبراول دواوبالسنكشيد وولام سارسيد ففط سربرسيد يانوي في كدر روان درومط الأفاي كنيرو دران شهريها فان سيار فابيدوا بمفاريان فدوست تى كويد و داندى دافة رجا برا الداشمة كيخ وافرومت

ازعار صناباي عن بون بندوى دوالى ترهمس أمير

در ترسور ورز سيدوى دوالي آورده واصافت اسف وويدل في المرائل واعظاكو برسوب كرا يمينه يؤكى ربزار وعازلس وودي تخمط از

ووازو باريك كريزونهس درنشة رابيدومهبندئ كلينوانند سنيخ سعدى فرمابيد مة كمي دائكايت كننداز الوكر ملك بماري رشته كروش جود وک به ونیز دوک یکی از اورار ای اراتیم نابی و الاها الى تصديب المدروانان بالجريب را برو دست كردانه وثالب يحرنا سياخور وسيفي درلغز لعيبا البشيرا ب كويدسه اى خولن اندهم كه ساويزدم ازخلق چردو كم كهن ز غربر عم ودرجر خ درا كم دنتهاسيا -

وواكى - ياي معروف بيني دوادوين تصرف فارسان شاخرست دوران ويراني فيوداشرت كوريسه باده درتم كهتريين كرود دواعى فيتودم وختر دربير بحوان شداوياني ميشورى أكركو بزيدورين ببيتا حكال ستذربياي كياشد كربسية بجيراقيان قافيه وببالئ ستروكو بمازما ورفان بيتينة إسياك بماسك عروشا الدوامسته

وول في مياسه وزم ملاقا ديرين قبياس كيب لا تمينير كويراع فا كافردكل رعن براد ولا يظرون وجاس لمكوررا درولا ببت بموعة كالوشندي اكثراك الكسامرد ميراست و درين كام بهار عامه دولاي در راستا ويظ وتنييف بيشتم ويوج وي راسية سين فالعر يكدارا براك سيرو خاص مروظ بهوائي مك بهدين الترب أن مردى كد تراكهم كرفته السريني كم إزب ووتى يوش كل

الإياسات، وو الدل معرومه وكذا بإزغل ما فتن الترديم أربي ورادم من اسبيات بردازيس اناتها كريتواندندك مفرال ازطعتداش احرروالمرتدم وبريية ياس ويرك - Chorne

أش برخرك اسرايدا وبإيانهان دوقرستا فيمشر الأنيسة ووي قرب ما في وارو يقيمة ان وسلون راى مل وفوقاني درونا سفكو بزرك شخص بادكر سياسكم تدرونوا حرفها مسي رنحين أمير كيو مدوان ازال رزمان سريقيق

هرورة والمسيني خالوا و ه دُوراغي الرَّجراع حالتُ دويكا ومركبا أيدوور ويتفيم نيزكت رواين اكنزركم بدوستان است والم ولاسيص منيزياك وحمياكم ويديد المست دودول برنك ولفين ورسيني مرس تأكره بياس فأشتوا وسيتحرجا تان وده ا والرحالي إذ الركي فسيت

وولاسيكرواني - ال ديكران تجارت كردن و عداششن سرمايه كال شالورطراني كوررسه الحكير لرية دار دورد کان ما تا حرد و لامیه اگرد اِل شیخراست بودنیرز اشرف أكه بميهم وعد زامدازني الكي دولاب كرداني نند ورو اللا المارو يويدافت وقالبيد والم آن زرار دانشرفت كويرس فنجه يجاطلس بوسارزان الب بيكنى كو دير فاقتن ابنها خالو دارى در سن وجر شاع مي كري محمد رع بلراي بلاده الماكل بن در وه شروه كار يفتح يم كبي كركا دمرد وبياركنده اب الرحاور ووانا بان يحقيق يوست

و دور يا ني مراط جيزي فنتن له دسيريت خور تاسيد نرون شفانی **کو بیرے** مانیز او برستان دریخ اكرائع ناجيوس دونياني زوديور

ويري خوافي- الان ورعوى جيانكها والى زبالى ب

و پرمبر وز ای عبیدنظاره و تماشاطفز آگو پرسیری سن النام ورخريك سدة وسيسم لمال سردكر وريد المروق المالي الفاعر المالية وفارسيان جني طلق ربا مدامنعال كالدرنا فيركد يدره والمصالكة والمعالية المراس والمراسين مستحدة والمستديدة الموقفة

میکره قافل رفتیم در بارسین به فروز برای از دیرا وظاهرایان اروز وشب در کیدگر میداشرف معید کو ریسه ی ناید شراری مارک گرامیجی می مجود بیای شب فروزاز شراری مارک ساختن به بردنده و تامل نظر کردن طالب آلی کو ریسه در یره نازک ساز آنگر درس فران

عادی املی تو مدره دیده مارد سمار امار در طرح این این افزار تا بدانی صاحب بیشرب کورشیا و کسیدت -و بیرنی کرون سبای مردف: بمعنی دیدن میرشمانی از کرد و بازش ان این از در می کورد سده ابشد به به به میرش و پانی از کرد و بازش بیان در شدید و در استان و را بندر شود و -

as Illude

And benever I have !

راه اراه - جار کربیاره یاخطوط ازگین داشتهاشد سلیمکو پرسه درط بق شوق آسالش نی یا پذشش م جا مرد مردمسا قرکر نبارشدرا ه را ۵-را مستون کی بیمنی نورینده که تماست در میخوب باشد و نیزک اید اگر د یازت و ارجها کر از بخرکر و نعقیر دول

راه فقل بودل سنى بندبودن داه تاشركورده ادره ما شركورده ما درست بحدر دوم دراده ما دره ما تاشركوردم

راصی بود ای منبل ای چیز و از قل ای چیز مرا دوم بفظ از منی برود محمد سی اول خربت دارد دوم راضی از داده می شیخ در است کردم در این سازن باله نی شیده منظیم ندی سی بخی م بخری و دارد دی بور کرشی دارد دسی ما بین کومیشان شوید مالو و و گیز است و ایم شیخ می واقعت بردود ا فر و دم بدا کر افظ در انامهمای محقی واقعت بردود از است از عالی فاره و فار او تقیق آن در دفات تا

وسنديم ورفارى مروينس عالري تناابي ع

المكايى بى نطالبى نېزار در سېدا نكر در تين بيت الليم الرو چېدفاعل د ايانست كره يغېرت د و د د و او ين عالمب ت الجينترت الدين على شفاني كفته سه تو با ك اصفيمان جينفائ بيندليب شد د مينزرين د ياريس جگيل

راهٔ رودلی ماریانسکالیهادارای بیدی درراه آینده در ونده را دنند دسیدگر میده کخشد منزل یکام فرش این آواره را بودید مارزله شاوراه من کی یکام فرش این آواره را بودید کارزله شاوراه

را و خوا بهره کسی راه در داد کلام اسا کاه ستفاد میشود در در تشریسه دالدین داقه ماده تواید و در هشره وخال از تازکی سرمی میانی کورد سه جاد کافراریده اند بای شوقی برق را به دست کوتا ه در امرام رجا عمان گرد د از دخال کار خواید شده در در در از میا است نسست

ر فیم نسبی ای در ایم زمین نزد دن اول تهمری اد دوه من نامی ایرین مزیز رایع زیری از تساط منی نه مجاریا سیدر ماعی ایدوسوارسی ما مه

المراجعة المروات معاكرون في داال مين موطنرا من مدره المنهم مراهم وجمعت إلى وبرووي مروع ولم والمراك بيموري ال وبركند-

ه در کرد این - لوقی د الهرود شدند زیست فی کرد دایم آنفاعی سردن افز در خاکوری - ۱۵ واک اکر خاطرات به فیکر میکن د که میکرد د باریست کرشد میزیس می کرد کشار -

بلاك وتخريك ول الزاكو بوسمين الم

ازگل در کیان حیران کوئی فاری بھی براستند ۔ وس باز مان سال ارك الري كري الشركيوب ابنهاى للبندوريين فكركتند ديران البراته اوج سادنها باليندا فواع بازبها معطيب كفنده أزادار بالزنيز كريردد مبتدى خطيافق لوائد الاى مبتدى والتداري لوبيده وطربر خيطول الربس بالرسي المري أنبات بودر بندرله بالنش وروه ومحقى ما مدكره رعامه نسخ دبواك التاع مذكور موع اول من مدكور من والمعددة الانتها فاحنى مندني الدوز ل حرياه المامان فلا تناس مفاعلن فعلانسي ووزاي هرع ومرمفاعل فعلواتن مقاعلن فعلا تن كمكين بيراد الأيكرية بين بحياره دربن يملكه فينتا ده اشادال البي دمال را ينزور بي مجرع يا محمد المودق فقده التام بزركان راعظا بدائ طا

مدهد معملين ودال موكران الرصية الكرميد مهر بيدن افركوريد كردفر بادفيكالي بال عشق إدرار سرى داد بالهم رسري لدد ين رسر علك عيارنسين ازكاروال منبس للمدونليره درباردراك أشوار وسائذه بإفت لشروا كميطالها سيطني ورشائهما الكميم وي منظوهماً ورده استال دارد كريموانتي روز هره وريار بادشارا بهدا ورده باشدار عالم با مدور تراكس المراق است والانفاق لفذاب ويرسد والإعطر وطورتاريخ اولى الديم فيمرامس أرهمطليات الدوكايرة ركودة مكان بېزىربارشىرد رعبارىي فارسى خۇدار نارىيى تارىكىيىت وگر بانغد براسي آور دن الفياز انه يمري سواي آخي در درافات وتمركنات را المراكان والمال والمراكان والمراكان المراكان

الفائي كويده ورية كالمرج ورثى كالمارة منافي

The collection of the collection of

معدد افلان فار السلم عن كرد اليه المستد

مرموز على المناس من برين المساهم ووثال استاد است دوی از نشر این کورد و دیان بدن مثال في المرقط اسي التي يدوري والا ابن اساده اسميده والمام فائ بتالي كويرس جرى كري روريكرواليواريم والدارية رساتهال تأسه وكرات المسائن برود شرك شفاى كوميد صوريا فدرياق ارديري برزبان برگر کوکتار سیش-رسما سيراي مسي يعرود في زاين في تمريكارد. المعلمة المحمد المرام ا يزرجوا الي مقدل والكرفر والدرب وكركو يدووهيد كوريس مجدي يزازاي فالكريه للمسيكم فانتذاؤه رسيه ٥٠ وعمرا درسياران أنك الأكامية سورور عالم مروسير سال ألم درسية فاعلى دائل - how the form of the times المستقديد المالية كوينيد درفارى وبندى كيمركو بيسه مرريت وت الميست كراز بإبر آداره مندين عرامة برواي ابن مبهم الركا السياحة في قرام تلك ورسية المريث وارد برفقيرا رزو مزز تعقق نيست ودر فارسي الدهوا بالمورية والإفاق المالان المالان دارد د ۵ كمرش را لبيم زنگ بگيرشو اخبر مايش وشته ماريك رفين المرادي المرادي المراسا الراسية النهاوه فلم كالتي كريد مناسية وبالكاتية ور وشوابيجان ومكنن ورز ندكئ غلص بخاك كرملاخرورا (d) is the poly as the line into the في كرون ارشيطالي-

در میا مالن جنوان از نسبگر گروم شبسته و سمیدندا<sup>نهی خ</sup>ار عببوز د المردريا سيطيؤلن سيرود وقن جراع فالوش شدل الط والويرسية سيع وصيت ولم ازخود مرووسشا ممفران اين بيرا فسيست كالرفين فوراكاه المفرز كالواذي ونسائ والمثق ولا تمثل ت مع بيتر لا المشكر السادة المراق م المتارات المراق المادي ريباكر وكركم وياركرون لسكري تريمة يحافوا بدوق الاستقراط ليمية وملى مدار باطوات الدارهيدي كريده وجزاف الك of the state of the state العلوم كرومس عبر المنافات كردمركر ويون وتعيد كر ميرسد ٥ سروم أروم وسرف كرنشنوى الديوي الماس without of coing of good fills مؤد مرج بردي مردوس عمرورة مقال دوم الافق كويدسه بدلين كميد مسرميه علوا النازليدة الرفائدة - 13 1/3 ( 14 ( 5 × 10 ) 50 EC 05,000,71632 COLLEGE Shindling Hills Hedrice va-وقص وقدا بالان بادوي ميدانيد 13/20 (5/2) ورفي دا ماك بريد المان المريد ( Lank & Joyce ) 1600 ( 2) Land ورفيقة والمراجع والأروع بميميل مستام ويوان وكرهال ر د انارگر ماکر د ان جمع است Signification of the significant - १८०५५०) जी असी असून होते he chalchalough but رقش فاردريا فليدائ فاردريا لليكويده

بانترج الكوزين دومبت ظاهرابش واسماعلم رتكسيسيت مسين علكنايه ازرنك بإيمارة ظاركا صائب کو پرسه ای دای برنظاره گیان گردرین ب مبردرت يسبت كل اعنبا رائدا ميث سياهتي رنگ لبت افتاد است عنارصبي زار دُئي شبا دُار سكين الزين ابيات بمبنى بطلق بإيرا أيعلوم ميشور وفطايرا عارست -رئاكستى باي صررى دى دارى بودك تك خالص گويدسه ونكي برنگر ايني رنگراني و ناشار تر ميست م

دستان رام میند برگرنگ، دیده ایم -رنگر مه از رو سین کمشید دری - نجالت بینانگه از ماد د

ر المساحر كسان المساحة فارى وكاد تازى و فوقانی بالف کشیده و بای موحده رکی کریدک بران كالمعلوص شودشل رنك سياه ومسردات وطوسل تركوبر سه روزسیاه برد فالوده دا بیست به عمون ترسی ساده ازین درگرسا تاب ۔

كياد درور فقن نسبت بن فاشاك رائد المائل الشفادار فالمترين والمتيار

راك المسارية ي كارا ورول يني اروني ون كارد حيداً ويدسه بيتوكلسريع وتبيل المتن بي أفي رفك

روا في ريشخ ونون بيا ريده ارعي الول يومقي ساتح يرمه

روغري قارماليدل - توشا مرون وفريادن

مرور بوا وحرون برودي وميز جامركم بالاي دوندكما أزا ابره كو تبدوج اسهاكين رااسترومندان در در ايراد ك كراشت ونير منى كول وطرز في عنى تايير كو يد سيسه

وأسها تختري عرجا رساقكررن المكرر

-6201 Jre-2810 Tece6-

قائمت زاداقص رواني دارد ع كردن زمول در - 500 19 (5)0

ايل زيال بيته قريد

زدوست ناله عاشق بهبن شركاريت فميست مهصر ميشالم إيدل ילונופנוננ -روكى كارورخ كارطوت فرساقاش كردر ببشيدن

وانتعال بالاياشداول ثبه ورستناد وح الثيركويد ماوخ اختر برروشناس مرديم عبره خي خال ديكرن در خ

روی گرفتن از کسی درروی کسی گرفتن -مجهد باشدن وبروه برروي كرفتن از بترمع ويها ما نبركويد مهين دومعتي سه المركر فت از ما الروي دلكشارا و ال گرفت دل را گرفیت روسه مارا مه ولیمنی کویشک ک ر ومی کسید گرفتن میمنی ساکت گردائیدان دارروال بازداشتن س

روالي-بروترانى برامرن حاجت دكابي براوردن نير استعال بن لفظ تمعنی امید د کام نز دیک منت بینا کارگریم ماجست وكام است مكر در نوزاليركه بالفظام بدنيز ديره الله من وراش من سار دوني كرعا نيري برواندا الميارطيل رواسيم معددة

روى دل ديرات سالنفات وأور الركسية وبالركود سلی وید ۱۹۰۸ در در ایسار خواری دیم از بهدوی دل د از کینے مرکز فیمخواج میں بروی دل۔

الدواسفيد رسطالهم رود ولتمن شفيع الركو يرسه رويفيداي نيست ووافخانذا يامرإ مبهست روى برنداز بهمالم راتيا بينيترع ادابل زيان تبيتني رسيده-

روزى التيال وروان سكر ران رون اين ين الزهد بالفترسه روزي بهرارغ بشب يي أرم عنافود فلك زيده ميدار دبيرون بالبكر در بيالمين حفية في ود اسمت ودرفيفي عام روز بشب وتنسب بروزرا وردنست علال بركويدس بهده بدار مروماه ورفي فلك روزی شربه اوشی برد. زا وردی به روزی شهراشتری مهام به گریسه رو تکرراشتن از

صافت درد نان سلك بي عبد يوشيرن الأزير عمل كالمرك

عنان اختيار برست أورون وأبدل جبلية المركد يرسم يون يدست أيرعناهم ازرك مغواب عن بالمركب معمون بمضمار

رهم أروى مدرم خوروه وحريدكو بيرس المتند حبد سيام بديكان نوتالى دورى بابال اسكار مرددة موى باباليات شارة-بل مشيدرك منال برآوردن الهوري كوررسه رس نوروزى أدفن كرشرر قرواش فبكفتا فلليدر رمج ارباسه وفن دق صائب كويرسة قرسيا فربان ربخ الربك أوردع رشن ورعف كمرلاغ شود.

رنگسه جمتیا یی رونگی مذیر مائل مزروی شل رنگ جمتاب طغرا درصفه شاكدوگر برسده تقم با ده گریتور دا آن تخاری بود وكك بهتابين برقرار

للبن فبثن مخزخرفتارئ مليم كويدس عطوه رازلورنبايد يون بالين مرود عادارا رسنا باليكر الحين اسروري تنكم في كرينوي زوهما آن كيب ت ازرازي المنافق الل بهرخي بود تا شركو يرسه تلك كردستاسي وصالياتك

يَّكُونُ الراب لبيانية إن مهوش رَيَّكُ تُعكر رُنگ طلاقی مرتک زر دخل طلاین سنگ راجیج اشادا بيرقد ماجيئتا فربن سيست برئك عاشتي داده المخالف شعراى سندى زبان كرز كريعشوى را بعال أنشيب ينود والد البيك كليحس نايتركه بهندرة الره رنگه يعضون راطلا في فته وقالى زغراب اليست وينالك كويده ١٥٥ ن رنگ طلاي خط شكين فوابرع برواكل فريت باريان مت

ر الكسكرول مين فارتكين كردن دك اي و الديد برفاك أبيات فنفق التيكيميانسة اليح مروان بني بأون ل

كالروار أسيه رفيتري مناي كار أوكر أتنن وفكر كارتاره منودل فالقر كويده ازتكر بيوش دار در وزاب الهائية عمافي المحارث الأدراب الخيت الفكا براسك ماري بوشي كرهم المع ورمر ما كاكسى فا فركر ديك الجوى برأسها فركيت عاغلسها السسنة لمعنى فرييبادك

والمدوري سائد رايز بارئيستان ووارد المراكة كالربيت ما دوارد ويناتون ربرين فياس روانداهتن غص كالثي كويرس يتواقيهم وررسا كيزرش بركريت إز ناره مال روكن - و رونافتن نيزين ي المائي المواسد الم رو دادل يتورسيت دسين تويدر د بول ورور يز برنبعتي صائب كويرسه لاله وكل فوك كندريس بنى المريك الايران بدعادى وذاك رالاعراب رخوا في الميني من إنه المرود المرود من الناري كروم خوار فالمامنة كم وربريد في الحراد في بني عنية في وركمية وربيت والمراكزي كالاند فالى شنتو كرشتري منيان وأشتار ولفظ قرار وادكا ال الست معضط مراشنا وشاخته شده .. روا تداخنن عرال كردن نيز وباه درتل وارد شابعين فاني سين دام ممضوح بي كارش خاطرغوا واست روازساك بالراسي وأنفري- بي ودود دبيني روى ناره دائمنن مينېرېددىست درنظراب مرو بالفريد من بداد ترسيده ورنگ شكستدان لفت

ستوداً مئینه رومار دی زرد ع رورح آوتنیا سیای مهارنوی از دار و سیمشیم تاتیکوید سه از گردرش که خضائیدی عرست ماشد کورهٔ روح توتیا دیدهٔ س

روز كارسيدائ مجيشهورت وسفى إلى دبائ في

بنوانندمرون دمبی اوری پخش و کدران نیزاشرف کویدسه روزگا راشرف اگرای دهنیم این بنگامه استا شکوه بچامردم از بی روزگاری میکنند -روی دری شور دل فرسی، نوردن و نیزطانچ مؤردن انترف کو رسه پوسف از برای انوان بخردی میدم ساده ده ان روسه دسی از برای انوان

رويم برك ميشمورواك الزعم مورت واردعتي منود متدى شيراً مده تنا مي مرز افلي ساي كو يرسه يم أغوش اسمت یا دان قدور صار در خاکم ای انتفای داز نرو وكل زيراكي ببرام ورمهيورت درير مبت شيخهوي سهادال دريطان طعش خلاف شيدت وراغ الدويرد درية ورواني فرسي المجار الودحيا فكرد رشرح كمشاك وعنيره نوشته ام وترقيقت حورممول باسند ليكن بمتغدى بودل اين بأب نبيلي فراست وارده فلوم شبيت كمرببتن مرادف الميدي بمندن سعا اغراث روشن كرول معروت ديا دكرون كليركويدس زو درفت آن کراز امرارههای آگهشد و از وکمبتال دهم سبق روتن كرويابين زين دريا ونت مينز وكريسوا و روشن كرد ك معنى إدكرون سواد ونوشته كتاب باستد مكين بمبنى ثنافتن حروث وخطوط فيرستعل مت-روه و موان تفصل كاتاب روه الشهدا برلمير رفة روز ما شوره كوالدشفاني كويد مكرب بيريفدا

کرده رسند عروف وانان کبرے نازند-روبروز مین ایر افقات باس روسے سی کون ویژم نزدن میر نجات گریرسه مری را چیشود کشته کسے ارسازی عوری مار اتو در نیجا بزیل ندازی -رواق بقات مرون کمبنی فالص وضاف نیزلین در کشب عربید بدین معنی دیده مذشده اگرچه در ماده این باب معنی دیده ند شده اگرچه بافت میشود وشنی گریرسه مذات و حشی واین درد و

نگرگسانی و تنت ترجیب کامیهٔ اوباد کار داش نکرد. دو مال بهیهٔ ای سیبر سیت کرزنان بررده ترجیخ دار باشد چنیدان دگابی دیمین چی برقع دوزند دان شیکه دار باشد دخا برشیم او نیز وانسست دحیه رکز پرسه بستد رو مال بسیر برشیم آن آزام جان به گشتهٔ آبوی در دن نجیم بر فطرت رو یاکسی سد دو ایزار کرزنان برسرار فراز ندیم بر فطرت گویدسه تیجکرده از میا بر رخ کقابی شیم دخیا رش میم کن دبیرایمن فانوس دو با کرفینبسش دا -

پر آگٹرہ مورون بریشان گردی، اسے فوت از کو برسے گرمم مرتعم دامای پریشان باضی دروزی ر زخسیسی براگندہ محدر جون وجرا-

رسی هاگریشخفید رطوف روئین دخیره در قالب بردوید گویدر من زنج رای رخینه کرمرا به او در مگرا درج حیرا جان از چودر کوزهٔ اسحام کراخمت شهرا بهجیز و شهره شهرساخت در میشن مها رسکنایه از آمزیشدن بها رشفانی کورید خوش است گلشن دکل درگرفه بای امید به دی جیزو د کوز و داین بها رمیریزد -

رم و المفراه ف - برای تبدر بزیای کددر برید از از ده مقر افن در بنت علی یک گویداین از مذکرهٔ تعبار از کا قامی کشته سه ببراین می ریزهٔ مقراهن تبای ست مه کزروزاز ل برفتر من تو برید ند-

ر برش مینی بینی بیشش باشه مند بری کواسوانش در مزکرهٔ لصبه را بادی مسطور ست مدد پره امر کوم بریابان رسیت از مهلوس انتماک شام درائم ریزش از بالاست دریام کند -

رفتی گا کو - بیا معروت خام طبع وطبع خام که کارتا کشرانفرف کویده مینو د زین حرص اندردد دیگریش کادگار خوش افرد لریزگرم رکش کادیم کمطلق تشایز سلیه کویدسه بادشاه خوبر ویانست میندان دوزنسیدیخ سرونمشاه چن گرمیش او زانوزنند زار نالی سبزن ولام صغیصت و عاجز نالی دسیدگریده سیدازین در که ی جانان زارنالی سکیم با ازدل محنت نکویان رسم را در دیده امه

تکویان رسی را دز دیده اسم ترامل مدسینی بای موصده نام تهری و نیزرهامی ز نغرجیانی دازش شاشط و این نفظ عربست و درا قال قرار ع میان در مهروت و این نفظ عربست و درا قال حیج السین وانچه در مهروستان سمت پیش میراه بها وزاغ ولایت پیم سرخ دار در بای کوید میرای بهرا داسلیم از بر فائیراسی کل بواشک بوشی کوشه کمان شهرت دارد -میکزیره و را را کران سی گوشت کمان شهرت دارد -از ی وازری شهر دو این السین کوشت کمان شهرت دارد -از ی وازری شهر دو این السین کرمون کوشت ار ا

شریا ل محتر و ار در بات که کلام کن در داشته باشدو معاصب فصاحمت و بلاغت بود وحید کرکی برسودران ساعت کراز وصف لس بشرین بود کانم نوره بارشیان معنود در رسم اراد

زانوسته كفتال

معزد ارسی محی یادا تم می در در زیان آن دیان ترم برزی ای در استن میکند تو د تا سید بردن قاصی تر مجاری که در تذکرهٔ نصر آبادی مرکور است که برسه مجاعته دکترکس بوعده است ای کل بخیار تران ای در تززیان دارسی م

زیان با دی میدادی میداد دی گفتن با کردرده بخود بوروی میداشت زرنسک می توجه بوشا مذیا مرزاهشته کندر زیان بازی م

دیان دادی تعلیم کردن دیک میزی دردن ای سرقندی کو برسه سریت بوئشترین نهان کرکشتری

رمن مدان توکیه همی مرازیان داد ندر و و فن میمودن دموارد استال پن مین از مین ست ا مثل تینی زدن وسا غرندن و تفاقل بلزدر دن و تشکیر ندن وغیر با داین میمهم استمالات را اصاحب به ارتبیم که ارتفاههان فقیر آرز و است. در نواد را لمصا در سه با نشیم که ارتفاههان به تررشیج خوش که ما فوق اکثر نیست جمع موده و واکتر کهازات نیست که در در اردن دیریون نیزا مده دیم بین دویم بر چرد کردست نورست که در مهان دو ارزه رایشهٔ در بری ندیم بر چرد کردست بود از کل دار

تهد منتی اللق القد توادی مواده شد الماده الم الماده المرات المراق المرا

تر را به قیمی ای افتی سیای ای المدور فی الی شیمار در اهبت خوری خام اراحاتی نام با مزیره ای بود یا بفرانی رستای با بافت ای فرامی کاشی کو برسه مهراسیان نهای رستی به می با شدر مهرا این جامدر در لاف سات را نمی رشی به تر رسی همی به ساز برای میوز اور اخروه نکرده باشی رشهرت گوید ساز در می اعتبار با در از در به ولیبیران افر و در افتار قابی

درین گیا و گیا بی سند کیا راکسیر این آبرواین از ایل زبان بعقیق رسیده - دیده شد-رئیسیان با زیب بهان رسن با زنسانگه پرسه دلم رئید در زنار کدر شده است له رئیبهان بازی اهلید کرزشده رسمت

اسیان ما سیکسی مافتن میمان رس میدلید کسی تافقی مادای دان تیفین برستند لسی ان وقتر مربیاتی دیدان جرد فتر مندند نامیر کوید

المهرة الن و و قر سربها في كه بدان جله د فير سنبد ند نا فير كو يد من منر در بركر د خود سربها ب بيها من رط كمن روحدت اوليها رفتر سنند -

السياكن نار مكرون مشفايا فتن از بيارى صعابين ازال زيان تيفيق رسيده-

المهال واول ما كالياز فرصت دادل أوهني دواندك

ار در المراد المراد من مراد برای در ناحن المرا در ار شودازا د برد بهبندی از اکورگویی شمن ناشر که بیرست شکل که دلی زده اذبیت نرسا مدخ یا رسی که برافتری زیجهان ایش باناحن از شفید را شرات میمنی راشه دوا شرای شور رسته در وگرم این وازنجل شهر برخورد ای به را بده جهر تو رسته در وگرم ارش سفید را میمرود می در نیس و جمر که ایرا باب بزرگویید ارش سفیدی که بیرست برنا از وشنای دوزم نسب به جوان ا

034/19/10

قر میرو اردور در در در الب در در در اینده دو در اینده دو در بر گوینده تر مره در در در الب با واو زاینده در کدتا سی سیجگوییسه عشق آیرواز در در در می سرامشری به بطه میشد ارده و از قهری ساحش به از برعزه احراد فره در د نهرسی ساخت

ر گرک دول را بودل و رفتن اورا دوم بنی آنادشان خواه دیگری کردن دختاد نمودن او را دوم بنی آنادشان با ردیگری بنیانکیشا عرکو پیرسه رنگ درخ کل را بودزنگ از دل کن زمیلیم کو بیسه نامهن از تومراکر دعم از سین رود مه در تاشای توزنگ در دل آئیته سرود مه از میم در به بیداشت که اکثر در اطراف داس دگرییان جامه و کاه د عنبره دو در ندو مهندا تر اکورگویند و امن دگرییان جامه خوان ند تانیرگویرسه به حاشید رنگین نشو د نسخه در کاش می

چون کاری ساده که زنجیر ندار در ژبه گی له بسردن وزنگل نمیزی داد محفف آن و نیز مقام سر در به ناکه از نشتات ملاطع ایشوت میرسد در گی به سره به نسیدت که از شبه که وجیک دلیش با مخد ما دار به نشود در تخله با در شبیر گرزید به نشود در تخله با در شبیر رشها پدوسرندان در تخته شانگ که شب و نیزشفی گوید برشها پدوسرندان در تخته شانگ که شبت و نیزشفی گوید برشها پدوسرندان در تخته شانگ که شبت و نیزشفی گوید

و گار کردول محادث تازی ورادهارکنا بازخامون شدن در در اکست کردن از تهری از اهر براکر زنگر کرد بی آداز داکو بزرم بازگرگرشت داین از ایل زیان بنبیت

و من النادر كار نهايم و در النادري سر در المايت و من في النادر كار نهايم و در النادري و در النادريك و در المايت در در النادريك من و در النادريك و در النادريك و در من المنادريك و در منادريك و در من المنادريك و در منادريك و در منادري

ز و د له در سفایل دید د ن نبی سیاه ایمیا ساندر آمده دان را در مهامی گویتزرگشفیدی سیا کی دید ایل کندرشفانی گریمیده عشق اسوانی طلب شهرسته آنها شا میکندر که در میرافشاکر دان رازنهانی رو د لود-

لان مرات ورد و این دارا برسی که در دور داس وسراستین وگریهان دورند دمهندی دوری کو دند بدال محدم بهندی دوا دمجهول داک کازی که رنگ بدروی به دورنگ مرزاها کمب کو بدسه گرکشداز رفتهٔ جانهان و بیرامنیش بوا دنطافهٔ من رنگ گرداند بیامن کردنش بو دیر میروس کو بدسه از اله عشق بیامن کردنش بودرنگ بودرون کو بدسه از اله عشق مان دو بیراین دورنگ بودرون کو بدسه از اله عشق

زیری دیا جهوان ای ادباد موه شفه کاری مدراتر بنظام کیسر بری دگره بری موادی کمال فجیزی گویده دیر بری نامهٔ مجیزی زصت که دروی زلعت مهجرم زیر بری نامهٔ سیددار د-زیر با ایسی میشود کی ربیا میمرد دن دشین انتخصا زیر با ایسی میشود کی ربیا میمرد دن دشین انتخصا

را افرارا در دن نایترگوید سه به با ال شب کرده موا کراد کیری دکرید از فیانت سکینه این زیر با بی را از کیری در کا رسد کی به شرق می این و دف وجیم فاری اکافت عربی جها کد در نوات فدیم به انجام دادان تا نیرگوید مده زیج در نواج نوس به خوس سرانجام دادان تا نیرگوید مده زیج در نواج نوس به مناق ایم سین نواز مقا فات نهری ته به و دونیز مردم طوس به عقلی شهرت داری جها نیزی او داور و دور مالی ایام شهرت داری زمیم ساک کرفر خراسال که در رسالی ایام شهرت داری زمیم سین می فوادید

ژیم و هیچه با باسه فاری دباسه جمول و بیم فاری شادی کرزیرها مرسیدر میزان ترسیم کوری شفاف کو پیسه میشود در بیج دستارش بو کاری بازی سه فردار در در کا کمیسرام در نیجامخفف کلیم سرندن نیز دسید کو پیرسه در دستار کنبه دیم مداده بهای که که اور الو د نریم بیری که سال -

رسی و دول کن به ده داد و درمتا خران خاشه زولی گویدونها زخی برسی کا مره کمال خبندی کو پدرس کوی برا ندر نخزان بار به کزن زخی مردم به بود ه کهست ژوه هی بر کری نوشنده این وزنه مان برا از ار د بدکروی توکید گویدسه برمرکوی توکه زروم از بیم رقیب می کردگ

نيون . وفيح وسكون سانى وفرقا فى بوادرسيده

ونوال والمروف وآن لفظاع بى ست دنيز المغيك اوارى سهور درايران الزاكوريدة الإدار عنيك الأش موريعًا ود الوويارجيخ رااستا درمتولي-

درين أن عام فرانردانطوري ديد دهميسوك بچاق مرادزير چاق سه

فياده مسريمني رواكو ومغرور مياكدا زعاوره والكاتبين

م صلق حوره لي. فقيخ حادث إذ فاحت ميارسيره تورد صرب زبريلق بالثرك بالمسكالسيكم بالشيطية نستاما صافت ارحرص ويواعون برطيق جوك واق ارتومين مديما يخورك

## المتعدد ورسا المرافع

باغرطاق ابروى كسي تورون ويائي ورا بإدكسي ومشراب مورون لمبحركو ريسه أغركري نبغي زنجبر بخورهم كوسائز وجان ابرو- ليضمشين ومرائه وفقيمولف أنويد مه دل رياق ابردي اوي برئتي ميكن يج ك كبور ورسيال كعيمة في ميكن ريه

سامغري تخلص تناعير يركمها مرمولدي عامى علالية بودوكيقا إصابي الإليهنة سائرتنكون كرونس والمتخلف كالاولدي بستندسيان يسطور دروزكر باست فنيرتا ميروست كد مخست نیزگو میدانزگومایسه فتاده زامد خررابریست عامدس مراسمني بودساغرى بيشه غرافت واعسيه وعفريها وساعست كرتم ورعفرب باشد نافيركو بيرسسه ازتوكل زمدان فيسستناهرا بيروكمز ندع سأتنه عقرب عقرب ساعت الشد

الالكودل ومارغ مربذائ عبينوش بودك وماغ الز كؤيدس ورشوق وكال تووايم وباغ من سازمس يحث يواي توبيوسته دركدو دارهم-ساييسي رابه نيرزدن لحنايرانكال تنمنى تاثير كويد المقتم كولاتين بشرت الأكسارة المست المهم اجاكه ويدساية ارابه تيرزوس

سائد وسر سي كالمفتن فينساب رئسي شان وطيع وانقاد اورشران اشرف كوبيرسه درين كشن الإد تأخل تارش فأقرفيت بياز وسيعي بالبش بؤودت ماريها ، فرسشت وزنتيسين شهور درم شروعيق مال لهامنا قديميركذ سنساء ساق يريد يفقهم وسكون نوان وعيناندي فتتدح

جارياني كددرسند براسك فواسيدك موهنوسست بلنك يتركون وابن مردو نقط مندى الاصل است زبراكه درا برال وتوران ميست وليهنكو يذكرهالا وربعفن جابارواج بإفترولفظ نجد بتدى تألي مت وساق تي عيارت اردوسيدس مزكورطغراكو يريث شود بمنديج خراط جرث برسركا رعزيق خشك تخرساق تجديجوالل

ساقين وساعدين بردوسلاي كربراي عاظت دویا سے وسردودست بیشنداول زیالمرو و دفیت ازا زاك ديده شدكهاز ألين ساق شدندود وميا كريتركي فلاق ومهنده متان وسنامة كويندها كخرهمان وقارى طني يردى درسالكركارسته الدسينه نوستنه ساقين ساعدين ازوجو ومكل بازدوجيارا ميندازجيا تفاطراز اسيت

سال ورويرن -أنست كي سالهاي عرفود راكم ظام كندي ازشعاب تذكرة فصيرتا دكاكوبرسه تابکی ارسال وز د پرن توان بودن حوان عامنج بیری بروادرا دوازموسي مفيدر

سيك راهي - ياي دور كاهنموم سبي وكم وزني وتوركو مارسون الجوروزن مهاوسي وكرمورس الم خس وورسراسا رسكك راسماء

سپق هنتن - درس دادن دنسليم دادن طغر آگويد مای فلم زواستها د مردم جابلی است به کودک اراسیق از علمه نادانی بگو\_

سيون روزي كرواي ما وكردان سنى واين

تزديك ستائني وادروش كرون فليكورر مادور اكردامرار جبان أكرشد فواز واستان بردد مركر سبق

سيبهل بيزار فسبل بفظئ بيست راه وفارسيان بدوت ويبزى كدورراهم وت كذن عرداعلى الحفاوص چناكرازين ميت مسيافرف علهم ميشود من كنوسى عاضت ازخطب إه بشيره أست عاليت عاسياهم سبل توايات را وكستى تبيزى كرممروف فتخيص مازير بروقت وبرتهيج كرماش وابين يحمعني دوهم ستتفا ومثيود 

سيل عيري وردداسكال-مستعصرين بالنون بالكون كياشي كويدست رسكين يرجن بايم فرماء نيم ون شاعول اكتولى سبكيا-سيرشدك عن كفته بوفع أرك الجركفة مثد لليم گویده آی خوش اروز که آن سیب ذنن سیر شود ۴ مراید میگؤیمیت ای عمارشکن سنر شود-

سيرشدل محرت والشريحين كوني الوال اول مشورست د ومررا فمركو بدسه انفدرمایه ناندسستاریم يزراع كوني المبزرشود اختراب

ميريد مياى ومده دراؤي سياسه دسيده ونون مفتح معشوق مبررتك المغراكو برسه كي شود وتحبيب بون مېزىيە فرىيىرىن باگر كمرگا ەصنوبرا جن لاغ

سیم اره سباسه فارسی نوعی از سپرتانیر کو مرس برجاك كشريت مست مؤدار وصرتست ع بأشرسيرياه وليكن سيكييت -

ميل مينى حروفكرشهو رست ديميت منت كداظها رُقعمة فنه بمست برنعم البيدنيز آمره در نفيدورست بالفظ مهاون المؤكمال خجندي كويرسه عقل جيساز د بنادېزن بيدل سپاس پريسرة زادگان سنة شار المرسمندين الم

سستن ریمرونیخ و قانی ددال گرنتن د حیدگورد به درین بارگه بی گواه و سند که بودگرم بازار دا دوستر در سند ستاره جدول کرمراول چیزی در از چرب با آئن کرم طردار در برا سے کشیدن جره ال شرف کو بیست د نارسائی طابع تامر دنیا است کوست از ه ام بقال بیون ستاره ام بقلک بیون ستاره و مردول به

ستاره ندانشن مطابع خوبه نداشتن خلص کانتی گوید سه به فع پستی اقبال خوایش چاره نداره م<sup>یو</sup> برتبه یمهنم[ز اسان ستاره ندارم -

مشر او بیش میزید کرستر عورت بدان کنندسلیکوید سه پوگل بیزارت چاک گردارد گریا نام نازرسو ای چوا سند روشم نیست درمانی -

سی او نگری کرد ن دنتگرف داسیطلانوشتن و نوشهٔ مرتبدن آیات قرآنی موانق شخه مجاوندی کدکتایی در علی قرارت و آن کنامیراست ار نزین سعیداننزف گوید سه خوایم آن رخ را ززهش بوسیگلیدری تفهمصعف رضارهٔ اور اسجاوندی کفیهٔ و تا نیر کو پرسه ارسناگل گل شو دجون آن رخ مجرب سی نوشعف خوشخط رضاری

سجاده هرایی علی مازی کنکل محراب اشته باشداشون کو پرسه میکند در سوره طراه تراکز نقش پاله سرفندم سجاد و محرابیم افتاده است ب

سخن گرشر در عرف به بین سخنگو د شاعر تعمل ست دور مهل گرشتردن منی فرش کرد ن ست و مجاز بهن بهنا داد ن عن کراطراف و محال بسیار داشته باشد آمره لهندامس تالیرکو بیرست بری گرمیه غنگوست سخن گرزنسیت عهل یوی بسیار چینی دارد -

اسخدی بازیسکید در قرار بازی در قام داشته بارشد ناخیر گویرسه شده در جارم بخت بازی در قرار دلیری مهرده ها را با در راه اول باختر

مختت خورون كرتقديج ورنخ بسيار كشيدن لغزا

درالهامید اوشد است که درجها دننس برکه مسست بنیده سخنت خورده -

سخن چاد ماره مجیم فاری حدث مرزه دبدی دبات فی مینی خواد ماره کیم فاری حدث مرزه دبدی دبات و در جنانکه دروفت مرزه گفتن شفص میکویند می پیادے و در اسل چاوید ن مینی فالیدن ست و حید در صفت اره کویدس بدر بین در تیم امل نظر میسخم اسے چاویده آتی

چون مرحر سخن ژول مروزگفتن داین کمست اکترسخی بفتن است سلیم گویدسه عنق آمد دیاس کن ازعشق تبالی کا این رون کن تا بدر مرمغال بود -

سخن ماسک و آشکن مهدد تنها باکسه د استن کنایاز میزی گفتن کمیسے که ارا ده دیگیری متودن باشد سلم کوربر سه سلم گفتی و دارم نظره است سخته به محنیده گفت که بهدو زبان چیمبرد اند-

مسسم منظره وهم الأحرام وأست ودوادين استادان ازان شي نسست-

مسرور بدال نقیه تی گرم کرنا باز زیمیزه و بیفیا مراه مرادی باردکد در فارسی آیده بریع بیرطام رضیر آبادی صا تذکره گذیدسه گریه بای مسروز ابررا ناید کا رسیت به میشود از بارش با ران وے دیوارسست -مسروی براده رنوی از سروک کوناه قد باشد دید

سمرو بهاده سوی از سرد اکوناه دند باشد دیسید کوین سفانی سردکوناه صائب کویدسی شیم قدر مجلوهٔ بینای با ده است مهاین شوث حیثم قمری سرد سا ده است.

مسرا باسعودن دُنبی خلعت که عبارت از دستار و جامدونیم و با شد شهرت گریرسه بدامانم نباس فتن از سبکه می زبربربر بوشع ار تار دید دستان بنرشهرت دار سرا بایش نمویی در سند دستان بنرشهرت دار مسروش نمویی فرشته دستی اوازغیب که انهام باشه وحید در معراج گریرسه کرده در نبال سردش از ل به در مگرر و سرامین اور حل-

مرمه وال سرون دیجا زنمنی مظرین و کمرسلی کورده شکست رنگ بجای خارگلها را به که لاله اندویک مرازی مثراب ور د به میشم توام زبوش تهیدرست میکندان یک مرمردا ن شراب مراسسته میکند، سده از میمیم مست از با بجهان شراب به ماصلی سکیتی بهای مربر دالی شراب -

مسرو آول معرون دیزر باردن طلق و سردادای فیک خصوصاً و بی گرزیدان دیزر دان بیرستعل ست و بربین قباحی در استعال دین فقط بهدایشه و به انزاد در افسانه ا بین اسادان دراشها رخود کرده ایرسلی گویدسه نسینه در عاضفی ارا برغ سیم مرداب در و ایرانی کویدسه ارائی تا دار در ا درید و خدید بربیرم دادم و محروی می در با را گرفت با داری کوید داید و خدید در اه او در مربی می به نونهال خشار کردیدم دی بربیری معرف مرد در اه او سرمی می به نونهال خشار کردیدم دی بربیریم معرف می مرکد و این میلی در افتات کردن کمال نیم در کوید سام مرکز و این میلی در افتات کردن کمال نیم در کوید سادر سرخی داریم از دفت و ای در بات ادم با ذکر دفتیم

سر وروای کمینے دولت مفت برست آوردن و الا بیفیت افتری

سمر شربید اشدن به برست آمدن چیزس ناکاره چنازگری بر گفظ نیز دلالت دارد سعیدا شرف کو بدب چون دوش ن پارسیم برسید ما شد مناکاه رقبیب فنزیگر پیداشد به رفته کر پایک نگ کاسکادی زفم به کردست نقضا یک سرخر بپداشد به و آنکه سرخر بهبنی محل و نیز بمردن نوشته به پیاس منی بهیت گفته دارجو بسر افتار نافی این

نفط فاقل ما نده به مرزله من از باکسی رون افروری کوید مرزله من دارد مرزله منه فیرخاین قدراز چربر بینال فیم مراه اول ماه عبداله طبیت خان تنماکو بیرسی است میراه جون مراه است مها ززرد اخ دقت تنواه مینا بیران جون بنگام زاردالمنو راودن ماه کداد اکل اه بیانیم

وازهندل سراحة.

سر مدار بفت اول وسكون درم دفع ادبرهده و اليتال بعدازوفات سلطال الوسيدمها درخالت بن (فروستركی سیت بایم مایمده مربر سردر بادارد-

مسرك والرميميفائ كسركموهمات درا زمرودوا يجرونانك سناسيات ومراريان سرران والواكو بدره كي بنگ سرشناس بوددرسريداري بماكرانطره خديبره بندى مركشيد مرشيير سأضافت وسين مجرديا ومورسة تناق كربهزري

مرتهيري كازبرنج ماس دومانة البتيا روحوش سيازند وسيراز لعيه جمام كورره بوديول بطفست فيردب وبتان

مادرسرتر إوج درسندوستان تراستيره بان كوميد ر فلر ال ميزي رتنباكو در ان بركرده آنش گذانه وَظِيال مُنِين رميندي صِلْم كُويند وتحقيق أنست كه در فارسى طيروقليال معتى حقة است وسرطيم وسرقليان

وبركزيره فليال نوشة خطاس فاحش تنوره-

مرخ وسياه مشرات كنابيازماتم عاشوره جدر

مواتع ازبرآدى ليينا الاسرادي يك يمر كيرندنش كوش كررسا زميوان واسب وثبتر وطروكا وواستال النكرزر تافيركويد كأفترذاب وزنك مانتقا مزد ذكل كوش

وال مهر بالف مشيده وراى مهالقب طالفه ارسلان دجون نداس والرخودر الكيشتن دادن درطريق فيال مرسوم لود مودرابدين نام موسوم ساخت اندوايا ملطنت اوليأسوفاك مست مينا قدا زكتند تواريخ بوضورح كانخآ مريد والمالي مناع والمالي المالية كيارشوادر تزكر فعير ادى ورده مه بانك وسلكاش

سرستم إختلاط يعيبان اختلاط واين ازابل زبان

بعني مذكوروهماسب عجا زرشيدي كدستوليبان يوتي تتبر

مسررتهم ماليدل كنابيان فياره المرستيين ورهم كردن واين زال زبال يشبوت رسيره -

ماتم مزكورسياهي بوشنده وخود والحروح ميسالاندر مرح وياه عبارت زمرم دكورياشد وجوك اين ال لااكتر كاراوبانش واحلات بورمين كفنة ميشو دشفا فئ سيكرييه این محرم که میرسد فاکل در ایشود توشد دارسرخ وسیاه مرورات روان دورون مردراك شرت ع زا بدازاساك شرف باده كمتراج وروم روزة اران الماسيسية واسردراب

مرمر السول عميد الفع فين جريراليت كهركه آمزا درميج كمشدار نظرغا بهيا منود داين طابرا از خرافات الطلب ونيرنجات سمت والروداست از علم مندرال اشرف الوميسة انمين وسيندت ترا ازهو ستان باسراء أفسول فيبت كرده فمافضا ندك اسا سركه ارتفها مهاك شنان وسرائه مقا بمان سرمة اضوان غيبت وميندي أمر االوب الجن كويندر ترجم بسروشفاعلى رصناي على كويدسه نشان أب جيافز ۾ بيري اي مضرط کياست سرمه ازهيم انها لسَّتن ٤ وسُّنفيها أي الزُّكويدِسه ورسبيم س نيايم زا تبال أرا باختر تاهجتي من سرميه خفا-

معرقه على دها حب برأت وبواغرد وكرم بوش وتعلفته ا شرف گوید به میست انزن برسیان غن سرزندگا رُ ان چوشى روزگارم درسيد بېزى گذرشت ، وغلفركاشى نويرسه غيرلعب وشوخى ارسيي بران زبيزره سيست فيم بيادري بورستون اكرمرز نده نيست -مرخ وزرد شرك يفسل شنن وكابي بفط علت بريان أرندا شرحناكو يرسه كراز بااين سن رئاك بر درابتان روى ٧ باع كردد جون كل رعنار خرات مرخ وزر دم وتهامرخ شدك ارتجاب شرور كلام سيف از

سرا مرا ريفة بمزه وسكون نون سعطاف جنا بكيد الغارف فذير كزشمين ويزجام كرزان رمرا زازنت روباك وفقع النرف كوربهه وكزين كالداورس

الاعتروديروك

بوش ي ايرينين گفته-سرورم والمردم أتفنة دل ودماغ بينالج عاشق مردر

رو د والرف بخيري وسي درا مرن شفيعاى از وبدسه بركز مراببو سيحودان بوفانخواندع داغم

رُوشِيتُ كَما لِي - الحيربكان نوشة شود شأنام ازنده وغيرة س بيك رفيع كوبيسك كالوثن ابرد صرافنا عكرور باحصاحب كادمت مروست كال المنطبيل فال - بضمين دوهم و نول كن بغمريات موصده ولأم نام كالبست كرعل مقابودو منمان در نفظ فلمروكد سنتان -

سرتنونی- نفخ اول دسکون دوم رفته بارسوعده و نوفانی بواورسیده و تحتانی تجشانی رسیده حیله کری و دوفنوك ولفظ الولفوقاني بواورسيده در المل محمني مياك است چنا تا گویندفلانی در توی خاندنسند تراسب ای درمیان خانه نسب منی سریخو د کمتیده که در فکریوده ایند ومجا دمجني مذكورا مره فأنيركو برسي زمر يوني خورشيخ اركير مدام به بدرمت خود روكشف درسكتم دوس و المراد و الما ما ما ما ما ما مول وحفاري مودات در المراجع مي اسباكرم كردات انبركو بدرسه انسك رتك رضت يا ده سرجوش زوست المنظر كريسي وراك

رم لورل يمنى كبردركارسيدود ن وسيكنتن داین سرو و نشرت دارد در منی عاشق تدن نیز سلی کوریه ترزيكر سميه بالتنوشو سركرهم اوعه ورطرانق عشقتها زي صوات

لردل مراشكا اسد مكرد في بيرت وباشدك الشركوريس مروشد المكى مدارد دركستا كوباكسركل دراكم كروست -

رائع بون نوى ازباج كماز مردم كر در في

فضوص زنان ئویرنیان تینی مردامزامرا زارت دسی به مركوب عائيكم تفع باخدازعارات ديكروبرال شروت بود لهذا بشتاك بقابل فلعيسالة تدبراك وقتن فلعه نيز سركوب كونيدائرن كويرسه فغال ازجرخ دون يردرك بابنكمت عالى كالمرودون دريم باشكراك مركوب رامانم

مرخواب زول - راع از فزن سنى مرزا عكور ۵ در مخالف کر تراگفت کرسرخواب بزن خاگریوے کرت

می شود تامیم ان مرآ وردن منتل مانندندن میراز بار می اگریمان برآ وردن منتل مانندندن بديكري وأكدوعوى بمسري كردك كفنة خطاكرده صائب كويده بهان باستندكران ازمتوخ ببتيم ولع وهمالكر سوزن سرازیک جبیباعینی بردن آرد- ولددولسی صادف است ازیک گربیان سربرا ورده و پدیسیای لىاقى دىياض گرون مىنام

مرا زنشار میک کردن درسانیدن دراغ که رقابل سرگرانی که درخارعارض شود طالب املی کوید ٥ تا سرازنش تخريدسك ساخته المرجة فارست يدوهم مركريك تا رست.

وخط منرشق جنا تكثهرت داردؤ مبنى متسك وقباله بزليف أزمه عاصرين درنمهني تزورواشتن وأك ارتكت نتیج بود تا نیرگویدسه گل رابودا زیندگی ردی توسرخطاط بيون لالدكر برهيرة او داغ غلاى مست به ونيز مرزاهمان کوید سه میری منطقاز ادی از فلک صالب به که خود ز كالمهنان طوق در كلودارد ونيزاس مناكر بيه مقلش نتكب را دا ده شرندگى ئىپ عاشقان سرخطىندكى -مرهبين يفتح نوك وشين عجر ببارسيده ونوك بسرارو تا نیزگویدے در گفتنے کوس قوممل سوار بندیکل برتین قاقاياتو مهارشدا ونيركسيل سررا ونشيد دادمردم جيزي نوابدوكدان كمندوور يخااين بمهيان ترست وازلعمن تقات تفيق ت كداصطلاح الل قافله وكمحا وفت فيني ست جرارى درائجا دوطراق ست يحفل تثنى دوم

ترثيني كديد جل وكجاوه موارشو ند-مسروفته يعروف بست دنيز أنكه درشت ونسياني ومنى سرنوشت تافركويدسه روزت سردفتا فزوائ نبادان ميرسده طفل را بابكي ين شراز دوبيتان

سررشت دفرساني كازروى دفتر برأيروسدان ورلفظ وصنع بي نيراً زه نوشته خوا برث مانشاءا مدنوماً سركل رواي في كان تارى وتشد مدا مرجبك كرون تبروكله ومجرزون حبنك توج وأعرد المتدويز كنايه الامقابله ومراركي كرون كانتركو بيرسه ميثمان يار نگرواک شاخ ابردان خسر کارمز نند دوا بدی تلیش که معرضا سهدواقف واكاه وشغيه تانيركوريك حماميا نكاربودن سرنوشين سرمت وبسنتكن المئينهاز جوبرخط بيناني مزاجحتي خردار باش نيزاشرت كويدسه وتيخ شمنش خوروبر كاسيار تخواشد كويد

فلكسرساب بمركن يقنبركات نازى ابتداكنشره دركاري ل كويدك زجره بروه برافكن كمشر محلب دائه زروى حسن ببرطيع بوسيه سركن اله والعيد محدث مركل الواثمة اندواین آلی ندارد-

مسراز ضمول برأورول عبارت از فميدن مضمون ومجنين سرازرشته برنيا وردن تفهميدن تيزي است واین از این زبان قبتی رسیده-

مسورتماغ افكندل ودركردن سابى كازسوتن فيراسي رساور اصائب كويده وري المراس بحيثير ساركا في فكن في شريب سراين جاعبا-سرفاية يسنى مايد وعرفين تانيركو بديب صرفكرك برقانة الطفر كالبست اب جاريواروفك تبركام ونيزمير والتطوير سه فرض ويرانه اابن دل بوايد ماسسينوا من المهركو توسرخا زمامست

مروي رفان الماريم

لاسارعا برزات ناتركويرت كمعام مدادى بحوس باده پرسی عکیداربعاشق تگرفتی سردسی و فیزسیمین فالص كويرسة كرجيراز بإنتاده بودم كيب مروستي كفت داغ مرار

معر مراه کیمیکاری ولی کندورین وستان گویند و نولىندىگان كارراسر براه كاركوب و و كولعت اين را در كلام وعبارات اوستادان نديره برايح يريزع في رياية كردان كارى بالشركمنا يدار سرانجام مودان الشرف كوير مه مردست سرس بشرطی راه بالگرد پددرعاشتی سربراه مسركار بدونتي دارد كجي صاحب إبتام كاري مرزاحلال كويرهم وهدي الصحال كي سركار دريات ووم الكار منگام امتساس ببیزی ترخضی گویندا زراه بزرگی تناکل زمانها ونوكوالي حياكك ورستروستال نيرسقارت الرمث الثروت اكومد من سركار بدر بودى منينا يا المعنى شاكر ديينه ا ويرتبني اكترنبكون راداول تنعل مت وكاب مات نيزينا بخرشفاني كويدت ومست ودولست بنى مستانفاني زخوت رنی به بین کیسب درسر کار آوس رست سن در جدد مثان مركارها في راكوبندكيمينين بركندا زنواليران بوده در بركته أكرميندين ده داشة بالندواز زجر مجاسوانهاك معلوهم يثودكه ورولاميت بجم يزنميني أمده اسست ومعنى مكاسفيكر بركنه إكسار قوابع أن مات دور عادرة ابل زمان نقلًا ونتزأ ندمده اهماكرهيروره فالزوتواريخ سلاطين مندمرقوم مسرفيل لي يجيز فلان كل زديكن درران شام كويترفي اوعاسكييرسك داردوانال راك سرسايد ودرواقع ندارد وتبكله بإختياد مكيندوزهم يمكيند انفرن كويدسه بهمه صندل يحببين الزربين كيشاك فأسكبنا دردماناتيرشوت شان

المرطوق - يه اضافت جيزي كريس كنب رماز دادى وغیره رکمه کنند و بهندی کلس بغنج کان نازی لام کان مهارخوا نندوصید در تر لیب گتبه گویدیده زسرطوق کنید گردون رسی کی سرے که اور ایراندم رید

ىسرىرىيدە كىنا يدا زار لىس اىنرن گويدىسە دقىيب بلك وافياسر يرميره لود مهرا توسراره اني مكوس قال ا فتيل جريب كرول رجي كمودن فوقى كوبرسه ونت كسيكم بالبن دري جرب منيم لا يام اونا مرفيل اطرب كنيم بدوعن تجراع آشنان ديزم بدايحاه معتبل

الكل في يند ليت في مروش كاركم شده -مرقار ہا کی علم بخو دسری مکیز نسٹی بخو دگمال کارہا عده دارود این سرسه از زباندانی تحقیق بپوسته.

مرما رعلما وه سيني باركو يككر برسر إركاني باستد الركويرسه سيكه دارد خاطرم شوق سكيها رسهاش زندگانی پار سرمارست عقل کا ملم

سركرون باكسي ملوك وبرمواش كردن باكسي ملغ اكريد مه كاستى راميوان ديدك سبربترى غلم جون ببيران مشكرورباع توني سركن زبادينا كويرسه بون كرمي ارد باستيت يسرك ول روث رزاتش تنيش كرع بالك لفظ سكر بفتح سبن مهله وكاحت فارسى وراومه مام المرسية

مروشي - باصطلاح قلندران چربرتي طغرادرالهاي نوسنند سروسي فلم وبوست تخديده كاغذ حرولانيفك كردبيره وخن سبرون اضافت ابتراسي كلام و در الوليات بوده طعرًا لو مدرسه زور درسخن سرخي ميكرسون دفتاده

تقطه اش جول قطرة سنون -

رمانسو يتثمث يجيز كياز شدرت سرماضائع وتباة ثود واه نها تات مواه جيوانات طغر الويدسه مراسان كريخ بندس ملك رائه زمر ماسومقدر دي فلك رار مراسم- ببردوسين مرزا شاوسر جاس ازسرتا يا ييى كائنى گويدسە شەرپوسايش سرائىرمازار دۇ خاك فمريخيت بممريا زار

محت الورون مرور دن مرحت ورسال يتنفر فيدا شرف كوميرسه عددا زكفنت كرز يك تخت توأ

زمسرختي أخرسرخت مؤرده ونيزغتي مبني كستاخي وتريا البت وربمني سرختى كردن أمرهجي كالثى كوررس ر شمنیرش عدد ما گرخر بود - نیکر داین فارسر ختی از نو<sup>د</sup> مسركيري كاون فارسي بارسيده ورا ومهاولات معروفت كتشست كرباره تبدات ولاسيت بجول باكست فعوكما باساده روي مريبشو يرتمعي بمرسم المدادرا درجاس برده فعل شنيع كثرو حول سراورا كلي ميكيردد بكر فعل كور مكيت إبن فعل برسركري تنهرت كرفتة شفائي كوريب با وجداً فكرصد مركيري الأاحل فت وردة برسرتدان عال آل نامقي رسرود-

مرحاب رمفهم عمودت دنيزنام كوسى دربراكم رود خامة دراواى كالراشرف كويدسه شهنته يهو سوى كالى كزون رسرفاب فون عدوكل كند-مهرياني مسكون راء مهار دباس فارسي بالفريشير و دو تحتان التي محمد شراهي صفام ان در سجو كلاه ميرموريوس محفته سكانفت شخص كنفر داين زيئ لندرحيف وبنج الشكي ارتوبيك اسرالي في باروه ويرافي كفت كداين زيج كدكروفهكم

وى بر وحركره وا دم كاسك مسرسيركيز أثنتن سنبيشل ويكرب شرك ومفاقنا مسركمت كردف كرد ومطبل بإونشابان مي بستند وداوجوابان وعمررسيدگان كدور انجاميرسيرند بدادمور ميرسيد مرمعوزاي ما مرزشفيعاني الزكو يرمصري ماشريتم دسيده نياش سركمند

ممرواكردل معروف وربهكردن سردراتم وارعل زنان أرست بافر بترزى كويده فيهن دراغول ناله عنوغا ميكزر ، داغ مي بورشرميها ه وزخم سرداميك ير-سرنوقع فاريرل موقع سندن تفان كويرسه مبني بركس مرتو قع خارى ﴿ أَنْ مُظْرُكُ جَالَحُ دُكُّرُنْ مِنَالَهُ ازبن بب نظروري بوندوكرفاريدن لازم دستوري مردو

امت الري واول المسرد مغرور فاراكير

ومنداين ورافظ بإثاب ويح كذمتنت سرخ عيار أم عيا رسيت لليكويرسه روان كن از بای می کرزران رخ عیارس دکتار نیز سوارد ست د كروك بيتدمي رودك سندان درفنطور وبيايد سرقورج بابقاف بواورسيرة حيمار كلى سنندرونامني النشقي مبرتما بت كويدسه دعوى بتي عيرارلقبا بمت المخ سرقورح توالهي بسلامت باشدخ وليفت كرييرميلوامال ولاست قرص مستنهي تكامرار تدويا بم كتبكاتد مقيدسترن بطامرونوداراليم ديده ازما - ع ويديح كرور ملفة كفرك نبؤا ترشرك ازشرم توزنا رميدي سمعير الفترى مدير و الفتان الناسية كوريد معيا وزبيج مفيد تزكوكم باخطاسياه تودار دنمبتناك عبرحريت سقيدى كردن وسقيدى زدن عان قيد تندك اول قاسم دبواز كويرت ميست ماحبث فقرراة بهاني زالهمكندان رور فيدى ازصفاى خرقوام اودوم

ارجحا وره يتومث دسياره-مسقره روزي مضيافت ومهاني كردن دوستان در ميفة يامائي مبركب مقررسا زنرتا شركوليسه عشق زواع حكرسفره دوزي دارد بالتقر وررد تواسيد برهماني مائه و اليفتاكو بيس سيكرغ فنمت الوال سن آن كلم ا سفره دورنسيت كوياأتشاك لببلم

مفولشيدل بيني فركون ركنات سيح كويرسه زين ا ورواندي در تاك ناسيلتي كرا شرع درستان

معقوة مفتح مرود فرفتي لفقد تنريث دارو ليفت كرنيد اصطلاح فارسى زباناك مندرست اللين جناك مورا كهربريجي ازمفوا سي خرابيت ايان درخامة اميري رمنارة واردسي ووان بيرنيارت وعمض مفتوعصوص السييرا كباب كرده بين اوم يكزار دواك مرد ديره ازروي جب فضول كغارب كالمويش شاكريات برازخار لينزيد الادرد عربي وهم والقرد المستفاق وتنزل فسرات كومار مدة البرق إلى مناسمهم سنتكي كمروزان والرمقدار نوروزال كم المغرور في إن تراد واراد المدينة عروا المين والمراد ريك كمورن ترازورا كيون دولري سي متكم معرود وعادالم مهلوا الهايران المام لِالوشِيدِ فِي إِرِاسِكُم فِي وَرِيزِ كُونِ بِيدُوا بِي ارْجَا وِرَهُ فِي الْمِي Tolor of Banks Solar مخدي وشد باست المراح التاكويل مراه والم رشا يدفينون وشرفك محربات بجران ماكرة أربيرة من المال المراجعة والمال المراجعة والمال المراجعة والمراجعة والدورك والمال المال مال مال دار تدارد إدال بنؤود ابنال در تركان شائي السيت صالمي كويدسه مكسيد سيام والموارة في الميار والأستال را به كويانا ري سياني الله فروي المنظمة ورازوي افراس مسعده مهدكار باستانكرف آورد والإجارة بادوردا أدرد-المساق عمد الله المالية برنظم بند مرتا اليراس عرع كم شود واين عل يدرايان ساكسيه وواسكيست فاول سك وزان كرمالاس أسيا شدد فرود نشيندد وراجيف ازجا باستكر بالزائ مافا مليم كويدسه ويا مسارروان والقائديدا يرب وفال الديروسيانك ودارا مشكركم وعى ازنان وكان أن براب فيرك س چا زا برنگ ی پرندوستان در انظاب رنگانتان سبعنيكس يضغم وسكرن لذك وشم بالمساويده وكادي عرى نفظ وبسيست يمونى كتري كوديك لسبت بجراز كرورية بهازيا شدامترت كويده ازدل ونش سبنكي التال

منخن ناك رخ افروخية يدرة لالربيرون رجين جدن مكيا سكي الرسياده وره ورازة يركركركركماري كندو مكب رارفعما فروحيدكو يرسه الربودسكي ارزال فيدو براباسك فنس إزى كمرؤلهان ازفسونش نواس ين دياسك وكراز جنبر ا وجهد يا واين مروم المنوي وللبيعة أند ودرمضاوات لاتا بالمثر سلام وادل سلام ردن البركويرسه كوش وماني تنزادان بركاراش يرتزر بالمور ورقتوان جول ببنيا سلاستى ى دىندالينگاكورىدىسلاممىدىدى الدى چون غيراست بمرازل و بنوى تفار در دل كروفناهم سلام ترازر فل تفه تارو بطرفيكونبري شرو عمين عمر المسكرون ليرنوعي كويدسه ميا وركان بجامعة المراد والدر مندسة المسلم من المارية سلاى كرول - بلام شدود فاسكة يرقدا ورشعة كفترى واعترافى نودن فالبرابيس فاتياكي اري عالم ست واين بردوار عادره بر أوستارية مسللما مدار وسيك ع روقت سلام باجرادسيد ياميزيكم عوض الماح كمبني فبتنازين الكردرع ودي رد طرف وي بدا مادور ين نايتركر مديده مكيد الطرور بحاق في المبيرة واللي إغ منان رائسلامان بدر سمت رطبود اول مرجم نازی وفتر ۱۱ م د و ا مذان اسمباشروت کو برسه فلق مندعم فلوداده سرطرف البركر وكلفت مري مهان زين سار عبراول وسين ومنز مهادراب ب نقطه مفظ عرب بريد يميني دلال مطلقاً و در ذاري تجديد محاجناس مخلفه مردم فروستد وهروم انتياى سؤدرا باود مهدوا ودر وكان نشيت فروسد وحبدور ترابي ادكو بديده بمكال ارعنهماكشة بالبط عدايركي الت

يكويركنعتها سالوان سرح دبده اعرواي مفدور اسفره نواب است وازین مکامیت ملوم میشود که در ایران نیز مایجیت مراست لى زائستا دان دىگرائىيى را مەنىظىر ئراشىمالىي اندىلىزاگوپىي مه منسف بروران فقرسفر وطر احتير النبست عبد الرد شرم آسياشو د نال او -فيه المراه منى فيدرشرن ككررشيونا فيركوري المثبي طره انتري مَا مِنْمِ مِنْ وَالْرِسِفِي مَا مِرِجُ لِعِيمِ الرَّحِيُّ فَي مِنَا مِرْتُكُ لكى مستيف بقاف الماسير رسيده وفارقها روغ سبتن واين ظامراات ارديست واحوال محابر موافق مدم سال مامير كربع بروغات مسترسين بيم على السمال برين تقدير مذام سي بالن سورادس بالشرر سكرميروكي منشان مردى وسي ان در لفظاريش المن المناسك والمناسل المراسلة مركر والمرسين فيقتيهم واست ومنع باشدوراتي ایشه بودا فرگویدسه مرکیا مکرورسی سی بردرور عالمهرة بالشد الادبش الرسيلي امام عال-مسكرير رول - بزار مجرورا وملكارا غيس سرائجام رسايندن ويوانق فول على كردن وسكم منودات اشرف كويدسه كفنه بودى كالفرزك علالق شرف عرف كالفتى معيم مكريزرا بدكرو-مسارو كي المرج - كان فارئ فيد كرم وف واند يدود وسركار كريفها منيدكنيدواين ازمحاوره يثيوت رسيره معان فريان خرى إدودرعها بجي الأسلاطين مقول حوال اودر مذكرة فصيرا فا وى د عنيرة سطوراست ماحسان والمراس عدم وروا مرام كوريت الفيكار رفية اودي بانوك سكرة مرده دى جيكار فقابود ساط شفالي كويده مِمْرَسِكُ اوندلو د اول مُكَثِّب مِبرا فريش دراخ كايه سكسه باسوحي كابا اصطرب سيار وبالفاظ

ميه فالخاندة ثال الكامل أور ورريامي

تذرور باشترسي وارص يعسن يحيفان والايمار ميده تنكها نيكوميد وتنك للأر باز زر بارد و باد و كافعموره وحميا كرديب فن كشاك في لأذاب أبي المهارين الشرجين إيضار إثن ين كان فارى چيزسيد كركر وخامرا يا يمه از جوله الدوعي وعروم اسيه مبلك ما زند إزعالم مروال منائر ومندكالوية فادرشاي مندوسان بتوكر وتكر أتوبينا وينافئ تلاال ابن بدراستكري كفت امغرف أكريد ١٥٠ زاكر بينها وسندكار بودة إستار وخال بيرانداد والمراع المراج المراس وكول أول وكاف فالتري المهت في وررا رمه إيفال بري الألم يست في أرافيز في فهري واردون أكء والفط الكرشت وغابولوعات ستكريل فريم كياكي إورائيك والتحكن وكذا بالزعاني وحياتون عدر كمذار جاذان عماضيه شكدا طست عاعاني ولايوه بالخرج والربر بعضر والأسروا المستعمر مدة كالمستي كروار ومبسات

ورارا به ورساوی و و و اعدو مه كريد و د زيل

زرازي فروان والارسي الأنهاب والمطرم تكلك مهاله

به خدار عافیات سرناردانشده با نامه ای فالی بال از غواب ملین خود است به دوم اثر کو به مه دای ویاد در بی نشد در از نوشهٔ دارد مه برطب ی ساک وی قال کوند دارد -سر نفاری از دوسر فاری خواج مسلمت شیره زرو

مر مقان زر و مرهن اول شدت ما مقت شده زرو برست نیا برق اول شدت ما مقد به از رکی موخت دفر اقبال بارو تا دو مهای که بدت اراز کی مخت دفر اقبال بارو تا دو مهای که به ای موخت خواه کارا سرواد و شط عربی بخریج این کوی افل کرون کتاب برا شرف کو بدس با کسی به شوت ایمان به کاک

سروزه بال استدرای رمیافست ادانکری طائر اول مرتبهٔ کریر براروننل موزن و خارباشدوتلا براموزه محترف از ارامه کرم درامزز باده کرده اند-سرو ما له اروح کیفی اکتراروسیدهٔ جان کرعمت دولیم آوی زمرا دواین مرود از ایل محاوره پیروس

رسیده مرود افتان برای میفال کرون افتان باکرای اکرای الاتان با المای باکرای المای باکرای المای باکرای بالمی باکرای با انتظام دانشین از مثنه در داری میداد از سال روی درم برد آخم م

سوا دارین بروی در مهاسه دارین از ما می در داد. سروار دار در الرین استهاسها دارین انبران کرد. آبرز تاساکن در بازانونشهای سوار دولتی تابیون کرن در دا در الشین

سوگرزگرکن کادنده دهم فاری هم میر باست عظیم کی هزاد فران میدکال جمیدکال جمیدی کو میرسی فقیم مین آن دل نگیس کرد فانے عود قدے نستور سیش کوسر کرندر گران را -

سوگریر میزدده وین طلق در ارد عهد آمده نظانی گرمدسه عود ارد بر بیزد و دور عدایی تا یا رسیه رزیداری دی اکتر به کیسه سوکشار خوا بر لود س

مهرو و الرول معرون و في الرائد شدن المرسال من المرسال من المرسال من المرسال من المرسال المرسا

در المام برست المسال المراز الناطع الأوبير ما تركز كارشكا المست محقوص قرار بإزان طع الكويد سهة تمان اورا مهرز مان دركنر و برزونوند بهان الم بهجيد قام ريش كان كوشم

معلی الدولای ایم الدولای ایم مین نقر می رود الدود ایم الدولای ایم الدولای ایم الدولای ایم الدولای ایم الدولای ا معلی الدولای المالی المالی الدولای ا

سهها بی یکرون میمودارشدن میرزادشی داش گوریسه دران داوسه کرس میباشد آبادی خیاشا سیاری مارورگاست شیرابوی مهافت آبادی مها مینهار در سرمه کرمنیم بهای ارتسان میرادر مینهار در سرمه کرمنیم بهای ایران کردر

میشار در استه می بیان بردن از مردسید بن کردای شوده ا میمانی با در است در از میگری ایشا عرکو در ده ایدل کردن از با است در از میگری در دارد استا

حرس مروزشكر إؤس وتمرش على استعادا بالتي خدافا اوياسيهد عامنوس وليرا كيمامنها عاركيت كرف افرج وسياه أوستر غلط باستدر

للمعتلى ووالمحاجم ومعدين سراريان العام الراموب الأفاجرا عبارتشری از تمام عالم بینی تباری کو پیست امام داده که کارتش منبه طاعرت شرست مهری رضوست که درسی د« جرا عرب المراع وكان سبيداتين عدو مراو وطوعي مستعمل مها معالم الفراس وكالعارد الالالال المن فيدو المروائدوا في برروز شرط المراسط ويعاموت تستري أنجيه أيتمقري بديسة علاوي النب يدينا در نفادت فلكيد كرست الميكر درسه سيدرا فكريمي دفيه زيها ك كبيتي مثال كريليها أن تزار بالزن أبزار مراكم والمرام من المراب المراب المراب المرابية عاديا غاصقا بالكريرم شامش كراميد والرشيده -022332

على الما ما المنظارة الما مقرال المعالم الما المنظمة الريء والعلويه باخدارناميهاره رافران كروك ميت يجاكرون التراسيمة كورسيده الرياكر والمست چيگراد به شن در باشده اي زي دورس پي كاه شي سيهاره رابسهارة كالمرده است واليكردية وثال أكبو وراسيار أكوشيراذا بإرزائ مورعش ستنام مسهير براي مع فرو له مقال أكرية وكوي ابرادا ويل الأر

مع والما يريم يمين وإنها يروها الدورة الإراكار ممير لكين درين وسي وسي ما معرسي رسائره المراي تشفي مرد لياد يرمار برام سدها في السيار فر مرام والريون الم سديد act of the self of the self of the self of سعمل بسير وري بري بيشانه رهان السرافان تار به ميروم سدايي ردازكري ما الكان رايد وال كفتري وريان بارال الماستر شرافر والمواقد ويل

عبالغنى بيكيه يقبول فرسثا وندقبول بيتي نوشتكه نفذاسي أبردران بإوم فيرست كرائوزش بور فاازدكري بمرحال متطريقية إس يسرادم ديرسة التيته والدستد وفطر باستعال عماع من وتقيق فعير السرت كمعنى اول منزدر ال اخرة المنتي د وم استهامكر درستي النافيار الم داردكر فكي تنزاكر يهير رسراين المنذادرين مويت عني إيهام بيداكروه توريد محرسة الروا تورده تواجئ بكرش عدم انصيف كأنوش والذبدم مير مراميم سيناعل باعامر وديدوراي اواوا فارسى وزارم عيرشورما سنكار غيرة وشندار عاطر ماري ورسيروسال والسيفيرز بالدوانال مؤست كن الده يارجه ماشكر ما داريان فرونسنة بيقي تاري دير صف البرادي كويد مصرامها وكالمسروي والمحا كسالن ما مرايكام يم اسها ويجود مترس إسعظاء

المالك المسال المالة و تنامذالها ازنقره فالعرياب از فاورهد التي ريختي وسريده سيدان ويداول مودنان كردن وسماخر ما مودن المركز مرس محل العرب والمراك المال العالم المال ميزند الدادواع تزيكها ساجها بيزند العالية سه ای توریز رسای زده ازروی سفیدرا اه لول

ورم من كردم ايده كي المرابط ور الشور كي لل كربيده رهاك المعيداك المعتمر المراس المست المستيدي سیاهی برا فزاسه دند دسلم کو پیسه با برانشجه در نفسی خاص می را به ازگا وگراسال بخودگذری و شنيد استام الالمركيم إي ود الالمستائم

با ورها كر ما الراسسية من مراسي . مي رسيد ديكرولي كمدين مداري مهرت دالدوو فارسيان كهيني ناموس وسنرم مروح واحبيبي أنهج بنيز

ارتديكاني كويد مفاد وبالأمرامان يه المستعامة للكي بنيد الل سيروة البي سرايوب

مي هم والوالي منه وفي دالي برزيد عالم بريد

ان بيشند فغاني كويم سه دواني حدُّ ادَّالك يم روايش المستخدم البيارير وراويهده ميرتجور ميخيكا وكمس وأفتنن مكنام الدوانستن آكد وإهمله انجاده المدورة علود فلوري كومده كالمت كرزارك المهاري فيوش بافتائه كالفازار

معدد والماريد المطال الرازال المراز المهدها زيار فاستن تبرطك أي كويد فاكون كرمزا ين كروسية واروع كالمحب من الرق الانم وراً الكوية بدرٌ ورَ ودو مراي قريم عني تفاخر وميا إدينا رواي تعلى من ي منها و المرادي المرادي المان و المرادي المرادي المرادي المرادين المردين المر ميتزر أوطن كتزر ووتنت فسيبه جينان نابجرأ أكو بإشهوا افروضته است زيراكة بارا بني النبرانظ بني الديمة بداني ميديم أرامسية بها الكركم من المرام

(S) 912 control it is a wall as Com صاحبت بروان إسست وطوراكو بيسه عنون ترايخ المجانق وكن شديم إس ماكرة مبري صاف شري مبري كتريهم والمائي برايي لقط استعال وتهاوت التاسي وظامه وازرا وتفريس باي مليشر وكرده الرسيل إلى والمناه المريخ والمايدة الم والمايدة

محصورة المحاجرة والسيدية الرسم وطعر أأنه ويدون استعطفه كروسيكا و ذركك يال أكري اسرم متنازية مرواز فم إنكاسها 100001-1000

من والمعرف المراق المراكم المر لمكن والملهب بمسهة الأشارش وعادا وروركس أفاري ودراشاراوشادان وافع سبت ولفظ يمرد سافاتها درشرط ري وموادي ماي درشوي درسمه شازلي تبنظرا الرهابا أومط ومستنا قشار ورشع والراميديك جها ديكره شارود حرايي عليه تابيست الموري كويد 

بالمت كنيده نوى ازميب ميرخات كو مده خال جدن يوسكر دكشت بكنج د منت عبيب تارات بهرز دليل وقن سند

ت کا میما سریا سے مروت کی ازاد زار باسے علاقہ بندان بائیرگویدسے بات رفط کل نرار بشیمے تر اع کا نازسش شدشتاہ اس کے سامست ۔

آسیسی قنانی سیدب عدار دیژهردهٔ تانیرگویده ترج از تاب عدارش آختابی گشته است عبوسے جان کی آیدار سیب زنخدانش نبوز

امیلیمی سربیاست معروف دانون بیاسته رسیده فی خرد انبرگویدست رقن دل انجه از نود کارده کم نگرود کا بیبر ار جراع ریزو درستی براغ سسته -

ابل سياكويدسه الا اسي شيخ برصيه ماست اني لك

إشري زبرت بسياني-

شناه میون - زعی ازایون که بررگ دمتا زورنوع خود ابنده بانک مقتقه اس نفظشاه است تا تیر کویسه

سرفرونارد نجیزے حزیثایی فطرتم عشاه ایرون کنند نا چارچیفر کے مرا-

من من من من من من ماری برای رسیده در استها بیار واعران گذیره ملیم کو برسه دلات شاه غماز سس بوداشفته سلیم بوش منگیر است زامبزش او کاکل صبح به دبریقهاکس شاه سجیدی وشا به دزدیدای اعران وروگردا نیدن مینا نکردر محاوره دیده شد-منتران آویش مدر دسید و این وسکون تمانی وزاسه منبرا دئیس از می بوضع که دسست ایرابرشان ارست شاه طفز اگر مرسی مدر دسید و ایلون انهای داد از ماهااه

طهزاگو پررسه مرز وسه دل طعزائم کندافر ار علال م مندوزلعت توشاشهٔ ویزست مه مشا مرمازسهٔ دم فاسق دا بل بجنهٔ سکیکو پرسه دیگل

سود کیمار در در شاید باز را مه ناک ایم دوست می دار دیدوی دخترش و دانیکد در مهندوستان نیمی شاید بازشهرت دارداگریهن سیث القیاس برست میتا شرسید بدید که حیانورسیت شهورتا نثر کو بدسه شهر بوش بصد محمل بواین شاید زبان زلعت سنبی بوایاز بوش بصد محمل بواین شاید زبان زلعت سنبی بوایاز میشال طوس به زعی از شاک رکیس که معروضت

بولیش بعبد همل باین شا در بان دامه سنیل بایاز خریمی مانان با این شا در سرست و آن بایان را سنیداشون کو بدسه شغر در دری کها دکفته افزون که سیداشون کو بدسه شغر در دری کها دکفته افزون که نیست به بایم بنده رصع قدر رشال طوس را به دلیق از ابل بران که در سنید ابن شغر شهرت دارند میگفتند کمفوس بمین رنگ ملوی درست تبارش دو میمی توزی در بین صور ست مراد از شال طوس در بن جاسشا سامی با سند که ورشهر طوس در بن جاسشا سامی با سند که ورشهر طوس در بن

كرزام يورى سين مل كرده الشرسيل

توربا شدوطوس حرساك بإارعالمطا وطبيدن

شاخ ماد كنايرانشقوة بارسانكركويدك

مهاند نلانی شاخ بیدا کر دلینی مهاند اوشاغ درشاخ گشت امثری گویدسه تا کو دجینبدهٔ از یکدگر باپنیده است برسرشاخ مهانداست، آشهان زندگی -

برسرته می داد. منتا رسی کرال زمری وخوش رظام ری کدال نجزی گویدست کرال زمری اروپا توزلفتن ع مشو در هم کر آن ارشار کارسیدی س

شکرخ میر داوار کردای سکنایدار تکرو تر در در در کنورگیم رکناسیم بیج کاشی درخطاب ایشاه گریدسه بارویژورد شاخ بر دیواری جاری کارکتار هنداز تر با بی نسست. شاخه هالی کروای سیهاوتنی مزدن دا دا دا من کردن تا انبرگویدسه روی فنی کرمینی زیردگی چین موج که شانه فالی کن از دکرمها در آیاشد

مطلقاً وحميد كو پيسه زبان زمتره بگاه تواهم بوشاخ آبهو مطلقاً وحميد كو پيسه زبان زمتره بگاه تواهم بوشاخ غزال عبنان تنافته ركيركركه بازشو دعه دازين دفع منهوه اعتراف كه نصف از نعوا برين بهيت ناصر علي كرده اندسه عمد شد آنچا كه دار و ما تم مثور بده حالا مرا خ پرميثان ترز موست سرگندشاخ عزالان را تا كوم ال آرا خ پرميره است

وآبویره شاخ ندارد **سنال کهند دانتمنن کنایداز** کمال فلسی زیرا ب سنال دراصل منی کمی است چنا نکراز محاوره به تنفیق

میدداندان شاخ سرزد به براه باین شاخ زدگله با مینه زیران دارین میست علوم میشود که نام برادر دلایت شاخ مذکور دا برسری شیم مشاها مداری سه دعوی ملبند کردن خلص کاشی کومیه سه مهر در دلیش بگر در دل شاه ایران فادر تن آمکه کندایی مید شاه در از سر

شا دا میمدر میجدون اصافة حاکم بندر بفال صافت اسب. کشرت استحال ست دهکریک کلمه بهدا کرد داشرف گویده میگردیدیم فارغ بالرات بینانچه حالی رائج تو ران دسیم گوید سه فه ورزید مکیت من دس فیر مدول مؤید شای هرا

رو براست برن من بوادرسده کی از آلات وادوات معاران و بنایان و آن سنگرانست برشته بهته که بند سایل هنیم باخوانند و حید کویدسه چه شا قوانشل ین رنگیه بارنیشه و ل ن بوئیست او نیشه -

مثراً گرد من تیجه انفظی بیت مل د فاتر و در بارسلانین مهدوستان و دولفت این لفظ در کلام اساتده کرمنید نیایره اند نریده اسم می و مثال آن در لفظ عَبْقُ کارده ا برنا برای لفظ متعل بین جاسمیت نوشته شده

ره بروده هر در در مین من مند وسید سده ه شاباش کردن کردن که فتیدن د تنارکردن شفاتی کوند: ه مناباش بهرکرد ۶ و دیر طهزاگو برسه تحبیین ستان کیران کانه مناباش بهرکرد ۶ و دیر طهزاگو برسه تحبیین ستان کیران کانه

ونیا باش با می زردهمرو ماه -سنده می سیافان شیک در ایام همار نماهمگلها استان می سیافان شیک در ایام همار نماهمگلها

سرائی وه دره مبیرآن آیندمفید افزاگو پیسی خطاشرک بهگاندوه دره مبیرآن آیندمفید افزاگه پیشان شیگل برون دان نسبهگل می آدید که هزاره افخاده بیشان شیگل می آید که عندلدیا ن بید بلاخورو فغانی دار در کوپ آنو بوسیشند بنون از شیسهگل می آید

وی ایران از سیدهای آید-نشر به ایران از سیده کردهٔ مرز شروع میران کردهٔ

ان خراص می این با در مده در می فاری فترح و می ارسی فترح و

راد مهل نقله ما مند فریت و با دام کریتهم البشدید با می خودند تا فیرگو پرست روزی قطرت باین درخوریم بهت رسیدر به دارد میران صی نیج و آنجی است و نیزجراکر دن جوازات در دقت اشب و ظاهرا این تفیقت است دا ول مجاز مثال می دردم شاع کو پیرست گرگ بر مگرست دردشت بردا ا فنا و دردم رم روند بینی و سر

من و در در در در در در است المرد ال

جرخ شیخی ن روه است. شریخ در شیخی پیمروف و نیز نشستن در محلین ش منگاه مرشد به منی دانش گویدسه نشیش دستان همین پامال داناکی شو در د د تث با در شیخین سائیرمین

من مست من وزدن وشم وشم وقت ما مخرس کوچ کردن فا قله وزدن دفت داین اصطلاح ایل مفرسست ومقابل ن ایوارست اول شهوددم تاثیر کو بدر می وانی که دم از زاهن کره گیرز د شرخ سنت راغوش نا بدر کشکیر د دند-

شتر غلول اهیم ای افزقانی نشست از شق گیرے میر خات گردیرے بچرمنشوق عرب زاد کا جازہ سوار کا کیٹ شتر علط درشتی دانبلگری باز۔

شهر سواری فیمتین کا بیازدوره خور دن زیراکه درسواری شیر کرکزایه از سفرست در عرب خور دن دره مباح یا داخرب ست فارافعلا دید ندسهن سایم گویده خوش آیج کرده در ته میمها جز در رصال شیر سوارگی به شیرو و ماری بهرد و دال مشد دلفظ عرب بیت فارسال از به می شان و شوکت و تحلف استمال تا پیدما شیر گوید سده لالدرخان درل شیره بنده در تاکسه آل از به جامیش د

ازعالم دورت ارانبال كركز ستت دازين عالم ست كر تحكل متأور خوانندحال آخراول كمبسركا مناتازي دسين عمله وواوتبول وراومهله است وأينها سكون شين عجر فتح وادخوا شدما وجودا ككرمدتها درمنيد وستان بود واندويات واكرسندى در كب انظافارى فلط كسركال غ يكري ومود این مفاطری کنندو بلکرد را شوار بور دن می کنند بهرمال يون ترهرون قا درخزال اقاليم مارائميرس كذكرة كريردادم

المهاكر الى -ندار شراب كرنكش الل يردى باشبه لميكر بيسه اروزان كل سيند در باغمن اززعفراك دجيره ليلياز شراب كسربائ سكيم

تشريثي منوع الأزردالونيز ولوع ازرنگ ي وون مت وسي منتي شرجي عقي كرين كك فركور بورداين مني لا الرزان عقيق بروسية

متمر سالمهرور بهان خوردن وكمخوردل أشراب ميربوداك الترسل نان شراس محفى خور مردجون خور ندكم خور در تامستى دلا برنستوديجي كالني كو بدرسه الدسم. تغر ساليود زابهان دارد شرمنا دمني الإرزران برس بازارميا يركشنيهر

منتمر بإنشرك - بنتج اول دسكون راسي مهدوما دموره يالعت كمشيده وقنع مثين حجرواة ك مقدمة الجبيش وسراول نورج داين ننط تزكيهست ج اكه از برا إن قاطع ملوم ميرا اشرف الأريد ميرسه اشامه ملاقات تبال كن سوس با

الشرياسة را مصاميمة حرصة بواسست معتصر معروت وباصطلاح اطبا بميت مطلق توراك دواخواه بالغ إرشريا نباستروابل زبال ياستنزرت أمها المعيني كيسافوردني استعال كالرور شري كشاف الوائران منايادر ياده كري المرادي الشرف كورد مراهم والمعتددي نظركن ناصح مبيا ركدي شرح اشات مخدان. 1) 1 4 1 ( ) ) Land of (5 2 3 60 mm

زج كردان وحرمت ووشت كفتن از را فصيحت أامخاطب ارعل ناشاليت بان يراشرف كويدسه بارقبب ال مرسر شيرا ختلاط افتاده است باستنسبت دشوس خورب فرا بهرداد این چیها نره را -مسمسینمسری رور دمودت وقل بی ار بدان مایی ماظ كاركنندونيز فرانكشت كيعربي ابهام خوانند نانيركوي ٥ الني شان بزرگان ميريت فنفل ميرسيل بمشست ادان دروقت خارش فارغي ازخار بدن ست-متقديق وبردنوى الفكني والجنال ستاك أدهى رابردوز الكشيب سياسية كابسه بلندا ويزيرانير كويدس جو دام زلفت عنربير كرده ول صد ناف

مستسسا ويزكرده-تشعرا مردر بدوي شرى كري فكروناس كفتاشود واين برقابل شور ده است تا فيركو برسه زقيد مانتكى من شوخش آرا دست ئاچ وقع آمره موزوش

10000110

تخذاني مخفف نام شعبد ازموسيقي طغرا كوبرسه يحو خوا بالتعييه رقص زربيه عرمندت كايا ندروو فيتر-منعم المساء في درظا برعثي است ليكن ملوم ميتنودكيم عنى بافندة مخل وزربعز يج بطاهر النالسي وحيدكو بدورتوله عاوس والمورثيم بادسة منظا يدوم كرم بار باشد بكرستش كمدرد رة وتم شيست زال حاليكا وع بولودم سراسرر و دعوض را وع جوزرفيست انجابوسرتيني ماشود برزكل كوريخ ددانم ودل كروه تاراج الب مراع وعلى بريرست مواب مرائع بهركس انويا السنشا أن اه روع لهيدراه ادارة ول ركاراو باروعاشمان راسست ورمان وروع تركيب البيد سرزدكل سرخ وزردم جديسا رمها إن يار نامادگار عكرما فارزار ليفيم ترم خار -المنفور والمالية والمكول مراولك والمال

ودرونی منی ترس دیم آمده د فارسیان می مخواری و بیشر پر قالت نیز آرند میابی داعظ قرومنی کو پرسیه سرطندى آرزو دارى شفقت البيثيركن فأكبين علم رارين باران احسان برست هنگ مالسیات شرکتاب از چرشقه وکم بهاسلیم کومد من المست كارول ان دوستكان را به عداج

بر ارس و توروركندي ديرين قياك كتن إلار ورون ومحركيسيوم جنالك سليكو يرسه بتكيين وكالتهت معنول أشكست عالين فلسمي ست كريزام لمهال تنه منك سينها مرود عاوني ادارتك يها زايز المده شفاني كويدسه بيست داليكني عاميزم كرم لفنهم شكسي شيئه فاطريون يأبر

فشكم وإرشيخصيرك شكم كلاني داشة بالشدمه بندى توزريل كويندالفية فافي مفتوح ووا وونول عندو دال مماريا ب ربيده ولام فتوع طوري كويدس ي تترزنشيار معتبط فلكساودى ارزين فكررار ز

الكارع الراورون عرابين الدراى جرانا ازشكيم كرول فقركرسندا شرت كويدسه اندرين جارني مورسه بالتك ازعزارون أدر

منظري - دعى ازرتكما سادى وآن منيدى مانل بروی کم ست ناشر گویدسدهٔ نگ کردست سیم موصلهٔ نگری شکری ازاب تشیهٔ ان بهوش ورنگ نخکی شمكر الصيها ورسي كرورسان دوستان آيده مايمني شكرريخي وشكرزنكي شيز شنبهره بيثووا ماسنداان درشهار اسائده وكلام الارتظر تامده

فتكرضاهم والكرفانس ونفظافاهم يؤنيني بسيارا مدة يأب نفتره فام ولمنها والمام وعير الاستركومرسه شيرين وليها عنيرش ومهرهم وبدام مرسيدن فاهرمس كارس المشكرها مستفاله وميتوال كفيت كراوي از شكردر مزيروستال مبيدات وكرأتراكي كدا يرككون و أل قرحم وشركه فا حرص منه ورصور و وشائع أليمة م

ليجينا ورل بهرزناليغواب تبك المان الشريب كم الدن شب ركنا في يركوري تريفش كريون شكست ونشب وينبك في

فكي رينى الانكوركمال فجزيرى كويرسه از شكراتكور يمرت بإن عرسيدن مخدان توشيري ترست معلى من من من من و من المان المركويدة المان ن فلائين مروكار استداغ واستديم والمرداس

في الساور متعدى فينا للتن وسيدكو يرسه

تثنور ولمبائق امركل شران مرسيح كديده مركبر شهرزنان سام تمريك ساكتانش تامرزان يس كلسان وسيكر ويد شود وربر بركث ال

شهرار معروف والمنبي وطلق النيوني وطهم حلا وستامير الميسين كم تيريد وريد والريد والزيد ورتبه والمستعدد

مشيروان أورت راغبرانشكتيرالاي كالنبية شل كد و باش كباب بذان برا زادشت اصالح و مِرْجِي كروه فروشندوستم والنعبا رستدانهما لن دحيد كويد ورتوليه فاكل برمسه ويواراد سندواس ماتوي

شهرت بيدا واورا تاتوانياك است است الاي

كرشور ولبريط زجيل الميغش زمروم كلاه دير-تائك بإدنتا وأنجازك بودينا بحركك تربارانجك وين روستان شرب واردانه الكمايه ارضمرزنان يكران فمي لودارج تمرزنان

رية سين فالس كويد من من المراك والمعتر في المراك مثرا وريكفتن مغازل طفها دت طالب آلى درانولو فترل كويرسه مودى اكر بينزارى فيدرا شها ومفاكفتن ي الرضور

إناف علقرة كرون كالمازيرار يكردن كرداك ون کینے التی کو پرسه روی جو ن در مصاف افره کرزا

ويركم شراك منوعي ازتعازيه بالمتكمة الوطاليكم رتعزية بمتا زمنل بمكركو يسه مرالناكولسل راأر دراواة برش وبسسة المهاميون مسربا زع فسكسته للمل شاك رسس شيرش مودودت وبهابرسرتان الم ويريرون وطرارف مروفق وحوسنا للندين وارتبر أفراضي كويده ولان كونم بإن أتسكت بدائ وكالزائك تدبابهوا من المودسة مديد المويا أركان الزار المناسة ، المال سينا يحولي غامدية لسنبيشيرين وكفتها وتسكسته يترعفن لمير الموار ومكستن وسيستان الرسينة أشيست ومل عاكونيدن وكسرف المناكو وكالسيست وكاست خاندين بزريره شكال فبتدى كويرسه أكزوان يمشك ورص وزرات عندين كمتار فنكر بربر فن والمرست ويسكستن عن طابررون بلكنايه عا زُعْرُ و فَي الماستن زامت وعلى ال فائتن ر لف د الرام تعلى في كالبيث عاد موقوف براع-فتكفتن منديدن كالجازجين سكفته وزمين غزل فكفت نبرا مده ومنى موش زده نيز ايتركاشي كويرسه امهال شزال وسوسقراي منون مشدعواين سزوا بغاض

فلكواري منها الدارك بن في وشكار شراه ( مرود في وم وحبارك يرسه بروان فاشرو وجول مكين وارى الوزاطار وروح الفكارسك المد

المرابعة الم صائميا كويده مريم زكر جيشي كهر الشكريد اين كأكفرني ديدار نفيكن يرا ووحرسين نائي أويرسه وصفياه عماى حاجست أمرمة بني كنمزه أكوش از تنتيدل كفنا وتشكند-المكسار وم والمهدا - بداكيريان بروشداد الله الناك ال دسيدكو بيرسه ول مراكر آن شوخ ازعمال المكسك

رەدرىدىسىت جول شىردال -وال ترتشش العض تقاب شنيده شدك چون سی بسی نزاعی دارد بگوید برور گرز نبیروانت برسكرداغ درنصورت كنابداز وانزونة كالخضتن بأبيشد وأن عبار مناسمته ارتكنير والقذب ببراشرداك لازم این باشدیمی اشی گریدست برسرخوان عرصلو مگر لرووك شيروال لمعام بركردور

بشيرا غراهم عواني كسيداش فراخ وكمرباريك بود میزیات کو بیام از دل برده زس بنی با ترمیری م المرا براهم بي او دياتي كيرسده

مجرول السياء بإساحمول است كالمن والاز مردوال الموزيدارعالم حببها دراس والترال مصورت سنراش داين ازابل زال عقق برت -نىيى تۇراك ئىننىستىكە دردىت مقرركان نسبب يتعروس وداما وكنن مبنى ازمتخذاني د دربيندي ملتى خوا ئىدائىن سىنىگرىدى بوعقىرگفت دكوسىكى غدى بال مرت شرخي خور النل م وميز ال كفت

كنا بداز هالتي كدليد يزكون برسرعون والتيمرين نثا كفان ألا

شيريكي معقد مهدر وسيت دراران اسلاطير فيزا روز الشفة بامراوه اصال دركاة تتيم في الروزيوا بن ظايرا الأنحست باش كرروزجه بروح بزلتنان فاتح يوالده روزسته تنقشهما رده بابنندواين ازابل زماي عقيق ا وتزار بيده مسل وار دائين فلك باربروسانش بروم

شيرتى شندركين مبطفلان ا-ي معركية المعركية المركة المرك عوطر ورياسه شوريا سيه مناشطين المهددي ودوم جيزية الأكليد ساخة برسيمكية مراشرفت كورايد عامه ورماغ كان في سير بريم ما تي عواص كرو مشوش بسركة بالواعدة كوررمصره ووم لعديد الر اوستادهم والمساحلين وتذارد كمثنة واصل في

المنسرا-

شهر فلوس مسورت شرست که در میر طرف فلوس باشد وطرف دوم نام تر رسیت داین دراصفها فی مثیرا زر داج دارد لوندی شیرازی گویدسه آوردن زر پرستگسان بنودی خرابیده بردی برفلوی شیرے۔

نٹیر برقی سباے نمبول صورت شرے کہ الفال از برت در راہ بار از رواز دیدن ان انسان رم خورند و این رحاکثر در شر بارے سرد سیررواج دار دجنا نجازا ہی کالی وغیر تنفیق رسیدہ ۔ کالی وغیر تنفیق رسیدہ ۔

شهر منظمی مینیرے باشد مربر توریجاد انان ارسنگر کنیده نصب کنن دواین علامت بهاد انست نافیر کو برسه حولت موکن نبود برسی بهلوان شق مهر برسرز به بستون گرشوکیش شهر مین میمرون و نام مشود شهر در بجاز به اطفال ترکا محله ایشان اطلات کرده شور دکتایه از حرب و عزیر نافیر گویدمه تا نمامند دراه فسیدت بسید کامیزش بجاهم و بود بهون فرز در نیرین خون ما در شیرشد ب

منفيره شأمد يمنى شرانجا ندواين ازابل زبان تجتبق

برستد سندران داین از عادره اخردست -

به بهرامودن داین از هاوره به مودست استنسان برگذاند مستنسین و نیره برال زرید بین اگرصورت ندگور و ز ازی حیات باشدا نیز و تقریر ولاستین به گلزار فراند تا اثر کو پرسه برنگ شیدند کارادا دلطافت تن به مؤودیان رزشن دل جو درخیال خواست به واگر گلرار برال هما بود به ن بنی شید به دارشید با تعبیر برده دسیا ند ندمها نجیر مقهای

استنسسین و جهاهم یشینه کرجها م بدان خوک زبدن میمکند در میفیداز امرافق شینه فالی بوده منون دران نباش داین از براسی از الها ده برفن ست و رسی مشیشه

سنیردر قرابهٔ صبح-شپرطانی منورن بیشب متلم شدن طفراگدیدسه زنبکه طبع من از عیش دم میتنسه، است ۴ نمی شوم مرکها زنبکه طبع من از عیش دم میتنسه، است ۴ نمی شوم مرکها

مند علط رباب مهول نی سعه از کشی میرخات گویرسه شیط طلف د که در در رست مین تن ما موشی خلطه نن در برشیر افکارن ما -

الما الما والماد

صما بون کسید بیشت رسیدان مذبی کسیجی رسیدی در در تعربی ندمال کویدسه تعراب او -گفته مفتون او در بهرس رسیدست صابون او -محمیم کی هم میسی عاشوره تا نیز کویدسه آزاکه بهر تو اسیست کم بیست به گرفته میر بدا دشت بیران اسیست کم بیست به گرفته میر بدا دشت بیران اسیست کم بیست به گرفته میر بدا دشت بیران میان کویدسه میگویری که زدانم دلاکه به گردگاه به میان نوش بیان برسر توضیح به است

صحب المرقعين المرقينيف د توليب دروسقي ساخته خواج نعميرالدين طرى الثيرگويدس صددل الركود اجها تفسنيف عن ۴ برسر برخام را تاثير صحب المرام است ۴ ايفيا گريدت نواست بابلان نترمند و اوع

تهبیست المهددلها زنده اور صحون ر دوسی دارد کیم عن خاند درد طبیجه که ظرف مزردن دونی ارتبان تصاده با بهلتین استعمال کنند از علل نبدرسورت کیمورت بصاد اولیند واین نوع تفتر از شواست نه تفرین فر دیر مظر خلاف الفاظه بگر که نگران ا نیزدران تقریب ست و سنداین در لفظ طاس خوا برآ ند انتفادا بسرت خاست و سنداین در لفظ طاس خوا برآ ند

صر کور و فلان اگرساز وی دستد نداردکن بداسست ازای فلان اگروندن ترکویدی اسلی عدارد ملیم کو بدسه صد کوره اگریم خ شول ساز بساز دناج ن کوره دولاب سیم

صر فارد ن ساله وفر بادکردن یمی کاشی گویده الدتامی کنی بفرتش زر به چند رصرنا زرم مجبرت فرر م ودراشهار بیلینی متاخرین این مرفاد دن شکیمینی قراقر وادار شکی دیده شده در دیوان ملافوتی تمینی آلت

صراحی ما زی نوعی از قصل زما المنبشه ازی سلیگویرسه قامت زادارتص رد. افی دارد باگران زمول درصرای بازلست -

تتخصنعان كزخواج عطار فدس مره درمطق الطيراحال معرفه مه يفظ علميت فاربيان بيني فالمره أر مرحيا تلكويا منظوم منوده ومعنى نثيخ مذكور منبزآ مره سالك مني وى كوير صرفه للكى در بين سنه وصرفه برو ك معنى بيش دستى كردن ٥٥ كيانهم جدوزنار بيم بربيان فعنق ترساجير ونمالسبه آمدن جنائك صافظ فرايدسه تزييم اكرصر فدردره والجرك منعافي كزرة لبكن الإناعجاز الشهورست أمذا بازخواست ، نان علال شيخ زاكب مرام مار صراحيك كشف اللفات الايان وي صرفه واول يبنى فصرت زبت دادن كبيكر يرسه صوريف أولسي أوشهن وبرداشتن ليقارخ خندة متوخ نوفر صب بنفاظل ند برع زلفت دربرون ول ويكرمها تكدالفاظوا أميها وباشتدرصي وانش كوي صفير تواسيه بفاآواز يكرار كلوي تفتهرا يدميركوبه ناه *ن صور رین* نونسی مبیوا دان میکینند-مة بيم الزمنين خود بندوام جريت مست عالمقطوى ا

ه چه ما ارسیس خود برار داهم خیرت مست با نقط وی ما معفی خوامها مساخفلات مست و نسخت بازمینی نفیرخواسیا بول گومتیر-معنفی مرمون و منی صلح وصفی اگرچه در بن عبارت باز و

صف معروت وسنی صلح وصفا آگرچه درین عبارت میزود جمع ست اسکین نها بسنه صلح نیز آمده کمال خیندی گوییه میان صفاے می دشیشه بازند هرا با توجینگ و مشاب ارزوست -

صعلوات مین صاده نفطینیت و قارسیان سکونا دوم از عالم ظلم ات نیزاکریم دیمیدگویدسه بصلوات شد خترآن قبل و قال خراین قهیم کو تا دکشت آن جدال خ رنیزاتنیاز خالص گویدسه دخیر سرصد اکریگیشت سه زغیب عصلوات برخیم و قال محیرست مر احد ندر وق صریمیسین موکرنیا به از راز داری شفائی گویدسه میمیراب زمبرحها زستیم سرست عرصن وق مرزن حانی رنیستریس ست -

مدندگی المر فضد حبک کردن بسران البیرشره برسر صندگی در ایا می که امبر نکور فالب شده بود دین منامیست براس خود و سواسی قصدا سیر حمزه -همره آدی ست طفراگو مدر به مختر ده و ترکیب خررشید تا یان دخه برصورت مه زر و نیش ارب شیر آسمانی خان چکان رفته کی و بخی شهرور نبدر نیز شو اکور ده انده نیا تاکیز نشته کوشه ای و بخی شهرور نبدر نیز شو اکور ده انده نیا تاکیز نشته

mands) willing

ه را الفتح منوعه از نواختن کوس و نتااره کو آرد فتح نوازنده و نیان دیا شهانسسته از ایل زبال کالاً طوار تحقیق بیزست نده

صرورست استان بالصرورت الدري كوريسه باي

4/2/1/19/2/

طلاس آبل هم مدار انجراد المعنی آنامت محقیق کرده انسست محقیق کرده انسست که مرتکیرست کلید است اجتماد انسان او میرفتش کند، وجوین طابق کارده ایران طابس نداز نام بر ایران طابس نداز نام بر ایران می این بر ایران طابس سر ترفیلی در قدیس می میس ساز نام کی بردسده از طابس سمار کلید و بردسده از طابس سمار کلید و بردسده ایران طابس سمار کلید و بردسد و طابس سمار کلید و بردست و طابس سمار کلید و بردستیر میزودت و از مرد و حید کرد بر

مه بوالدور فيش خطت رابسية أكرور ولي ويشا المعورية كبيخ سرائما مرشدن ودريني اول صورت تشيان سيار منعل ست اول ارال بني دي كوي س جون کشائی دفترگل یک درق و انے ازال کو صورسيادگر مروسي دوسي و فراسي م معورين الريخيك روزان الفكال شاهران وشيب از الكرية كا مشيب صورتها اسكفاف أيد ملي ويدم ورول برازا دراز طوري ميكندا الريعية نبكري أغية صورت بالشبيسة تنابه ودرين ركاكم اول دامهروسيا و دوم را سكويدكو بندسليكو يرسسه روزروش وقست صورت إزيه البيدال ساعي میمی در بزا زاکدشب ا زی کند-هدو في مقدى مروت كمد أوهيعت وتعرابيشان بخرير وتقر برجح وخلاص موجروات لعد انبرا المحالوة وإسطاح الشاك انرقدست اسرار عدد شرفدد إان اسلاملین صفر بر داین اصطلاح سلاملین مرکوره است وجهض السرت كرابنها حوان ومرونش زا ده ابر ونكراطك مذكور رائجال داشة مقتدال وفازيان خود رأأ كرطيم سياختن نظرير منت اسلاف معوني سيزا ونراثير كويرس مخرتفيت باشروارة رنجوري عنقت الم

ان صوفی لزاخلاص آمیستازشا دیگیرد-

صورت مادو تقور كي موران دران مورت

سه در دری بان درم درق ال دمیندی زبان میکنتگواندن می آرد چوطاس میل کلیدوله مؤلفت گویداری به بیشی اول مستنفاد پیشو دفارس زبارانان حربی دان دخلاست طی نومشتر در دارج گرفت از عالم طیب دن وطلا بهندم توقیق در در مینی سفرلاست از تا ری اشرفت گویدسه فرکاسی برد در مینی سفرلاست او دهمین آسدار وطاس گیراست. بمرتر در در مینیدین فرمش الوان می که کردی تا تنگ المرین معرد در مینیدین فرمش الوان می که کردی تا تنگ المرین

طاس بازيبين مركيك بباس يادى كناز عالىست شرمازي والتخصي باشكر طاسي رابر بوا المائنة بدريوب بكرووري بكرداند ليكويدس فتزرز ويرطف فسيسي سرتفنس زياهها روي زبين جو وكهاس إرشدم ليكن دربن تطعير كال حزري سي كرمسنفا وميفووه فاسى زى تدييهم الالجدادية عدل عنبيدا وسلوش الكاسى فوسرفرورده زيرطرق وتعنت وليس في جبتي سوى الهيء ماكوار نيجا يستة شعبره إدمعلوم ميته ورازين عالم سيت كرع في شراري كويرسه اباس خفر برشيدوطاس يازي كردية وكيان مشعبده مرنشان نترس عبيروسال يبيني ازيئ عبفها بازيكيوان ازطرف كوراك درمشد دستان المرواي دعم خودراطاس ما زمیگفتن و حید گویدسه زمشنی جوتیم بينكا وزسا زعو بكوئي حريف والطاسيان بخور دجرك ا زجرخ أن دار بالإكين وال كرديد جدك آسيا-طارهم ربغ رادصم أن كفته الدلكين جدن طادر فارى شيده وب ارم مفرداني استدوري و غالب تسست كركيراء مهل بود بوزان فاعلى ماك اكثركلات ابن وزك كميرسي سعد المذا تعاراتهم متعلقوي سالك فزوني درتوليت مرزاجلال سير شرستاكي كفتيب سيارة ابن بنيرطارم وخوانعاوا

الوالكارم

مة مكنى كرمفر كروفغرب ميغمست + طاق درگاه عزورست كر باشد مرنى -

مل فی عالی منتا بکر مصورت طاق نادر دلوار عارت ما زندم اسی خوشنا کی وظرینه امیری مینیا سه به بیم کرانتا بدر محمنت کده در بازین طاق نالی مهو و در مهد دستان آزاخو به نا

طبع المطريقين طهام بني الاسك وداين المساح والمضاح وريم الم وريم الم وريم المراح والمريق المراح والمراح والمرا

طروس بالضير لفظ عربسيت دفارس الح جني زلعت السنوال كنن تبكن الزكرام ليضيط وعيرز لعت فاطرا والما المن المراد المن الأكرام المن المراد المن الأكرام المن المراد المرا

است گفته با اصطلاح نیز سبت -حاری اید ان ساز ندو نبیف آنرا باران گیرنیز کورنیا نیر با ایوان ساز ندو نبیف آنرا باران گیرنیز کورنیا نیر کورپرسه همیش از سرم جولیای در سب به بها در نمان کا طرهٔ ایوان نیریل دلنشین مرشکان اوست ایفاگوید سه جیم اوطاق ایرونیل دانیمان او موطرهٔ البیان نیل جرکه مزکان اوست -

عرص دا دل مرادن بطح فروشن دان فروشن عنت سع ازراه کوست ورور تاثیر کو یدست

ارگیش کندان سرور کیمره خرام استباستان کین طرح در محمیدوش به

ول کشش بینی محکوم و فرما نبر دار دُطلوم سالک فرونی گوه می سالک بهشد طرح کش عشق ظالمم ۴ و بن حال و و ل ایس به امروز را جزمیست -

طور گفتین نفاع بی سند د فارسیان بنی راهید استفال کنندو بالفظ محبت ارند تا فیرکو بدسه طرف صحبت ن میطون انتاده برفت علمبلی سست جهار

رغز لحفرانی من -طرفها و استهری میریده این می سیار بر دان ا کارخف صفا بانی کو میریده او پخشر زامن شکر از جید ج راست خابن همیع رکلین جرطرفها دار دارد ازده دامن رکین گفتن خالی زغرامیت آمیدت -

طبوش الرسور و کنده مواد شال آن کم شور و داری نفظ عربی کردن از جر و کنده مواد شال آن کم شور و داری نفظ عربی امر امرین شفیدای انرکورید در بهرخیت قلینی ان صدر ایران امرین ارمند تیم گرفتر مدند اینورا از زمین و قدت مزیر دارمان

چولارکند طبق المها -طه شده می گوفتن - رسید ت در دلایت کردروقت گوفتن ه ه طشمت ایکو متیدو آنرانس کوفتن نیز کومندزلللی گوید مه میزنم برسته میگریم که اه به طستنت می کومیم که گرفته سرت ماه مه دنیزا دکوید در ده صدر له این کمی ترکیستا می از دمه برماه گرفته طشت میزد -

طفل شمیر طفل شیرخداره پیراضا فست با نگر اسکات باشد وسید در تنزلین میمان استفهان نصفت جهان محرید سده از بین سور واک گشته گرطفل شیرخ ازان

طيارش كفهد الصناكو مرسه لغرق المق متوران كرانبا زعهم دررمروي جون مرغ طيارة وريت وومرم غ طيارا كريوصيف خوا نره غورهم ملاغست مى قايد ويولطه عاشرك شظورت عرسه الربيا میرو دادیمنی از یا ران موآعت میآفتد کرتیا رتای وسرع وروعي في المن المرود بيمورت بطاء مطبقة درست نها نتما وحرى تاسه ورست مبننو دكفتي مربي تقديم شرمي زراد فعلى سيدود راكثر المن بطا ورطبقه ديد ما درس مقيق آن باشدك ورعول صطلاح توشيهان است كديك فالور تشكارا زازا أده وسياسي فكارا ندازى ليفودكون لميار شدويون بأنيتي شهرت كرفشه عاد البين طلق مهيا كستمال يافشد

عاشق ومدة في - روكين كرديك زيسن الدائحس انجدى شيرازي تمويد سهاوجيد التحاد الركيد كيريكا شرائي عجون تكين عاشق ومتوق

عارفش الفظاع بسيديمين رشاره دفارسي شهرت دارددازين بيناساطي مرقندي فيراط معلوم سينووسد ومحسن درخ وعامل الدران عار السيسة كرميدارم وياغرونس -

عاقبيت عمارو يعي سرانجا مروب ما دوان

معالم المسامة عاصى رمرود وافظاع بيت واصطلاح الم ك إست كمسهل والبيت اوكر الركت وورفاك بحضطن كرس المره مترف كورسه وسواري وكرم رقامى بالنيده تئ تجني كيت ومامى عيده ر لفظ مربيت كمنى بنده وفار بال سى بدة اديم اريم بي عفيف الاهدوي المبادد

وريكهافاداع

تانيركو برسده عروكانت بردى ونكه وام ديث فه بمركز انوري وسلى ووحشى الشار محموية به خوشبوسه الرون الأن ميري الماليم كديريا بهارين نمرتُكايئ يميني عود تبير آمره كمال حجند كو كويرس على معاري وبآن واتعامن فوت بست كزفال روس يارىمىرى بالشن ست

عي السي يجم الت تثيده وتحتاني و ياسيع و هده بيا رسيده عامترزيهامرد مكربيت واين درابل

عدر الرائيس بزال عبد مدرا موع المركر ويسه ايرك وعده فلافي عسيني مخور سركنده كماصيا ع المسالة المراقية

معرف إورف تزلز وسية بنادسه وبرابر اورن والزووم مركر عرسه ورزان ودل من فري الأو موريكي والمال كرادون (مست م

عولى - أرجه أركنش لهذا اللي شده عربي داعولي وأثبها أنيست كدكي الاعراب فبإساك دسيدة تنبيدكا فيجا ارعرب ودانجاساكثريدهان عاصفودهما ذبان عرلي تيدنستنظ فذكر كنفا وكالح وانت وشروع ويطرني كردفها معطار زیانش نی فهریدو تزکیل در کفتیکه در بایدی دانشت براور و رسرا دمبزد ومكيفه يتعازي راعرني كذافي دسالة الامثال-عرق بهم أر ويحدازكل مارنج يا زنج كييزه دوشبوبات يقنكونه ثاريخ وتزرنج رابهاركونا يحذبوه يتمليكم ويدسه برجا شا بدان بتال بالفايق براران المان الدر

عرق التريد ازعمار عفر بات وورم بدوسال مفرفات شهرت وارودسفاك دراشا رامتا والديره نشاملي الريده الفائلة المالية المعالية دوق التنافية الترين كرندود وترسها عرسيكه يدسه بغيث الاعرفضة -61277613

اعرف المريد براسة حمله وباست محبول وزا التيسال وفادم وعبني كيشفه دروش كندرة كوينا دفيني كمدني

ربال بماس بورطفل نوزاده كرزيا دهاز رروز برادنش لكذفت بالشدواين از ابل زبار فقي ندي افتارو عروسي فبتار علا لديرويزد الشرعدد بمرهورت كميخوالست ميساخت و المران در لفظ عرد سعافتا ركد سنت ق طق مدندے ارنان وسید در تعربیت کا فذکر گور ع جوطق طق بدوكا غذنان اوم بين نا ن جرانيت اهان اوعود ازبن در بإنتها بيشو د كولمق طق ازعالم غالنا كى ماخوز بىكى ۋىنى اواز بىرگە ياللوظاسىت فالند للوع كيهت رسيدن نشاء والأكريد ماغ زكون جهد وناك كن بطادع وتراك راد برترشي مبشر على اللاسمة دويي -بهاسمه وحدة هفره ونوقاني یا سے رسید ہ ظام اطلاسے یا شد کدار سکر و میت گوشا سكوك يمنوده اغرد اعظافر وبي كويدس فتباعظاعت ين قرام طلا في و ويت سيد على طاق در باي حياك

لل عريدان معنى طلوع كرون نيزا مده وابن لفظ الله مار يرمروف ومعنى كالابت ونامرنانيركوديده اله ونيز ر ركر عن را هر و نسيست الم خور ياست كالموا

مسكات مديدا ومرود شد الكنتي سريات いっくいしいないところりょうじょしいしいしん الدى شاخى دنش كارفك كوبالسيت -الميار مفاع بيدي في مده و فاريال وال وكالاه استعال كمنير استرفت كويدسه كابروار انه اعشى اورنگ رخم لگرج يا زنيم موق إده

المنيفنة انتين مناسب ستاير فات كويدسه خم مرتو کان دول رندان کارسیت گاعرق ریزاد ام

عرف كرون يخت بدن فيزي خصوصًا در حن اللاج واين ازع اوره موست

كر وريدا على المراشد وكانت فارك منى وازدويا المعقول ومرزه وطمطراق بجاودنوا نطافوتي بدين نقظ

توصني عمر مكنايا ولدت عرضا تجدا ريننج الدعلي سينامنقول مست كريون تنيخ ورمي جاع بورياا وكفذة ركرترك باعت الول عمرست بيخ كفت كدمن وال عمر في الجمع بدالرزات فيان كريد مدلول عرفة اكرعوض ندار دجرميزة تاردر جامد بووري مدد بودعميت

عوق شكر يشراب قندے كدرم بدوسنان رواج بيا داردطفواكو يرسه بياساتى بشهرع تكن بجام يكداد اندنش بخ گیرومقام بو مینوکید با شدیون از شکری کمیر. و سبيست بخواره را دروسرم ونيز وحبد گويد سه رخيد نيکس لعل زاشك زجيني ترمراع مستان دويجيراين عرق

عوقى مروف وبرشرا يے كما تراجيان دواين الال ( پان پرخفیق پوسسته وینز صافب گریده عرق باکی كويركياه باده بودعمام زاده كايون صال زاده بودع لمكن ازين بميت مرزا فك بشرتي طوم فود كرق غيرانميس مون كريماني فزناب يده ليست باليبيت عرف جوشراب مكيدة وسي خوطاب دادازشرار عكيريره كالشريث كالزند فكذرا نندوادسر

ي يزهروه المين كسيكه ووست ياعويز وخولش او بمردواين والمصييسة كدورولايت رواج دارد دظا برامقولاز نان الجابات تخلص كاشى كويد روزت مآل ندار ندعاشقان بردادع ريزمرده دساسيدو

تثن والألحيت ومحققان محبث مفرطكفته الدور بال این ملافا ضرار کرایج موجودی ادان فاق میت د بان قلم و قلم ز مان ملقل قاصراست سرحال در فاری بيغة أفرين أمره است سجاني كويرسه كفتر مرجال بالماك دارى كالفتاعشفت ديدة مينار أبيمتي دعاوك لام معدى فرما يرسد ان فخط سالى شائرر ومشق موكرياران فراموش كرد مرعشق الكرميني حنيقي اراده كنزر صيخ ينفود ويشق ملكراسخ باش كفراموش عى الوائد ستروصا حمياع زرستيدب كميت الود اع كفته ومثى كويدسه ومن عشقى كود بوافكا عشق را وشي عكرس زنج مردم باره اندارافقا رفتي وبيكن دربسية بمعنى سلام ست غاشين دروق رخصات مست كروقت وواع كندير عشوة لا جرروى عشوه وناد إسير وكانك

و در افظ اروس در بن سنداین گذشت ودر قرسهم المساشيدي وغيرو مبنى فانسب على ورد وفقي ان در نغامت قديم كرست وابن مقامل عشوه مرمرس ست بنا نكر فوتى كريدسه ال يا على د عمایک با ازس خوان زامی برای و عشورا مع مرمرى لو يدليني كصاحب رشدى توسطته اصلي غارد-

عصامه حرفي عبى كريه وداردارو كؤيدسه ابن طالفه جون كورموا داك يهاك بالعالي عصا العامر في مستقدم ودراه في النع عصام سعمنى وانع متدر در مهورت التأري مجوب بالملا كيطفلان اميرسيت وسيرتاح وومت كتابيت داصالح كنندوم والصيح لكين ورافظيع ابينارياعي كرضات تختاني كه الانقظر مرقي هزورسيت الذك خلل مى غاير وازستل طاسعيداتشرف يمستهد

عصاري المتميم وتمتي المسالك

عصادر دسیت دار ندوآن دوشم است کی گردمان که تراههندی کیتی گویند وانچه کمطرف یا دو طرفت دم وأشنتها سندويين بورا نرا دصوسي خوانندسالكر يددى كويد ه جرخ از آؤن اسناه و بياج ن سالك الأمن دركف اين سرعصا شمشر است

عضوانها رفته وعضواله عاجهة عمنوك ازىندسكاه سبب رورى باهمدر بجاسورادل أرا است دوم سليم كوييه وسليم اور أببزه مؤلش آوردن خاكسان سي الأولي واروس عضوار جاج تدراما ترا وقوافی این غزل خشه وگلرسته است.

عطرفروش - آنکه خشبویها فروسند و مبندی آندی كوسيد سينا محدطا مروسير در شرى خورا ورده-عطر فاشيدك يعروف درستدوستان عطرالية شريت داردوظامرا زعطر بإشيدت بإشيدن كالب ومبيريالشدوال بأشيدك ويكرعط بامرسوم نبيرست انز كويرعن فلقدة فيست ازبر مذابون شابران

برخوداين عطراز براے ديگران ياشيرة -عطريم الكيري عطريك الكاب كرندويون اين عرساني بنود در در مدم انگيريارشاه بيداشده وازتصرفات عمدعلياك أورجيان بالمرمحل واص بإدشاه مدكورست البكن مبطرحها تكيري شهرت إفترو اليى فائى ولايت فيودسالكسديردي تويد مدس منامى رابدل كردس بوس عنيكي والها ككبرى تفعط كلاعم كرده اندم وقالبراج ن سالك يزدى بهناك باصطلاح أورده-

عقار مصماول وقاب بالعنكشيده وراوهما فال استكاريان ويندوككي ساز ترواكثررباب ان سیاه باشد و حید رکو بدسه به بر وگر داتی ازن ك نكار كلعد ارع بيزن يمكاكلت داهت مرس ما تعر عقاله ..

علات مرح مرصف است كالتراسي بادكوين

دان ازجش سفراد تولان بعدس تاخیرکو پدسه ترسم ازمی به معقالان سن روز افر وان شود م علست سرخ افت رضا دکن دم گون شود م وین آفته که درکشت به بهیرانود و برگهاسه از از در دسرخ کرداند وکشت بیاس کرد در در بن بهیت این نیز اینواند شد-

علی هروه بینگیر در دارد بیش نا بوت مردکان بر ند تافیرگویدسده گذشتن از جهان گرخسروی تبیست ۶ علیس مینی میشیم رد کان جیسست -

علی ما تری - وزخهه برمقدسهٔ رصوبیهای ساکنهاانتیات جاعتی با شدکه بسرسال علمها-ی روضهٔ مودره وابیرن آورده با تنها بازی کنت بسی گاست، بالا بروید وگاست بالین آنید واین علی راعلم بازی گوین دواین نفظار اشتها رشفیعای اثر دیده شدوسی از صاحبی باشی به شخصی رسامزیره ..

معلی قبایی سدهاف و بای فارسی نبختاتی زمیدنام مقاله ست درصفه بالدی که استار میزرت امپرالمونین علی علیار تیمیه مقارکارده اند و آن تکرد به دار و که واقعل اکن المین سمت از آفات سعیدان شده مکویر سده سیدر کددر مرزیه علی نبی ست و تاریخی زغرجهان علی قبایی ات وظا هراقایی ترکیست و توینی آن به نور بر براواعت ظاهر نبیده وفاله با کیشین استان با ماشد -

علا شده مشدر بدلام کسبکه کاه در برم و زکال فروشد و بی تولوت علاف کورد به الم راجوعلان از فرار کست سراید رنگ این بار بروا در نگساسیران او به بدینگو رنگایی است دکان او به جواز به بریزم فرا آشنا است به زمیز میکیید در وسل باست ...

می خود کمیسی وادل کینفیدن مرخوداست بارگیب به عاوسید کو بیرسه میشو دول عاقبسته از انها میگونش خراسه بهسته پیشیم خونش را آخرنه باغهمید بد

دیده مشدیکی دامن باید و دیگرر و زوشب باید و مینده باید بمعنی مهدوی دلاز فدسلیم کو بدسه ناله برو ل هنیا شیست بهندوی بلزر به و دیگر هم گلبندوسید کو بدسه بنوستی مست رسراشنانی به از ای عمرس تفافلها بلزیراست می به دو گیر تنها قبل و اکثر اینیاسته و رسست و صال در کلام مصف از شعر البن بمعنی مطلق در از یافته ومقید بم وارد مذکور بزود -

عمر ایران دازال زیانان مین سرسته

مختیری روی از خربه ه نالیر در تعربی خربه ه نیروکودید سه سرعنیدش نطه نم که بگرفته خراج بوزعشر با و تیزنوی از سدید بینانکه شهرین دارد سه

عمد رئید بجی فارسی کا مینیز الطفراد در آن الفتوح نوشته الا محرود کیس مالد نمزه بوداز مرفدم سماختر بیشونش نمود عود و سب مرفئ مال اسامی ان رعود طفراکه بد سه ابترین نوست مهامه عودی بدوش زاغ داد به تاجوهی بیش نوست طرب در دودان

علین تحییر ایمنیم وفتی مای مهاره نشد پرستانی در اسد محلال مین کورن سه واین مطلل مین کورن سه واین مطلل مین کورن سه طوز کشاق طعهٔ فرشنون برا بعین محیر نوشته اند مین مین مرابعین محیر نوشته اند مین مین مرابعین محیر نوشته اند مین مین مرابعین محیر نوشته اند مین مرابعین محیر نوشته اند مین مرابعین محیری شدن کمال خبندی گویرس مطالب بدو دیده انتین ولسبت بار طلوب میدودیده انتین شدیمان یافت م

مین الهم - آفته اول وکسر با به از در درای ایمار مرفتارد و تحفف جو میری به آفری بهاکه میزندی بستند. گوین بینسوب بابسن که در به نبدی اسپر برا در بها زر راگوین راشرف گویاره مین الهر میرد و رفشب چراغ ماه عملی تر ایز رنگین استوار باد -چراغ ماه عملی تر ایز رنگین استوار باد -عیب رغیر میرفتی روسید عذر تهنا یعید اسرا و رسی

امرالدوسنین علی علیمالتی استه مجاسد کدفدریر نفه نام داشت حدیری من کسنت مولاه فعلی مولاه فرمود دا هرسده نشاط سیل زیرشاه مازوم مایی نه بزاهشه موج کویشید مصالیر

مهانی - باکوخفف هراد دری بعید و راشنمیها می شعراخ د کاپ ماکله کوه نیزستمل شرداد ل شابد رظرانی کو بدسه گل شیم مینه به برابرن بوسعت شود مهاکلستان سیاست گرد بر بعیقوب مرابر

کلین کا در کا مینیکی کراند دور سرون نا بدو کمینی دوربین کرانه کان مصدرست دیده نشده مزر اور ا کو بدسه نسیست مکن کرزمین دورانوانی کرد بری عدیک صافدلان دور ناحی باشتر به وازی کمینی دور مین سسته فا دمیشو د

مینیگری ایم ارتار تا دیده من ده داسلم سالم عینک ویراشار میمین سزار قادیده من ده داسلم سالم عینک کنرمی بین دراشد ارخود اور ده وجولن اعما دی بربان دانی متبع و محاور کا دوار دگران دارم کرهیجی باشد-

## العام المعاملة

عُشْ کُرد کی بین دشین برد رخبتین بی بیش بندن و در اصلی عشی سرت تبتانی و این افظ عزمیت که فارسیان مخدون ترانی آرن طفراگو بدسه برقص کرخه بان دککش کوندر بهبونی که عشرات ازان شش کرندر به و میز عشر کم بنی بیبیزی است که برای فرمیت درجیز سے داخل کنن شل طلا و نقره و کا فوروشراب و جزائیما لرزاهی صاف است بیتیش کو میندو جید گروید سه جاسی انسست که باصرات و لانست سنجن را بهجیو ه کرنشش خود سنگر با تراز و سازی -

مخريرك أواز لبزركر دان رصدوحيوانات وجنى أوازكرد كروتر نيزا مدوركمنا ميئي كريد عيد جون كبوترك لعروز نشاط زى شيشه كالقل ياوي تركين رگلوسيند بهيراست \_ عُزِّ الى سەرىخ في آيوبره إسمت د دارسيان بني آيوآرند أسفالسبيت شاخ برائ كتنزنا مرائي كراد فاعران بندوسان سع كوريد مشت بالدارد مام ورك عالا مزاع برينيان ترزمون سيسركن ونشاح غوالان داع ي وزكه بيتعال كفيت يغز الى أجوره وسمين بهرسانا این میالد اظ فلدا آر از می میدوستان بران کیا معد ایراتیان بهرار در دمیدگر بیسه زیان رشرم كاه وامهم شاخ عز ال مه جنان نيانند بالكيركه إيشوا علام اره-العديده دراى مارتام ازك امردير سندان ورتنابل أل وخشرباره اسمت وتعتق فعظ باره دراقات فانهرانوسترام الشرف كو ميرسه بردور إوصى غلامان بوج صراري زين روغلام باره تواكنينت النواجروال بدافل فنظياره دربندى بجابي علق مردم وله أوريسينه مركور اليهاكي سيراستدور العاس المالي مستناس

الفلط الدارسكاري كدديكران راور شلط الدار د اصائب كويدسه دل تنفلس الشكاه علط الداردسة

المي بالمان من من الميم الميم

که دوداست داین خالی ازغراست نیست -علمان سجع غلام و لفظ عرب شاز عالم حرکه جمع تولاء است و فارسیان منی هفردار ندر میزخات کو پرس به کرفتر بان تو غلم ان نشده دا ده نمیدت محصد قطانین اسی خلل آود عالم نسست -عند خشید این کرنابه از مفلس با متر براشت و با جمع کرده و خسیدان ک کرنابه از مفلس با متر براشت و با جمع مرکوست توجیحاحب ریگستان دار د باغیر شیان

ئودىرسايد دلوارتونس-غىچى دائى كى كى كى بالرونگىرى مائر باكورىد در رامان برق دار دياستان نورمارنه تاكى در بارغ دارى غنى دينيانى مياش،

معنی مواسیدن سن عند نیز انده مالی آرسه راحت دنیا محاب دره بردازست عربهاطال پوشنیم غیری خوابیم ما-

المراق مرود وفراست الا والماني اللي

گویدسه باغ جا بمراته به کرد تنوغی بنری منتشر آل از صحبت باغ درکه، بردانشت است

Same al march

وَا فِي إِنْهَا وَيُهَا إِلَهْ الْكِينِ مِن مِينَ سُوفًا روسَيِر دُلِعِلِهِ بِحَنْدِ وَرَزُو بِيدِ مِن رَحْرُكُ كَان آن شُورِجْ جِن فَاقْ تَبِر نَهَا فَ لِمِنْهِ زَخْرِي تَجْرِيرَ

قاروق ينه وراق سند که دوال شهرورسی

ازاسهای کرندی میده و ایک در دم از شدیدای خوانه کار قال گرفتر در به در در این در سیان دان شده و ادر این این میدادی کار میگرد و ار در تاخیر کو برده رشت زسوی هر ده نافشان گرفتر زنط کار دو این در بین فال بارند در در بیند رستان رسم کلیر دافکندگی در بین فال بارند در در بیند رستان منو دسیست

قالوس تاریخ - فالوست کاریخ را فالی کرده التی ما این کرده التی می این از در از کرمینا نکه در برده التی از در از کل ساز در و سید در فوت کار در از کل ساز در و سید در فوت کر در کار در سره میان از حقم نیل آن مکس لسب می چو فالوس نامی در تر می و میسود و در این و در این می و در این می می در این می در این می در این می در این می می در این

بودن فلا سرسی که پیرست یا استری مو با ای دکرار به مدینه منورج هرافشه به بربهرامسه شده مو دسیده یک در برای اشد بزر کاما ه بنز بهبری سی کا در در با که که بربیده تاجی در زیراه بودش فت در بهرم دا سیمام فتند البیست که در زیراه

في في فرول من بين قاني في ين كويند با مطالا عامش ما كره كرده و د الي مرخما مت كويده منش الأطعة بالزراد زندم و الدور في برقل عرفو الاوز ندم دارد-فركر في و الافي معاصم جميس وسامان ابرد في مثال

ان در تزار عیش گذشت و برین فیاس دامن فراخ نظیری گویدر مساقی صلااست عاضمت کاری بهام کردان خودامان تم فراخ سمت دوری آم گردان و فراکشوش سراسی مما آمونشن دیا در تا ترکوید سه بنی و رسم که از دین اور دیروان فرنگی دا کو فراکیشد افریششن غزالان مشوخ تبنگی دا-

فرسید. مندلاغ بی ایمین کشرو نسبار بینا کار جام فرید سعید اشرفت کی میرسده چینار مرا دکداز صفحت میاسید اواز سست عربین صفیها میورشد تا م میشود فرزیم داکشراین غربی رسیده و تیرواست -

الريم آيا و سريحا سي مهله نام جالميسرت درايران شرف كويدسه فري آيادگلستان بطيبياطلسيست به وي مي بال ندروي جمين آراسيس من ميت -

القرمال ما لمشا فهم مرسطي كرسلاطين روبرود بيند وآن محتاج مهرونشال وفتر نميني والتأبركو ميرسه مرزّت رسام زخط منبيت عالم بنياضت الوران الرزارا

افرونسس کرون سازرن و توقعت پخیدن و فرود کار در بیمان سلیم کوید ۵ سپول گره جا در شم کن زامت اسکون کرده اهم علیا می شود بنج پیده در دامان فروکش

این خرند النه کاردر داندا دندگی فره اوره است. قرمس همی اول این این ایجا در طعمت و برین قیاس فرستاده همینی واله سروی کویدسه و را بغیر اگریمدنی پو می من زر دندرت من بازله ایام فرستاد به خوان دایوی میدانی منسون میرانی دیسه دم ترفی فران دایوی مند برید بونسون میرانی باعضاد بر-فران دارا می مند برید بونسون میرانی باعضاد بر-فران دارا می مند برید بونسون میرانی باعضاد بر-میرون کنی قارون -بردن کنی قارون -بردن کنی قارون -

فستری ایستان سدی بر فاوتین همینده و کون بین مارد و قانی اوا زننس دون ماراشون کویرسه مارمیدند مگر برگنج مزرع که که زنندلی

عهان این برنسفست بهم مهم و مهان این برنسف دارد داری این این افغال و آن تاریخ برست دارد داری و این این میشود که فراید دناله دناله میزاد می دناله میزاد دارد و می این میشود که فراید می میزاد می میزاد می میزاد در الدین طوری جنالط میرا

مشرکهٔ نادغیرفغان ست ملکه در کمیفیدیت اواز اراده تر از ناله با شرونها که فرایدسه خیری بروغم اوگرتوان مردم رازیمبیها که ناکه نسام زدفغان مردم را اس

قلک کردن داره ندوی از نقدیم اطفال کومل کنند و آن داره ندادیش سری سلیم کورسه مازاد کار لیطفال کشته بیداری مهرکرسیت درگوه از فلک دارد دلیکی درازین شوطه دری معیمی شمیم

معلیان مراطفال زین معلوه مینی دسه گرمیز مادیمیه خلتی برفزاک بست عرکه کمشنان مربر لیما و فلکت فلق و قرمینی مینی اول و لفظاد دم لفتی فی و راسی

عهل و ای تاری است وظام ا بهرد و مراد ف انداز مهند دستید در در دفظم بارست اعطال کشتی این است.

ور خراق در الملا تطعیم بیا دیکینی شن کشنی ورفعان-داری رفتی و مشدیدوادم بی کریمان جامها رنگ کنند

ومیندی فدیطه خوانند و در فارسی بینفیدند جیزی کدوزیر مجام و دشت ترصیح گذار ند برای زیاد مت مرفیا در نگ در رمیندی فوانک مؤانش میرخوان کو بیرسدی باقریت با ده را نوه فیرشولز نسیست را سهاتی بینیزی شیخ گرسی ا

منتهیند را میم فا دواد مورد ن وطا میم مطبقه نوی وصم را می حمار و بایت موجده العت کشیده لیز اگاه و بی رستار کسیر را از سر برداز ماه در دی و عیار سیه و در مهد ویتان آن را آمیکا کریز بیشتم میزه مبیر فارسی و مفتوح و کاون تازی میزدد کیان اجراها سیست از قوط د با بال جهالی برداش مهری تدرید میست از قوط د با بال جهالی برداش مهری تدرید

قور میمار ولدی مرفتن در دال در است دانین فرت دفت و نوت ما رسای کریدسه کار با راسان آن کرفوت دفت در دانی کاردست میسسد، بروت کمون اری بور

قبلی به بنخ دسکون تمانی نامها نمیدید در ایران که ساکتان انجافه مرزر و روزی نمرت دارند و پینیکادید مرزی سه توسی از از کرنما تبرکو برسه دارد استد ی به وزونگا بهای تافیر بومی ریاید دل اگراز کردیگی باشدر و زیاسه قافیداین فول شیار دل آگراز کردیگی باشد به د

فيها من من من المسلمان منظم في الن عروف وفيردارا عمل ورامست كدور فلعد سازندا فترت كو بدست كرون بناميا فه كاروز مشديا بهاي بقبل مندوك وياري

قیرور و کرگی ار ساده از فروز و تا این ادارای ایمان ازگریرسه قدر میزدای زود مردن آل با اردائیت کران این باشید میان دان فیرد زهٔ کردار دائیت کران فیل فرور به مردون و نرفت سین از کشی در از

المارسية المراجي المعارف كرستان الأم كان المعال المعالم المعارف كرستان المعال المعالم المعالم

قارسی میمنی رکابی کلان طعام دور فاموس ست قاسیه تنطیعا میمنت اکافرالما بشرسی تفییرا و تسرب کل مانی الاناد و قدیمه میس کشار کیسمع قایا و چون نفیظ میمنی دل ترکیب ست از نواد را تفاقات بارشیر

قان سودن تاب فانه بهدک آئید ظاهرا لفنظ وکیست تا نیرکویدس شده قاب بینک آئید دارد فاندام به غیر وسن ول نماردراه در کاشاردام به وانج در بازی میرد در بربسب گفتن آن میرود در پر میشو در طغرا کویدست شیسکه بازی میروو در پرطری خود نشان درونیا بند در گفتن قاب به قاری رم کم نمین استخاب است که باوقداری بازنرو در و بازی سکین و قاب بازی نام با رئیست برای آئو ان ست میرکیاشی گویدست خوردن قابهاست مال بال به میزان د قاب بازی اطفال به

فباً گرد ایران منفردیاس نجیه کاشی گویدسه بون منبلشن میرود مرومن از تنهیر نگسه به مجتنظیش کلتان در تبا گردان نسست -

قیما سی بیشی از قبا یک دار بینی سنا ده و با زیاشه
ومانند به باین بنور تا شرکوریسه فرد غی لاکسی بیا
تومیز بید منها سی بیشی از گل بها لاست تومیز بیده
و در مندوستان کرمینی از فقط جامه زنان راکو نیدسند
آن در انتما راوستا دان دیره نشرو در فارسی تنها با
کمده بینا نکه در نوات قدیمی گرزشست در بین صورت
بینواز صفت کا نفه خوا به بد د و در منه دوستان کرقها
بینواز صفت کا نفه خوا به بد د و در منه دوستان کرقها
میامهٔ بنید از راکو بین ربایدی و فارسی بیزا بره طفراوید
میامهٔ بنید از راکو بین ربایدی ففارسی بیزا بره طفراوید
به بیراین مخواب و

فحد آمرون دمنی ایا بی مجا دسته بیا یک است بیا یک نظال میز نمای نمیست بیا یک نظال میز نمای نمیست بیا یک بده اند مقطه صدری او در زیاره جیا نیم نمین کمان برده اند محطافلان وفلان جیز تحط نمیست کنا بیه از کم مایگی د نایا بی اول شهوراست در مسلیم کو پرسه حسن مهرشته از ان تحطافیست به مهرر شمیح دار داز بروانر

قرام شیمدن سره دفتن شفاستی کویدسه مرد کوید هوفان بهاست استدلال با ندم کش در که در ایم کوید باش به وکبند آسسته آسته برفتن سربه که پرسه وجو مورسته ازان می کشیمه فارم در راه به که آدشه و زره فعدت نیست در کرم به در کیدند مرادون باکشید در است می مرا ای گاها حبلال استرکفته سده از گسیدر را بی کشیم -

تالفتر في ارم سرز تخبر درما مي سنم م في وم كرشا ول رونت نظام دست غيب كويرساه دشما بكريز بون قدم بكشا يربح آن بيست كرونت فرصت ازبي نايد به كرساير رود ميش زخر رينبر وسام بيون وقت وال شدر دنبال آير به ليكن فقير آرز ورا ورجست قافيه اين باكما تال سن م

فررا مرازوق درا نداز سیارت ستازتراندازی کهم نداز باشرشاع کو پرهمرع کمان دیدے تدبیہ قادرا نداز باوظام اول مفقت دوم ست ریف فلرے زین مقاش زین تابیت کویدے جلوہ کیکرد

قر شفی می میزاید دفت فین هر دسکون نول دی خاری بیارسیده کسیکه بردر عن امور باث روقد عن از عالم اتمام باد شابان سه ۵ قر غیج میز چه ب بلاکش کیرد مهررت دون گرنش ی از صف اشراف بدر

قراول خاشيكان بودن قراولان وقراول در

عوصه بنی شکا دا نرا زلیست کربرق انداز باشد و جرایی مردم را با بردان ها نگی سروکا رسی است که برد شنی برداید دیگست ۴ فران انده تا شرکو پرسه میان ابر و شنی برداید در گست ۴ فرانس ما در شر در کرا این می کرد نشت در که بی کرم باید کرفرازان بیاداشو دو شیز در کرا استی بی کرد نشت در بی بازی از نفس سیک نوید شنی بی بی ایدان فرانس می خراشه مؤدر اس

قرهم منه به قامند و سکون را سه ما رو نیخ میم و در این و رشار سرخ معروف و قام مرا ترکیست چرفات در فاری نیست کی داد ار مرخ ایا سخیر به درجه در مهل کرمه کرد بوده با طوره به شخص شول و کرد زفاقیم در مزشیره دفتی می از از کرم زشان کرده از مرخ این مراست و کرد از در مرخ اود که با دو گلگون دید در در در در به به در ای امرا-

از در ادن بغدادیال کسرداگران مغداد ند

میسیار بدیام خارشی که از دارای نوایسها نیزه همیری که اگر بر دوارد زمها غذر و میرابر بد پرسلیم که برسده راصنی بیشیره ام نفرش به گریام خارد میراند گرمید تو توزید این میراند به است ده هر این میراند به میران می و دارسیال این به میراند و شهاد نیرو استوال کنند کی دارشنو اگر درسده تا بروسه گوگر فتش دخایل مؤدرا به مید و میرشه، ورد زفرال سنت مرا

قران گزر افران کمیزی بانش از آغاد گلیفات و قرم میسید کرگنگاران دادیدان شهالگیفند قرم فی مشرای مفتح دراسه ممل بدادر سده ما انست از صورت گرفتن کارسه داری مهدواشط زالی زبان

معتقر حرام مهرار محقق او شار المراب ويده كرمين وزر ونعشل ويده كرمين وزر ونعشل ويده كرمين ويده كرمين وزر ونعشل ويده كرمين ويده كرمين والمراب المراب ا

نافقول من وما كلطون أغروت وقراب أو ما والكالمات كمان فع المست كما ويون عالمست مجرا إن ما وكالمات وربي في دارمراطي -

الله المرادي مرود در بري وروس الآيان افتاح تندير المراد المرادي المواد المراد المراد

قفل زیال میدی به وید کرد ان ناق با مردم را بند کند بازگریده مرافیل دراهم بد بنی برد ا در اید برد قفل و بان به ی مرامی در ایرد یک فیلگرول میری در مادل تل شاخ دها در

الله الرول مريان در ما المراح المراح

قطام رتر استهار دارشد ای بینان در کارستره مجدت الدون ادون از ماه مرات الدون ا

مندوستان گری دخطاست . فی ار وراه شمار به قماره بارنست و شفه و آن درجاسی گرنید کرشی جیزے کندکر کردن آن ندا نروس این در بازی نما رسید مامل "نی انست که تا از راه و رحم قمار آگاه نیا شرشر نرع کردای در ال خرب مبست و جراست مناسسی طفر اگر پیرس و دا مهر اه فالش دلیر است میراد

افرند المور و سافیتی دسکون اون وطلعه ای اور ارد ارد و آن مختای جامه است کارتاهٔ محضوص ای ادان وشدا طرال کرمیش وای دارد وظایم الفغای برست کیکن در قاموس محمولی دید ه مشتره استرون کردون دیشرسی از لااری تشعلورهٔ مین عیار به کرد از سرج دیج تونیزی ارد دکاری -

قر برگر یکی البینی کا حد فاری دیمیم بازی بریارسیده وی ا در برگردا در میتان اری را انبرکو بدست مرازیشه می بازند از باله زیران شود به فی گری از استان نولفرای شود فی فر کردل استان دیان تا بازی دستون نوستان از این میشین در

مَوْدِ رَقْرَ بِهِ مِنْ مِدِلْ أَنْ الْمِينِي أَلَّهُ اللهِ اللهِ وَاحْدَالِي اللهِ الفاظ الأكبيب يئة في من من الأكبر بياست نورق شد. كَفَرْتُ النِّحَةِ فِي بِيان مَنْ فِي كَرِيسِوا فِي ثامِهِ مِنْ مِدا رَفْسُولِ عَرِيد

قور فران ما سيخي بروس بوايم ودين الكان وروايم ودين الكان وروايم ودين الكان وروايد وطل برام المرود ويالك و والمحلي براء وروايد وطل برام المرود و المحلي المرام ودوة والمورد و المرام المرود و المرام المرود و المرام المرود و المرام المر

قود النظم بنيد بالتدكر أنش بفاق دران كروتا شركريد من بالميشت الانم كار از فلك برة يده زا تشق ا است دا فم روش براغ قررا ...

قَيْمَا حَ رَائِمَ وَمَكُونِ تَحَالَى وَقَاوَتَ بِالْمَالَةُ مُوَيَّا مِنَ وَقَاوَتَ بِالْمَالِمَةُ مُوَيِّمَ تادى بَرِكَتْمَةِ مِيرانْمَالَةُ نِ وَظَالِمِ الفَّذَائِرُكِيدِ مِنْ الْمُرَائِرُكِيدِ مده مِنْ تَرْضُوا الرَّنِي ازْقَيقالَ حَزِّكان رَسادارد لَهُ كَوَيْقِينَ ارْضُط نَارِسْتُ ورد برقيها دارد -

قیم فیم میرون سدین در بنده از این انترکودارده می د مرول روش زرست میرد از سه به برای می گرش

قدر مینی این بیر مالادان شوط کداداینیا باسیر تفسید میمهانی-

## Land Stanger &

کا فی در استان آیدکردانبال محدود در امفرا بود مراسب مقاام از الیمن دستگیروجزاک و میگویا سه میزان کردان نیست میکر در دشتد ای که از دوسو د ندان کالتی دریان اشاده است

من الدو اسال المعردة الروالي من المراسة الدورية المرسة ال

کا گل مرد سدسه از اکریمراز نیمیت بیری راکه سرگذار بارشد بیرکا کل باکو بیر دکا کل می اول آخ است که میاری ادان است سلیمکویدسه شوریج درجن از مال میری است کاری شاندسر ادار غماکل

مینی است میرسد و این است میروندی سازار دارد ایرای بیش سافی است میرموند مزیروندی ایراند ایرای کامری زارد ایراد ا

كا عدد مودود كرفولاس كوندوكا وكيف المرزر الميكوري كمان يرى كر ويم ركون و در افلاك مراد وري كورسه تو مها زواز عو الحاضة ...

کارتی میکرد و کارتی میکارد در در ای میکرد کارتی میکرد کارتی این میکرد کارتی ک

الها ورون باييش ديوان سنگ -كارح مجيمان ورخصست وظاهراب لكارس كمعت وروم عنوراس الثركه بدسسه عالى درجات فل كاحبش فبررزع أممان خراحين-كالل المان كذاب إزبر المفتر وتحصر بايركاري وزيك زمنت وأدل فالعن كويد وكالخرى تكروق عاشام مه رعف مركاه خاك ازدرم لي رزد-كالمرفش وكالمشيدان يمن كالياب فالمال بوراست وم اشرف كو يده كام دل را دال وزن مُوانِيَ مُشْرِري الدوم ال اوَثَنْ مُواجِم كُفِ-فركو مرس والمرائي وصف اعلية المملاري وكا فترس باشداركا غز مرقندى شود كورازين متفاديث -190131286-732 الاستروم والااش فيليدي ويتفريد وكلي يركرهما لحسب كاحامله بإشدار وكروم تربو وكوسيد وسيكوي هُ يَنْهُمَّ شَيْ مراسوضة إلى الرَّلاش، بودَّكُر مِرَكُ السَّاس الروستدل ميزارن الا تافركويد ما الراكان ونديار يجيبن وكالا روبارعا فن بشيداكر ما شوره كان كاروبالكروشان ورجين يون ويروساره كا فقد سلوا - كاعدًى بماوايان علوا دران يديد وتند البركريرب لعل شكر مارا وخدائج بويراك دبغ تطعد ياقرت رای وز علوالند-كالتح كم منوعها وطبوسات وسندأل ورافظ فرج بواكرت المسمور كرول مرفر كالداودن المرف كوريدة كريد

ازبردم أوشيرة دفتر زرقي الكالميديد

رائي روراول قدم حي كالشيساورار

كالمتوال المتالية المتالية المتالية المتالية المتالية

ردے کروٹر ہے اِٹر دے کو بیدہ فی از مرد دوائ تعدف

كا عُذَكِر شَعْفِي كَا فَدْسا زود رود عافدي كو يندطواكور

سى سىكى تۇر دازنوشلان تى پرىتوقىم دىست روخ رىنى ادر نامرام مولن قالب كانذكرست كاغدوك وكاعذب بإشكودركك يعطالان كا دوأبهما دراك يحيده ومبندو بكار دمكر فيزا يدحنا كفار المغوا در فرامس فلاک کوران کا فلکورس از براغ كرون موافي بيض فشي اللها أوشدا ندالط وعول منت كاغتالما له وكاغد ولان وكافتاروه باعدادني وم بكادة فاوى كاعدب كمصورالهال ودن كرده تفورادان بازند ومده كافتردهم ا زموزن مزگان تول فه رنگش ترمره این زنس برق كروم به طام ويريد ور دو الله الموزل كركوم من والس بريك وزاش ما يودكوه بإلى لا فذم و أنس بالريقي لويد هيرون تركاك والزبركي المازه شيئية ولأغز للازه يناره أنوا كاي كريم كافذ كريز زراني نه بيدو عي اندر انعاج وشاح كرفاتم بدأك ساز تذكر بهلكام توشني كاروسيتكان وسنتيران أيرو ورسيدوسان مقارست كاغذين الغ يختوا علكافركر دراناديها و جنهاسان مرطورا كوريده كالفرين باغرس إيدن نباسم دهم وار باجريريون نسيت كوداجن بيرايين-كالمفرزي لانم إى ومده ولا المالي والمراكة ह राष्ट्रिकारिकारा १६० १६० १६० १६० १६० १६० ابل دفير است طعزا درشابها كريي ميتوليد كراشروه الكال كا غذير كي كرده -كاسمه إوشفيككاسه إرى كندوا لانانسياد رقص وبازى استارها لم نيت بارى تختيق انست كوكات بأزك بإن كرمزقدى بوبشة تهما داز ديرفر قركام والفراس ويربي ويودون والمان والمان والمان والمان والمان والمربية وكورت براك بالشاريل بالدوع طام في الودي

كالتيك بيده ازمراهيان قارردهى كالالان

خىن ئىرى ئىرى ئى ئىرىدەن ئىزىل كار الىق كىشى كارشىل ئى ئىرىدەن ئىزىل

میرود تنواست آلباز تیم می کار آب آلش ست است دوستان تامیرین به ویز دارا به بریگ جویا کو بدره به برقار آب افتق میمیان خام سی خام با کار بر در ترسایکا فی آشایا تامیر که بردی کهای گویند به ایسته مده فلوط السافه ایماد که میمی به او کار بر بر بری می دیده شده دوم نبی کاشی کوید می او کار بردی به ایما بیانی می سه با در او زاد فی کوید کا خاند بردای که در بر برا بیانی اول شهر شداده و دوم المالی مراکا غذیرای که در بر برا بیانی اول از رکز رکز برای می که نافهای مراکا غذیرای که در بر برا بیانی اول از رکز رکز بیانی کوید و الحلاق در مراج این کودن که مید در افر در بیدن کا غذاکر کوید

السمت گیرا در دبیان تا دی کمانیدی در بارزم کشتی گیران و به از از ان در ایسانیدی شق در با ان در بر از دن دور دست ما در ند از از ان از رود دودی شوری شاران سیمیار کمان کیا د در ای و تیز میرنوات کورید سه مبلااه بریری دست از ایسا رفت کمک لرجون کیا و جهت بیار و به ما داری بری دسته از ایسا رفت کمک لرجون کیا و جهت بیار و به میران در بیری دسته از ایسا مین کاند کو دیده گرکوشکر خاداد برگزارش و در بیری در بیرانی ایسانی بادی

Siniet Cristoto en de l'il dico

کی اسے میں دار مالک شیر ن طعام کی اب رہ بیخ کشران کی میں میں برم بادہ کشال برک کرفرزی کی مزار کشر دیگر۔ برگیا ہے کش ۔ و نباے ڈافیار پر فرزل آسیا کش و مراب کشد اس سے ۔

کویده درگذشته کامپره برافر دسته شمع ای سران

تينور داجرازكها ميكل س

مذاح ال شهرينا اردوار فعبين مرائل نشات الاطفرانيز

ورورويكي لفنم اعدهدوداسهد بارسه كاا

لبا سياسك وي زكراب ربياك بربان تنزر ازوسن بجون كماميا شكت وزودلم

كبرسيت ونفط ومبيت يمنى وكردوة اربيان محازات في كريا بي الراروركروه خنك ساندوان يا ندكرى المنش وركيرو وروطن كنه ووثمع وجراع والتثل واللفورة ومبدى أمزا دياسلاني كويندر لالى دراتراهية بتب كويد

كياسيم ورق - دعى ادكيا بي ميدكويد مودوك ليريق يكراول وسكرن ماي موجده نوعي ازدمك عينهم بيروز دمراه جامرة كبرتييش حبان شيح ميهوز دجرايه يتيال منتحوا عيموره فارى بارسيره وزقاني

كهوورج مرتجم تازى تأم تهراسيت ازماز درال جياكحاز ترقق اليخ يتناح فلغ السعدين وظفر زاروغير وعلوم ميذور لى ئىسىمىزى د نوى دىكاركباب تايزكريد دى دى دىنى ولفتنل زماندى شدمه ولم زهرمت خالش كباب مزرى شر كهامي قت مارى منوى دكيات اين دركابل د

الاستخفيدي وكرمية كمركمي إقرار وأنبامت نداشته باستدر

ازگوییسه حان غم فرسد دراغ از فری انتناک دست مه

مه منده در که اش کررت فردزان م برایش جمع

الكتاب ل من بن بن الشخصيش بيون كبار إن زروكر افاليمناك كرميت بودويميدكوريس وزورفورشيد عالش بإلعت مغيده ونون رئيس ترسايان وظام القتب بفعارا مستة رزبان بشاك نافير كوييسة نجانه ورزون كيند يفسار رئك آميزتوه زام كبيتان مكندس فركا أميزتو-كرسًا في لِنْتِح ثُوقاني بالعناستِّيده نوعية زامرو دَمَا يَزْرِر توليدا روويزد كويه مادركم كالى كتانى ديرابن

-30000

AP كحيا وحريث استفها مرست ديمكال فنبقت ودركل استفهام كارى تسل شود كني أفي ويم إله وكار تناز فنه إن ست ميزيمين على مدون بفظ افقردويدان مي ففي ديده فشير الادرين فرسليم كويده بروزه شراداد وا چندوال فيسيده برجه اليفون من رسمي و ورسسات ها آير-يري كيركان ان جمانات راي الريان مفرس محجوط ي مجمع الوط الساين ابر الطه السيدي عردة) الل من يروركام وقر ما دستا طرين ديم ارسدين بينا الكود (لوائة أعق إمر كرد مر و فروش وفراش بالواست مالك دى كور ر ٥ ميکيشتر زنجيري آيام ځوروس مغان ميم و ذر کهم لي المرافق المنافق الدى واست فارى الم ولام يالمت كتيره وسين على إرسير بروالكي وسرى وابن ازابل زبان كيفقين رسيده

مجواري وفي في المروفي في الي والن المرب الحاركي ميعة معرودة والم يمي مراسيد والرادية كاران الدالة كويرسه ازفاكم على ميدكيد يمل شوده كارج وي است

گناچرخ این جداجی -

فيكم ورزروان مفرقس المراكب ووزروان مفوص است ببهامرم لاست وحيد كوريده توكوي ازصه الرية مركان كم كلهادة ست بردوركريان-

كدوندا ماستفين جاكر ولفت قديم وانتها ومعنى لايق وسراوار شراشرف كومده فسيت تاير كدهاني اسلاط ميكشان وخزرزراب بيدري وون Janes de la serie

أرسى خط-باصطلاح فوشفويهان بإبرادان مروش وروشن رنوشن بروش كالديندنا يزكه بدره بر صد فورشنا سد كي لودمحتاج غير بينه خداري اسي دار كرايي نياز الاسطراسي -

كرون مودد فيمنى خدان شرحيا في كويده مركزك دويت بوس كمن كالفراروسية ويكور مكندا أفراوا الرفاعل كردكس بالتارب يمية محمن بدوازي المرارة

بيديث مورى مصطبيح وأنابوس فركره وصورت مقل ازدل الموكرد بدواكثر بالفظايدات الى المودي كرال بيغ ورامحاناه ويسيب وركف هيا ميردنا ثم Escurios will to be solar of

المركال فيزلب والماد المال المال المال عالم فاقربد ي وفرد وكارى من وقيه وعيره بر لي قريت يركان ومحا فظرت تيري كدار زور يخيف بهان بإره فتود ولينف كرينيد أتز السيسة وربيه كالكرارير الشرص كوي يدهاء فيرين والغرا اختداك كمند وروريد سناع الخوال واكرى الميكال الدريراليمسية -

توري در المنابع الماري والماري المناع المار وي المودو برائي في اوعده عوى فرديا عدل ومون فردار وراسي ما فنتن وسوم لادم ود وم وسوم شريد دارد ادريا فيركور مده وافي راحي سراي مراسي كابي ك بكرى كفترا ميغوش رامنفال وشابي كن-

محمره يفني وتشديداى تعالي استيختين شرياد ومنى كايشترك ورن البركو جدها في زغراسة في معين الله شقاق كويد عاسية عالي المدين ووجاريم اشود وبزاركوه شَيَّرُ مِ النّ دران وكان الها المان المن المان من بروز فرسكر و لا برزدن بريد مديد ديكي كرد

رم المشقان يكياول ديم الدين وم كريم ازي ميد كيدين دراق دران وألى دسيسا بازى دراعبيد اسسا خرياك واليوي كريز ورائم فمشرونست ازدوق وي بتقق بيرسة اخري كريده رقيب والديرمت فيلخني كرزكرون جكرم اكتكرف ووينوكوشي كرشكرون وشركويدس كرمية كرم خورده مينظري الدورريكاس عاشقال كرم تيم كرم كارد المري مراول عديدان وكالمديدوق ووهد در الروع المرود المرود على ور فريد على المرود بوفا روز فراشيت فريش وسياره كومت مركودار وكرم المجالة

ونيز شفيعاني إثركوبيرع كرماين كارزالوم بمراجثير إست الركى عقد كمر بابراودن دانها عداكر الديراسة وميدكو يدسه كرميه باخدصاف بجون كرى عقدة لىكى بيان بردودل اچارست

ا مروی و مروی مرافع ادل و معمیم طایرای عبارت در مقامی صرف کنند کرنجردارتکار بهمرسی صررها برستودا زمالم نثل بكه ومبنأ زه كرورهل تغيرا غرازي تنعل شور ميني مجر درسيراننا بيت تيرينيار فاحراب روال بنتو «وحبيد كو يرمه فطات أرحام بنتار معنيت تاداروس بيثي مهيري بريني فارتقا أكردي يكن فحبوعة فديكم أبثيثوا ربزركاني رآك ورنويزيرشده التعاع في المون الريون فت المروه في المجتبوط و إلا إناخ دازا فيران شعر وكدنوش مينودسه شعائين اليد ن الكوس نوكروى و النجاست موجه شل ردى وي دارس كروى لفنح كان ذارى معلوم مشور حتى بي شريت المسرية وربيت وحبداي سنى دارسة بنينو وظام الرارد بتل باشد مبردووجه واصراعلم وازين بيت مكيم ركنا سي ككويدس ي يرد ورست كرويرة والرمروي يرموصل كال كرو دروی مردی وانتی معلوم نیر دینها نمید درسیدی وهم چه فافید در و سه دور دسیست تحقیق انست کرمنی زمینه این شل

مهايوا انتسان درجامي سردوكسي دكردن فع كرمي ملي كويد مد مستاته ما بريد الما الماب وارام اردوسه المراكرودوكسي الزاكرد

الم المخصول أدى ودر ديا ل المندى يها في إلى كدا مرا الفندور غيرا مراز مدوستراب كشند وفارسيا ل شراب أركر راعران شكر كوبيدسه مكري ك ونفى باشده بيكرده مليم بوق فراس فسأكر ماحبت

كاكم السياع رول يقع ول طي زاع وول

هُوْنِ مِهِدِ وَثَانِ مِعِمِدِ لِإِلْ لِيَشْدِينَ سَرَّرُوهِ الْعَرَامُ إِنَّا

واین مرددازابل زبان یختین رسیده دد منطا مرازبان · درنگریان سست -

منتسقه يفبح ودت دبرين فببيل منالكا كوميرن فالاني رااز محركه مرد التتندونير بمعنى شتا ف ميزيد إفاية الغامية جيانكر مندفلان كشية فلاك هيز است كشترسيار يميا بيستم كالمبريان أزاك فتزوالا ا زان ساز در دسیاب غلیظ که درسیست المید طلاکند الترويكي يرمسه فيغ منادئك فوبان دا زمون كرون جراك كالمندائين بنان شياسارا

مش مکشال بعج مرد شریج بمنی محتر میرک الموالش در مذكرة نصيرا بادى مرقوم ستكرين سايرغانه تيداديا وختررز برورتكره فوق ش كمتال ميكريم التي لنكر كوريون يا بالكه والتقال منالقولين فبيذ كاسبب كراني للكرج سيفودانسيته اشراب كوبيرسه بو دو مدور الروم الرسال واصل مزاكشتي ي

لنظر كيرجول كرد بادورياتي -

حى قدر ليوول الشيم في فاون الهايما براوران د کس درکشنی وزورداین و زایل زبان تبقیق رسیده المنافي المالية والراطام اليه والمالم اليه والمالم اليه والمالم المية والمالم المية والمالم المية والمالم تخلست مرزاحسون والبيكر بديس درين زما مركزمتي بجناك المشرح والمزفع بمرية بمرمون كرور ويرواسي البير كشيدل كمال وخارتك معرون اول أبرت دارددوم المراويد فالك داعكمالا وار خون بمكيش بركرف ارال خرنگ زقد موزون مكيشد. كشاوى مباسه وديدين كشادكم مررس درنصورت بازائره باشرم النديز والترافي قلعيكو مرسمكرة تيفله دردي بكالمان سيندد يكنظر وراندى ورسانا والمان المان المان يودسهان والأوظامرا الالاب المدع كالفظ كشاد برميز إلحمول شود مقابل تكفيك شادر رضورك یا سیسیری در دلین این انقطها سے دیگر

مثن زل مرست «گردن حرامی ازافته زور کردن دادرا برزسين زون دنيز كبركشيدن جاهم شراميه ميرخابت كرييه ١٠٠٠ بورازن لبب خوتين دكرستا مذ لافتراه كار ازین ش زدن مردانه ر

الميدل أو مكسه براز تحريز نگ سان ميزار آمري مض أكبينه ومشروب كويرسه معت دل نيكر كران أكنينه دردريا ساهوان فالقياس فاكر ما شرزتك

معلاميز يرزيهاله مادانا برزمين درست توالرش سيدوانج دربيا لرمات وزيردانيم تكويد مص كعسب بياله ازكفت اوفي ريز منارك اين عاصر رازم روطرت فيوال كشدر

گذشتر کی بهو سیم آبهولی گو مربیده توش بساداستره نظنده است در صحر ابهارهٔ آبهدان خوش باشداماکفش

نفتنس ببوشته المريب بنبرنه اطروع بارسينا كذه وقصركه اميرمزه وتفراهية بموسيا أكوينية شرك ثرابيزان بهمان لفري يعنم كافروبيرين ونيز تحلف شاعرب كددر عهداكبر فادشاه ميرس نام ادبرد ادل التركويد يسرشن بكاس برعشوري المراعشق فري رشده اردست الماني ما

كفرى يتجرك البخدي مرده وبكول وومنواني نْفَالْ كُويرِس ووقِي سِير مركزي ن بنا طب شورتيك الاراهيص فراجرت كفن أنندو بمستح ترا الخودسكرد ر كوري وروهم مناسية على وفري كنترو العُشْر الد ما مسلميررا مسكانها والمسكاد عاد فقر الرا طراكويدك إسران ولاتمل ارمسونسي كفش ع نعل داردن بإرز تركفش بادر شمير كه وفائل والتي بيزيدازمان برون ازرق

فريا شرف أوبر مراكف رفان الأكشف وفرت

مزد کیری فرنتم داخونشرینی کردن ست . گفت مرون سفر ردن جیزید اس و ده مکبت می کانگی به سده سفون اس اگریک مشست ان را که کس که در دی مکبت کفت کردی ایزا-

كه من وعا كرفيل مروست دمابر دانشن الركوريده دراه اشطار مداخل نعتيه شهري دايم كه من دعام و اردو كرفيته اسميت -

می می از وان میمنی کمت دفتن مذکور قدیمی گویده دراندست مرومهٔ نگرددستید، ناکدار و کرکست میزند مرکه و پیشه دانیکه صاحب این از رستیدی درست بردست ترکید و داکردن کیسی قوشته افتیانی مذارد -

کفت با در در این و به این وسکون فا دشین محمد در کادیا دی بیارسیده نین سریار کشی میزیات کو پرسی محصی برزدر اگرده تریکارات بن کس به برونش محفظ و هیکی عرصاً بیش کن به دیمتی مرجایج بیا برانشا دا در در الله محصی با محصی مرجایج بیا برانشا دا در در تاکی بیسه قوت و می مختابی دان واطفال را کنن در بیگی بیسه قوت و می در کفت با یا در ما می را می مورد وطفل از کسی استا د

المقوم با ره گرداری مشفایا فنن از بیاری میسد مراوف رسیمان باره کردن داری از ایل زیال ترشیط کلیم رشیمی - بیاسه فاری دیاسه مجمول وجیم و فیافی بر از توسیدن رفته که بشیک کلیر برنید و میدوستان فرنسیند ماشرگو میرسده تنهید و مدرکشا داد د انسل اسب اطهکار کلید و بیج کن تر بیج و تا سباما -

کلیم یا و سنی مینتهام ونم باب فاری دسکون الا مهلیم موحده بالعت کشیده ددالی بے نقطه بهارسیده عزور تا فیرکو میسه میک سرکردورد: زی درسازدادی کن شاه ی میسیارگ سانی با پر نیسادکار برمادی . کارگ که و نروهم بینیم والی نوست از قار نراستیده و این امعلل می وشد دیسال سدی ایشرف کو پرسیم

سر من المراب المحال موترد م رقم ما نامدارین تقریب مند د بال موترسیود -محل و زمین که بر کلامیست که برسران زمکل دوزیره این محفه می گزشگا را نبیست که انها را استر پرندند نشا کی سخو پرسه میا د محتسب طبع بهرسوانی مکلاه زمکل بمجر بر تهدیست -بر تهدیست -مرته درست -مرته درست میا دوش میسنی کلاه است کرش بی مشند در نیاده در از ارتبارین میسنی کلاه است کرش بی مشند

رسن آن در نفظ با دشآه خود نوشته مدر کلل ه برد استن ها ارسر کسید برد استر تغییان از عزد ان دست کو بیندگسی که با کسید کلاسش را بردارد اواریکیچکو بیست ایراس این انداه مهر شرک لیمانی ایراد دیگوانیوش ای بردار کلاسش را مه در مهر مرسیدگو بیست نیمانی زموز عشق جزود دیریشانی به برشد هی درای

معروف دیم و نتی الاس و با سه طفو دا محفی سائل دیمین معروف دیم رای نید الت تناسل سید باشرت الی سم و در دند تر با کی کرد جو ن ماهم کله برنده میا ده کشده و در دفتر تر با کی گرد جو ن ماهم کله برنده میا ده کشده و از اصفه می میست که کل و دکار مین حرکات جا عست

کل ن کا رید ایمیده کاروقتیر به کارکناری بیدای کوید قیمت مبال کعت فاک در دادگفت بیجه این بهدای بیدای کال نامها در

من المدين المن المناه و بالمنظمة و المدين المدين المراد و المار المنظمة و ا

معاحرنی بان ست وتنتی کل مراساتد ه نیز منوده مشایدهای آیده خوا بداد دوسیل که نقیراً را د نیز از ان مهره مند نو د و نیز کلاه چیزیسے باشد که بصورت کلاه راجعینی سیده بابان فر با نظارت که مثباخ درخست بویستد بابشد رفیع داعداً کوید سده در بزرگی با بدا گفتدن زمسر تالیج مزورع میودهٔ ربالیان انداز دکالاهٔ نویش را

كلم كل سبنة وسكون لام دفتح سيد دكاف تا زي ولا سنور دغوغا وكل كل نيز برنم بني المده جبنا مني درافات قدم. گذشت مبيزي ات گويرسه اين مركل كل زنتيك گومنده تسست عمطر باس حق ما زدم برميده تسست -تسست عمطر باس حق ما زدم برميده تسست -

ملکی سردند دیدگام از کواژهم زین و ایجه برگار استایه برگار گذار ند و حیدگار بر سه صر کاکل حور از سید رکی نابر عرفت مورد ه است از کاکی -

محلیا فی سافتی و فاسیفتر در مردن و نیز فینسستار مشری میرنجات کر بیرست می دستار نشی که دیجی براز در بیارد

المورخ بين مجرفاري باربيده لينته كاركونها بيده سار تدافرگر بداسه از فشفتگی طبیع درس ایامه از بین از کار توکرد دی کلوخ بین میداسر عیداین کمایی است از کار توسی کردن و خرسیگفتن بخن سال گرفتی محریدسه کسیکر کارخیالات خرانشین مکرن مکسیکردن

رثيام نغيراز كلوخ حيين نكتندمه

كرخاكسترورال الدازير

مسا للجتين وكاويدونم فاستعروسن

ئىيرغات گەرىپ كرم خدىت سىركور قىرد فرانم كا بادل جاك چوانېر زىككە خىيا ئىرىد دىكك ئەر شالىمىنى كاغن د حاكست

كل وملما في ملاسيكاعروهباربر سرداشت دقيف

وصنوع يرجره ومست كريوا عروكا ومركور رابربر كريزا

الانظر في الرب البشد وحميد كر مدس مراكر ده يومال البركري

كلاه ليماني نعمت والمتاكو يده المناك

نهال شوم از دیده میوان تباسب و عرایان شدان کانافی آنی

مازنر وسيده وكشاد وقت ومساعسة برالن بالشاش

يرس كليدوقت وساعت يمخ ويحواد دارم وكربز

يشبر بمعرا بنيد فبكل كليشير درد مان حوض ودراسها

أابتارساد لاشاع كرميسه وإن شيرفاك شاترنور

این طونا ان مه بیدامب حوش کمرا بدرو ان داند شیر ویکن

يؤمني تثييره بإك تتهررت واروشا بداين ورينهدوستاك

للب غلط بطبير يرا وفيل ما بنيرو ووهل وكيرا زارته

عدالدين راقمروز برفراساك كويدسه والرزاحي أو

ر شهر تا مین در اخیر در کرنه میدن قایم و در بر بایزو دن سالیگوید میرس مکمنیه سرماخیز در کمرنه میشدد مهم چون کوره فصیم ا دا امبر

مريح وسيرج واسادرسيده وفاؤج المرقب ففت

دة رام مودن ازعالفس راست كردن تافيركو بيه

سترخ كاريق سدينا وطراعم كردى على كري المراج كاروس ك

الماس النبل وممك فركو مدسه منده شكام الى

كخ كشا ديند د بكرا تكلي فلط نستكي زياد والشور

رشقگی سرکریدری نکشو در رویم.

وساوسا عمدا ويريدكان زناج

لمر مفتمين مروث منى سندكر وكمرابو كلي كويرسه صواراز شرل كروى كرورة بالسال كاركوه فاطرك كرونسيلنون مبرخيال اودن وبيسا مان سينانج التبيرو فرايد ماريس درائ كرناج درندد دواويان چانجيم سوالدين راهم كونيسه دل سرعية التركيخي كرون كريدن يرويسيرن كل تأمر منه دار و وحديث كي رازمت

كمتعدل ولفظ معروه وأوتني اسيدان وبيزاري فنبد بلى كويرسده البساليين أن مهته مركبين كيزيره بيون في معدد المعرب المعرب المالية المالية المالية المالية المالية كرسوراف وافتر بالدروبا - يكنه كاران راك المالدر ويتركن الغرف كريد فرس في ورو وروستي ياس فسيست شي مدال وبشرط مار ركمند ويها حامل كمره ودار ك الهدول معلى المارك المراعة الوميد كتاب ريطاؤس ميزند برجيرى كدوكا الركدر وليوب عقاب وديراكو راسه الني من كرتين اروكانية אנתנטלטובי לעילים אים-

كره بندان مى مراد كاساتى ككار لمروزم كرصفر الشكن ر كشائى عاشق كمرز مندرة دميران كشرون فبزري سي ارد منوداوع وارم اميكيرين كوه كركوشا بأوكان رابكل من ككنية وكشرر يرسط ذكر الويرسه كل النوازان فنووقط ترقى سرماش كرز كلك يل محد كاه برارد بكلين يوكاش تده فروزان است عكل كترة كالمام ألا

ميرود فاست شيكم استاكس سميد مكزر فالولست كويفا بالوازستا كاندك في بيدك ومنودونا لتت كارة ورق جريداع مريدان كارة ورق

وحياركو يرمه وكنارة ورق تعليدا بخيده كسيئ زني

كار من المار من الماري كالدر الفلسل كويره والمراج الماري الماري المارية المار

ومايساكن ويا وقارسى كنابدا ومقلس وروكين ربينيا كال

-3/1/2 كالرشني ومذيمكيندم واستدار وسيكرول الأركية

فالمنزى وياه تروروان

كتار و كفيخ ولذن مرون أيني ريزه نان ومقداركم إز منس خورد في فري كويد من فرداكر دوست فوال كوم ورميال تهدي تيرولفيدر حصل سركيب كنارة -

كوثان يعوون وابن نفظها حبزيل يمقدار سيحاكمة منعل وزل طيكوناه ومحرقلي سليمه مساني كوتا كقابر سان لبن آورده وفالى اوتازكى تليستده مرا سعاني كوتاه ونسيه ثبا متزرط توكوش كزنه وتأخن لبن رًا شَدِي مَفَى ثما تَدُكُه دروين والرمير ديه برين بريامتر

دارد وقطعه درس بالمسمفة مهون وزل دفا أركم كرسايلا معنوى ولفظ درين دؤهراع تبست ووروافيهماك

محرضية بسيرة بهرت وتبيطون فيصح مشود إماا زبام بالماعم ليفتاؤ عزية كالراج ووجهت المؤرزات في الترازة فيزيانوا في

معيرين موكرتي شنوم تأثنن بارزنيا شدم ورمفير وبينونا بمثنتياً ورست مشود وانتكارش شركه زائد ديركار ليرواز

أميان مهرود د طاطا مبغني للمهرى بهيشي فاجنبون فسبته

أرجابتيغال مستلكين ميستهليج مراحن نزرجه وظاهرا سندن النظمة بين المائية المراجعة المرا

الوابي وكوشي كرول كففي كردن ودراجي الميركو ورسي ووسدت والطعب موالمخر برز فحرانا تار دافتن كوي باين و مازى مكن دخور تير مر بطرست

موسوع كويدمه و دفتل ما كاركمني ازنها ماد به كوتاين كم

كوه والوه رسيدان بكسدان المسائنا بالنابت نشانك ليمولو ميرسه مشربها روج مهزه وزيرام كوه تاكوه برسه

المال المعرول المعروب المال بطرت نشارنيكسه وآقءما اتست ازكمال ببوزك إليا وسرستار مضران سافك فمزوري درانعراهيث تورة تمريح ٥٥ را مال برخ این کوه در و لایگری کوه کوارد رید

سی می می فوسینون مشقدح در اوساکن محلا ارصفا بان کرد تان فاحشه دلولیان د کادلیان درایجا باشن بشل کاگر حصرت شاه د کان باد و بی امترت کو پیرسه استد از ارخ توکرفته پرتونو خانون آبار سموجه بور

كو چير مشكرين الن الشيم بيم المسران بنا بارختلات محله از صفاليان ومشكى تؤسه كددرانجا ميباش رد فلام عوام شك كدر ركل مسيدانش في د و اقتسست عيار ري

کوره یا روی مرای میزای هر بدعی بازی گری شل مشیشه بازی طواکو برسه می انتر دولاب را زارتزاری کند رسرهاه خودکوره یاز

اور و فضس من است تبطر فی کلین که باسه داندو معرفان در قفس بندند و حبید کو پرسه به نگذاست بان از گراوشتی مراب در ون سینه دلم اسب کوره غن ست -

لوره برا مراسه مله وماسه فارسی در است تله شده بروصید در آزامیت او کویدسه نشوی بندار دره بران س کاروسوشت سرحتیدایمان س

پر نواه آن ماه موری میششد که درانش مربع نشسته میخشت ر

کولی ظرامی معاتب و کون خرجان کرشهرت دارد قائمی از زرانی گریرسه بد دارامت اربافضل کوچ دادل و راه دادل سگذاشن راه را کست تا گیدر دسلیم گویدست تسکونیکل زسرخار ما بهیشد رو د مه بچرس کوچ و پدرشگ ارشیشه رو د مه و نیر ایمانی گویدسه از کوچ ناتیکی که خرسته میگذر در د مه ره دادان او بنار د مخطع ست -

کویک ایرال مریخرد سال را گویند دریگوید: رقع نمین قلندران مریخرد تابان زر دری ناول بزرگی کند کوچک مرال اد-سمهر ما می شخصی - نوعیست از تهریاسه داین ز ریاندان تحقیق رسیده -

که شرسوار سا عدال کشتی کمیران استاد بهوانان است برخیات کوریده افرین بادیکه تا رخوش کرد سوار خوان بررخوا مرا بر باسید دلی در به کار کرد چیرد و حرف استفهام بمنی براسی پیدر در ا برا سی کرد براسی چیر بود که نقط براسی از برد وجافی مشده افترت که بیرسه نهر دوشتی نظری کی بیار کرمیا مگر و داسید دوانی بلا لدر از کرمیم

محمد فعل دهنها دل در فادسکون عن مها مرارد و تربه کار نا نیر کو بیدسه بهرها میشفل در دولت در بیام این کهند فعله نشتر ع طرز نا ده اسست

مر ارد افتی و خفیمت با مافظ میندی ست و آن قوست باشد که بار دیالی دین آن درش بردار نداما میلن طاطح است روافرده در نفدور می مول برغلط میلن طاطح است روافرده در نفدور می موان شاه ست که مینیمانامل والایت راد استین و گفتن دیمن نفاظ بزری دافع خود یا نوش ست ارتصون دیمن نفاظ بزری دافع خود یا نوش ست ارتصون

کرتمفرنس بوده مرده مام دیج انطفراا دستاد فرارداده آ حل رتصوت نکوربه برست واک شعرای ست سه نا کرده رویم باشک کردیده جادر بالکی نمیشبسته تا در بالکی دچرخ کهار آیره -

کیرکارشی میاے مجدول کان مجمد نرسیت کا جمکل اکر تناسل درکاشان ساز نرو برار د تان سفرے آیر وگران نمیت به دشفائی گویدسه اگرش حاجست وفت مخلال بنه سیکند کیرکاشی استعال -

حرف مِنا فزين بكاف ثاري وثال في شارة شهرت دارد

برد وآمده نیکن درکشی افت کهشهور آندینین دیده تشدویتاند که از عالم تصرف شاعرفاد رض اید دکه اسکان دخر بکیدیشخفید شاند مراد را جا گزیست از راه قدر رفته تصرف نزاز روسه عیم جیناگه در جا با نوشندا محسن تا بیرگویدیده در شدگی تواز سلاطین ا در دسکر ترویرت جستین س

المالكالكالية

گال دادل جاع دادن داین نظ در بجویات تفانی بسیارست بنا ترکویرسه کے داستم کرما قب ت قرارداد؛ این گال دادن تیم این راتی -

گاژر وارژول سرزا میانی و سکون را انعلی فیزرت از کشتی میزنجات کویده دست شوید ده حیات آکار زگان کیمبار به برسر شک محبت ( ندش کارز دار -

گا و در رشرکری کسته کانی به نظر در کاردان در ملک غیرست داین از محا وره بننیدت رسیده -

گیا و شکیمه کلیکل نی طولانی کدارباب وارت بهر نیشت نیون شبت داری واین ظام اصطلع ایل نهدست اکتیم در کام ملاطعز اواقع ش، و و یون از ایل زیان سموری اسده کمی و رکه ولایت میست درین صورت شل افعاط دیگریت سهری باشد که طاطغ ادراشها رسودا در دوره به

مر من المرابع المرابع

كريشتن بمردن وكميان كمين مردن وسيركو پرسه بنود عجب مرفيق توكر در سرگررد كه كزر دح كشفكان توراه كذار نسست به و اغذب كركزشتن از جمان در سرد وانجه بدان به اینمونی ست شنه کرزشتن دان بدا علم باهده ایس اینمونی ست شنه کرزشتن دان بدای این می ارده در سرار ساخته بدا گویدر درد با در بر جاسست گردسرا و کشتن شان می

محریر با میراسی مهله و پاسی تبدل وزاسی تبد انسان وحیوال گریزنده ملیم کو میرسد گریز پاست نشاطههان دربین گلشن ۴ ژوست مؤد کراری زیر رو بیزا ۱۱ -

منی و برسه میکی وارد میمی اوارد میمی بر رشدن نیز سلیم و برسه میکیشن دام زلف و سرخشین میدادی میکیلیل کرنست دو ترست واز بلیل را به خوان فرن میمینه ایک اون کردن ما دوارتاب که تنها لازم اسده مرده مارش میلیدی مازیک و برسه در اسب میکیدو. میکیدر میگیریش می دادگی و برسه در اسب میکیدو.

میروسه به را است در به داری کرارت که فارسال نی عضر یک را بر در میداین کرشند شام کو در می در بی ن مجلهٔ دوق آشنالی میست مه بالدکری من از برک

المريم ال کرد کی سکر بيان مودن دکردی هنم کان تازی و سکون را سے اندار و دال بير نقطه بيارسيره نوشخه اذ بوسشش ابل ولايت و ايف کويل که ان جامه است کريش د رستان در نقسل سر ا کران جامه است کريش د رستان در نقسل سر ا کران جامه و مي نامن فر ان شو دکا سهم ابشندوسيد گو پرسه مرو کی نامنل خر ان شطا و ها و مربيدت ا

حسنش المانوش كريان كردى بوشيره استهده منظم وسيريا به القطر بوادرسيداد توقاتي الريان المطاري المسته بدشيرتي و شيق النست كراي المطاري المان بهاكرة المعارز بال م ترسيوت بود مها مي مخلوط السلفظ بهاكرة المعارز بالن مندى سري دي تركيبي آل جا مار ي ورسال الن سري المنظم المسال بالنسر المديدة بهارة ول كوست باري الن نسوت بود المانيركة بديدة بهتن جامع بالن الموست ودري لفنا فالم برا فارسيال لبسبب قرسية فري المرا

تکرده داخیگی شیست-گرد رو سمباول در است مهاردد ال بوتوف رای دار بوادر سیده زیورسه کرگردر د شدندسها اشرف گوید سه گلش سن آواز آب گهرسیزاس شد گاردر د مها ه زخیدان تراددلالسب

تافيركوريره براين ولعقوب اكرصركم انديا كركساتني

گروگرو کی سکرول جئے کو دان اسٹرنسٹ کو میسے ا خلک دیالان ماچوں کلوار سازلود جا کہ گرو میکندا کن مبر حباک سا ان جیس ماہ والنے کینے غیار پیدا کردن حیالی دیگر کرور کردن تیر کمایا خفورس تیر نسیت در سیبر بای دیگر مواش ناکورست گوریس گرو باداسا در بن ویرا نہ کروی کریا ہو تیر کی در سر در ان بار فتح جیے خادسی گریم فرد کریچے سر کم سیرور ان بند ندون بال جو بریال ب

ازاران دررا وكنيد وليف كويندرا م كرملندك

واقع شود وأ زاكروندين كويندرين قول اليركوبيس ال درگوشتدل سرت نقيبان خشواسه دراه كرديكاه وخراات حرامي تداميت أكرو بالش كمبراول ولام تكسوروشين حجيات كوجك لدودت فراب بزر رضا ركذار در در بندوستان كل مكي غوا شركفيج كاشي كويدس ورنفدانش ديداداه بالشرى وسياء أسالبش ول كرد بالش به مواهت كويد لفنط بالش كه عالى بالمصدر بالبرنست زين سيت وروم يود كم النبال ن شين كسور بالضري المقافيد بالش كركسور اللام سعدوا فع شده مكين صاحب بهماري كم از تاصل مراهد است جها در ومبيث ارا وسنادان بدر ورده كمازان بشوت ميرسركما تبل شين تركور مفتوح باشر ووت تحقيق السيع كماز قوافى البيات اسائة وفتح معام يشود وازمحا وراس الرابران وتوران كسره لمذالع إزال فنت بكرونتي مردوقال شده اندب الروم المسام المسهم كيروكاف دوم نازى وسروعالم المنترع جاس كرراك نوعروس وداما دسار رواع ولي كالم محونيد واعتقركو بيسه برطرف أرامكاه مثاه داما وسيت شورع المراف كردك سراك نوع وس لرست أرفتن المت بهيان المنه وحيدور تعرفيت سير كويدس بوع فادست عاشق مصاف ماكركوس يجيش كرفت رامي س أرفسون مرال ورضة الثووناكرون سالان ين كويده جوبي إركان الكرفتن سال كاردرياغ مبت نگيرد منال-ترواديدين كي سكريس وباسيد توديك كريسان و الره بالفريمي كاشي كم يرس مست المين زيام كركره فيانى ت عرفات المرفودة ن ليتدكينندان باشد. أفي ألي يسرون وال اكشيك لانفر تعل شده يت تنكل مرك ودل آررو وستمرك وكاب كتاب

يرقشن دل درداشتن خاطران فيرس سيزي وياتاني

گو پرسه آرز وسے سلطنے سے جا در دلت ہے گرفت كردل زونيا لكبير معتوان دنيا كرفت -كريماك كوه كركوه و جاسيك درسيان كوهادد وصيد كريد بيرسه كريمان كوه أست ودامان مح الماكر ميست ماراكرسيان ودامان -الركسادين - ركائے الله الله الله مغرورا بالورديره متم كن عامفات استدري بيايان در کرک میش رفانون -كرك ما الر وركاشان كرك باتى تارى من كرك راسرى دمندوم دم مني ال كريد وحريركو برسه حيدانكي ادارسف شغول ورف تار است مهدرها طرزي اعد غاسكارك إرست محرسي لا يكيسوس وتورد وتقتاني بوران عيدن معني كريكردن مرحية كرمين يرتمنى تمريك واردوحيد الويديده وركريوس كشدنان ان برزارم باصر فَكُرُكُمْ مُن إِنْهُمْ أَنْفُرِكُمْ مُن الْمُرْسِمِ اللَّهِ مر فق المرود و دار المعنى فران كردهم في الكريشه ورست و ويدا زال كافت بيانيدي أيرصائب كويدسهان وقع

مهیم کام میزدیده شره م سگرسته و ل مشتان از عالم رسند مینی از رخرت امنا دند سمر پیرسه زمان زمان حکیمی از رخرت امنا دند. سمس م میکند گرسند دسته را بس شیهادنده س

دران فالب بارش نفرست گویدسه پر دانهٔ نادم صبی شکل کدر نده ما ندی بیرار باش کمام می بیار ماگران است -

مندان بالنق وسکون داست همده میم مفترح و داست ما مندان بالنش عارت وای در ایل مرکب سست از گریمین معروت و ارکه در ایل بیش عدد بنیاه است و معبدازان سیست ساب مقمل شنه بنیا نکه در توازان شیم نوشته شده طغراکو برست صاحبایی یهٔ وقد رتوازان شیم است مهرکه لواک رو باطناب تنیل کرد و -

ان درانظیمیان گذشت . گفتا و داد ل کارسرا در دن حاجت کسی تاثیرگوید سه کار را داد ک کشا د آسوده منو در اکردن سسته به کمیرا برد لوار در را و نت و دروا کردنست ...

تحشهٔ ول محیشت مساورت ایام وقیروزی طالع مایر گزیرسه تومبیرماغ شدی کلشن از صفاافتاد کومنا بینبرکر مجیسه بهار مکبشا پیر

محق اردر بهر معنم اول مخذاب بریشان د نام بوط طعز آویدسه دی گررد رین مع پرست می در به نباتم می کود ارست می سود.

من دران و البریت برست بیرخ اسکویدسه در در مندان ژا مندران و البریت برست بیرخ اسکویدسه در در مندان ژا مندن و فاره بیرا بد مربیمه جهاگفت و فاده میره بیم میباید منازی شرشهد دار ندکه فارس مبند دستال مست مندن تخیق این شرشهد دار ندکه فارس مبند دستال مست مند تک تخیق این شرشهد دار ندکه فارس مبند دستال مست می تخیق این شرشهد دار ندکه فارس بای بودگویدسه و تن گشر کال ی ب میرا در این میرسید بر میراسید به میرا است عمو کا دینه فارسی بیز در این کارسید بر میرسید به میرا سید عمو کا دینه فارسید بیز در این کارسید بر میرسید به میرا سید عمو کا دینه فارسید کوید

ای درم از استی که موانی مردم باغنی ترجید اولا بخلابی از ای فرستی اون بجنگ بخود دیگیست راهلی داشتن واین ایم مشی گیران ولایت ست دگل مرکوردا آگریشتی دگل جنگ سیکی بیدسلی کو یرسده کل فرستا دین اکند از دارم ای می روم تاکد زنم برسر دهمن کل دا به دانیک کل جبکی مینی گی کویکی بداختین آن سیب جبگ فشود در به نید دستا ان بشریت دا ردوسند آن در کلام اسا تذاه ای ایمادانی

کل واول مینی کی آدردن دکناست کار پیسه از عکس زشت گل سیران کل دادی در بوی خوشف مان غیران کل دادی تا از بر دویری ای جوان یا دکنارشت جون کلین ترعصرا می بران کل داد-کل گل شرکف شری می کلکل کردن میزار دادگیشگششن

کل گل شخصی می در بینگل ردن بنرار تک الفتن سلیم کو برسه درین گلشن بن ان محل کس برورده و می ایل کل کل تخریف برسی بری بون نام الش را به ود و بینا محک سیدا بنوف کو برسی کرد ه کل گل جیره ای بر ایل تا ایم اخت مهست آب ادرد ه است وطرح باغ انداق و کل گل می مطلق شگفته کی از متواکفته سه دوش گلگل ر بوسی بزیم افر در در شاریما به بود که در برشوخیست مشور علوی استانه بود -

الواع باشرفانس گویدسه بردی انفانس دل فزین و بردوگان زدی به خرب کردی آفراین فنچر رگلی در کار دانشست -

گل صلول نستها سے کر برطواسا زندا زلیند دادم در عقران دجرا ن ناشرکو بیص خون بازندر نسل ار براب ما عن کین شره است ازگل صلوان استراب ا گلی خیبر کی در آمید کرفیان سبکر دادل درقار کام یاددای سامان تعمیر میزید بیم بیم میزدن تا فیر کو پیره سرار عشق زرا ند دده کن دلاج بیب با کلے درا ب

کل خارد آرکیست برنگ کل خارد آن نبایست خارد آرکیل سرخی دارد مائل کمبر دے دسندی کٹائی گرید ریجان تازی د تا سے مہندی مشکست مجاری گریدے امروز قبا سے تو برنگ کافارسٹا ترسم نبن نازکت آسیب ساید۔

ارسیم ایکات این و خران تاثیرگویدسه لارزاراز ارسیم یا کات این و خران تاثیرگویدسه لارزاراز رش کارتین ایر بنزن ست مراز کاکنشندهمین ررا فار در میراین ست -

المُكُلِّ الْمُحَدِّدُهُ مَا مِرَ مُلِينِ عَلَيْنِ مِنْ مُومِ كَدِيكِيْ سِت دوا فِي الْمَيْرِ كو يد سنة تتم ست ما حسنه دلالن ما د وكشيدل ع مها مذ ما الكال منوه مستشب ست سه مها مذ ما الكال منوه مستشب ست سه

بها رهٔ کارفل منوه مسرست مند. گل در آبیل مقترن بیشه فقند در به کامریو یا سرون مارستر بر سه شدیستی نمور در بزهنمارانی آنها

باده دوشان گل درآب داکباب ناتم م گلین کری و گلیت سفنم دسکون دوم دفتح بای دوره وسکون نون و دال بیارسیده دافظ دوم بردن مخسانی نوعی از جامیل رکلین کرمهندی با نوهندی میش رئیستن بازی سهم بالار دریان رئیباس که وادک تهرست ادر دوروسی و یوید سیخم بالار دریان رئیباس که وادک تهرست ادر دوروسی و یوید سیخم بالار دریان رئیباس که وادک تهرست ادر دوروسی

غامرتن مندل جراغ اول شهورست دوم تاميركور

سهاس باشق التي المربه صورت كربست

ادان نیزرتا نیز کو دیرسده ای خوارگار در در خوارد این به در کارت کرد در این می این می در کارت کرد در در این می در کارتی می کارتی کارتی

الخل عمر اسی معرون وا زالالدعهای گیند طفز اگر میرسه میشو و از سارچیزش بها زهباس شاهٔ ایجان کل عمراسی آن را زیرت افتر کندر واله البحاث منیر و بسه محل عباسیش صاحب خلافت. افغی گار اسی می عباسیش صاحب خلافت. از نوع کل طفر اگوید سه زخوسی جمال شیخ ن کل از نوع کل طفر اگوید سه زخوسی جمال شیخ ن کل منی و اسیت به و و رسند و رسنان محضر شراب سدت کار دو است به و و رسند و سنان محضر شراب سدت کار دو است به و و رسند و سنان محضر شراب سدت کار دو است به و و رسند و سنان محضر شراب سدت

يركن يمراول كنابر إن وفيصار دهاكي

كما زديد لي الى عبدت ومنوق وللرسي ما دسيت

بجدد برئي التي أو يدسه كرجذاين فالدبر براين كل

يخط الى يقنيم ال الفقد كداوية استقيار الم

كريش كالتفل كمندوسيركو بدسه فنان كتمتعله

كتدميز وسرخ درروازدل مناكل خطاني كازارزم

معهدیدی سری رستی و بران در انساراسی به از بوازم زین از طلادند و در ان درا نساراسی به به در ا گل باش و برگار است بنیدند در سرد در استه به به انساراد ر بخری میری بیمبارول نوش بست از گل گل افساراد ر زگر باید و در از در ایک ترمزمری همیری همیری با از در این مرد ح از گوید به در در از در ایک ترمزمری همیری همیری با در در ح از گوید به در در از در ایک ترمزمری همیری همیری با در در ح

را بزان شوسی سرده ای دیمی ارتوا مان موسی مرود را بزان شوسیره و دوم کنرشت م مخاوره پیمی ایسیره و دوم کنرشت م گلی مشید ای میسیرکل او دشدن و سید کو برسه ه میرسدا دسا دش ما یار را الودکی مؤکر و دارا دست را دیمیرگردم کل شود.

الما تم معنی بین کمان دارم دعید کو رست رشور زندی پران بل می منم مهانی رائد تواسه باز قرارا مفتد آخر د مان باشی -

سا مرکافد بادش کشد. سایم و او اور در سام فیسست از گرفه استاس و پیدا سواسخه در دخاری در کشده در اشتار در علی میکن شوا ند کراهلات این دخار در دی محق منسی كومارى فيفعت كاوتازى لاف وكرات ودعوي ارده باشد مذار و ما خاص على ليمكو بدست عبسياتي

كورينة معنمتكا ومينة جالورجردت وداوان طافوتي ازان باست دربندی مینی کست ماسش اوا د

مجبول از توافق نسانین بود-كوشنسي لقبتين وسكون غين الميتام فنماست الاس سنتي كيد كاشي كويدسه الرشاش مرود فنيان كوشت الرينياني كرسشت طرردي-

لولها اراداد اولاول واستعمده دراس عمل ت بردار ترکی کاشی کو رہے مانگولیا

وشكسه ونيزكا سيكازروسك بالميد بالفظائري ك براسية شكب سيد محرشود ما قركاشي كويب دريم الشكرة ول عول السيالية اصر الكولي مكركوم المسال شكريا والمتك يعدين فعالب وليتاان الرك مديدك في المرام المراب والماكون الماكون ا عي فوا پركريدان حتى باشدة كالل

كوش بأواز وكوش بصدرا مردنال مشهوربسي ووم طغر إديرالهمامي نوش كنظمراهاسك فنان عانقال وارثن برمقام شاران

مر وشاراري فروارد عمر في إدرا ما والمعالم المرابعة اینود درولی دیل کو برمه مودر علام باگوش عَلِي إِذَا مِنْ سِكُوشِ وارى الإن الوش عِلى النائم والمَعْمِ وَالْحُمْرِ وَتَعِيمُ عِنْ وَرُوحًا وَمِنْ مِنْ عِلَى مِنْ الْوَعِينَ الْعِنْ الْعِنْ الْعِنْ الْعِنْ الْعِنْ الْعِنْ الْع

كويران إركاك داخ ميدى داردمانكي من عاص رون بنود عادما كركوت دار دم كرعسب الم

بيما فلورى كويرسه أن بدعا نراسل رجين رالادر باغ كفضيت والتحيين والمواننال صاب كادنازي دمكن أكاه والدو منورو وفرتر في رين راله فافتر في در لقريعية ففنسيكي ير مصرواري زس سير دست ما في بوازي از مي ارتبده كود

عندودال فترح والمصراب أمده وقيع ثمره تازران تحسيل كنندور خداين درانفاكند كأكان شريده ونبزنا تيركوه ٥٥ كتداد بإروااقيال وأن كويرى بالتي ورياكا كي اندن مدواسة وميرسيرو ولعيني مالهني ز ورسي وا قرركرون مست براسك فنن زركه به ي ي وزرا كونسد مجروددال بندى وسكون نوك -

لدد كوسيرك كمانفت دارد-

كون بدادمروت وآك ميل لكندة أدى ويال

سعت وورمهدى شربههم عنى ست اسرار لواق

السائين باشرايقدرس يكدور فارسي محارف

واد الشميقهل معد شقالي كويرس زيراسيانسك

ارورك مورده كودوى كروه است صيريك المراق

كهرتين سيلت مودون والمن الالم المعتادة والنا

كرول بالشري بدين وراسي مايزون ناش طوالويدسه ميع جانانن تركير مكروسه من أو درسية المرادة المركسير

المراج والتعالم مزورو برانتال اكناسكي كو مرسا والمنافقة الكالي المستعيرات بنا ده كرفال يخ ست كالمتنابرد اي مادة سين

ين الي يعلق الرجال المعالم الم كريد واليوه اوسكار والربود واليوه اوسكار رز کفنی مارتیون و دفی اروستانی مانتی بدوشی کردی معالی کو بیسے والے زور سنانسی اے فول کرد الدرو معالية والمحال المستعل والمراج المعالية كويشش مرومهدا وكالهار كفيه ويتأواد الزارات باركان وخانه りこいしいいっとりりんだっとりしんちでける - 1.1/2 dad 1

العالم الحارة والاله والمعارة والمعارة

اربوي زلعت ويبست مدي يستاني وكرزين كنج إداور ب يفتيم مروه في منى عجار تمني مرداري ليافت المورى كويدسه الخاتي كاورامير بال ويشتن كريم مند ار د. مدوان دام گراه مربان گنیدی نیاورده است تا اكتون سوادسك أيشين كرد ون عكد بالنثر اركاب

ولأفعالهم ورعنال تعدر كندر فال البتح وتمروال نامها ميست ورأرسال ظاسراكندم مبياردران مهدامشود باستدره استعابس المت واول براسيلسيت بالشيشياني كويهم باين طلب برسان شدي داره وكندان ليراقرازين

is sind one is low from & Cos () نوتى بروورا سطنقوط كويندا كزاس سيحكويده وازيمه في ورك وسي تفريه تواريشه في وكسوسي تمريا الصيا منم تركوم لان بورك تحفيك الذي توى أوى توى تم المستنبي ويترفاروا رطابر صيدر وأمست فنفسكوبر سدة كل روسيدك باخورشير سرولان في في المن شرك في المراب المنابع المرابع الم كوشى بداومجول وشين هميربارسيره نوث ازباج كريرتها نورا لد كيرور يراين لفظ در يراندكروشت لوشوارن ميرون وبيرد وجربيا يتخت كمفتها بالتجا فكركندين الكريد وكركوشوارة وشوش ونيزملل كريبها ز و كفت المريض كل الموضي المرطواك يوسه وريغ الما ع بدار كوشواره ميتي سيت ومن الرياب طهزا كرشار با وزير من كدامها إرمنا في كانتها با ووراه عن كانسان عَظِيمُ فَدَ الْدُوانَ فَي مِعِرْ لِهَا مِن شِيعٌ معدى شيرارى ليها در مينان كرشواره مطلع دوم باش والسرا ولي المراسية موده رادي برارسيده مودة دكون كفترى وألون أكثر محاوره لورالسيف

ترسيدن نايتر كريد مساقل كالمسهاد شكون ماو فألكمر ال حمد المستداد

المرشا فورون المروين فالمان مروب بشرك مره المار أكويرسدة سيست عيار وخل منه الن على المشيرات المريد التورد والتجريقة والمتعددة المحمد الفترة وعمادى دكادي الريداول كارميداول كا الناك ميسانداد ريميكافي كريدسه الأعرد أكلي إدر الحارش على كالمقيرية ووسارش

الخفال عامير والمالية والمالية المنافرد وتشيل في المراد المنافرين المنافرة erio che con contrator ممربه عاسي بريد بدك وطلاق عفال عماوس لراهلي يضم وكسراء يهار وقنة فارد سكون تمتاني المم بأرب وه عام ازم وم تركه طاكن است مشور لواك فيلى نسياردند درابزى باشدنا فيركد بيده داردان منورة عبديد زونكاس الغيري ربايدول الرفيلي افكافيها بي ليلي المعينات

لعلى ووشاكي سفين عرنيع الاساركراك الن مدوشات ماندتا فيركو ميده الرازابل دولت كاعتري في مى يايى دويان كيريشيرين نشار د تعالى وشالى لعارض الى الشرب كالرفرز بالاعمر ولافسدم مرشوها في ترويدوارد و تام اديا عمر استاست

كويندا شرف كويده ميده ارجزش ملادت حاك بياليكاكم بيوكشي فرورشنب اشينان كمهريع أثارا مالعل هفتاك كم م كرفيون مت بارم له الكركرديده است-ويديع بيزنام يكيار فرز تمال واست وابين محففت برايارها معرف الكراد والتيك المفال مايش الكراروية العلى مديك سرخ نقاشان الوائد بيسه دين كوندكاز ولبهام الهجينيد بافركانني كويده وشاك يرع كيراد م افی کونے برلیم دطفال نگریم-لهاس فعلی - نصب تالیاری امرون گویدسه جاندگی لهلي تأس توسك من موالك كاود تاك صرفه والدو كابرابعلى دائل فائرى الل دركر كيت سرفيه عدد وزيد خود دام ماسن فی کن او دران اس الی شق خودا دانی کن -يزيين في سعابيل دكوني اسانين باشر عليدك معروف واين درود جاستل شرداول الكريكور ما تمرزول عادت را كمال ماتيان واين بشيفيه اطلاق كمن تدكه بإوجود كمرماية خوولسيار خاتة والكرامدار اوس الب كيدك كارست وموريقهم -12603

فكرمها براوك واعدادهم والمرا مجهم كم ديدان واين بردوا رمحادر وبرشوت رميده الكراد المائية المستمديدة والمائية سردادن و کافئی کو بیس عقو ایک دی ا تروانگ المراكم الران ول القالم المريد

لكسي وتتم اعراب كابدل كنابازات وإن وفي ديا مەن بردسراكدى فىشى ھەرئىسىدەندىدىنى تىن سىسىد الكريت فررول والمرروز كار تورول كالا ور السريت موجول قدر رها فيريت والسريب المروا وأعلم السيس كم في فلك ده وعوادس ود ماسي عياره الأنش عكريم المادقية البتال أروايي التنزل ورتيجيج الانشال مطور معين مه الكري المراك والموال المادان وكالانتفادي والم

كوريك ش را يحق ويرونيكفول تداري ويدار الصف علامة كريو وبالشن المرازر الكار فالكار دان كبروسكون كا ديناري والم Gardinand Sand Control of the State of the S المياك بالمنظمة المنافية والمتعالية المنطالة الم الماكر فيزدانها

المساء كالما والله مردوليد مناتى المالا

صبح يناكون منيعائى الركويده يالي نست والانباس الصدولة باليعمام مرقوص ليبين الكفت لا له صدر مركب - الدينج كلمهايش بيارباخ ركت راورمنيدوستان ميزاراكو مندوز عصوميت بالدندار وبرش معدر إفلو فصمرتك بزويه وشرهنوا فالأكربيده بركربال مرداع مبع بيره است لا مل يرك مال اصدر برك ايد اس روعنی و وصورت داردی اکربرای ا را ت مرموسم باران جاهها را در د بن کشا ن تزکرد و شک ما در دوم وشد دوم المحدر ال ومردان رعنا جاماس خرراكداريارياريك وتك ماشدراكيين وغن فوتبو العطر بإمت وكير حرب ساله المدداين فصرفات اللياند مع ولك مرازي خبر خار غرومهندي تراتا بيناند يعتيوا فأكرهما دازال طلق جامه عبيب بالشابية أيجي باسعماران وطيافان ومامرر وفي بين في كن

يرل باء ولسي المرسي الماري والمريان ماسارار الاتان وروال . ندوا دون بالاست عن ازى ادي ادي ادي ل بيربرال كردن لبن ميزيدة أرمير رجوداً نجاليه

لليكويد وتلاكرافنا كي شق بدان شرقهن والت

مع به مدرز الني بالراكوليا مي دارد

المراج ال

بن عند وركسي ركر بيرسا وام الأي سيدي الما على

والله والموال المركوب مال وروا إنون الودع كرب وورخ والقاء المتاليا ا بدكو بيسه ۵ زسور ول خود ترايم بخودم بور دريار في

مرور در المريد المسيك كراسية على المريدة (ما در زاده واشد و المريد المسيك كراسية على المريدة (ما در زاده واشد و ، كويدور الل شتري وكراب به كالربية النجر إليهم

انگ کرورون سرب ن دری دهده برگروشیز فیدست از کشتی تا نیرکه بیده کرونکرت مینون و کرانوند فاک کمرے فرکی کلین تو خور دم نیز شفا فی کویدر کاستی کر مندست ایرش مه کمرش مفکن بانگ کرست افتار و فرکامی داوان سرن بازید به تکاری و اداری کویستا

سرع مده در کردنه برس بازانگرخودرار گوایش میرخات کوریده فی درادل شده بوش بهان زنرا از شن میرخات کوریده فی درادل شده بوش بهان زنرا من مهادل است دوست له بخدی ها بازار در مراور در فرانس گویدد رزوایت اداکه بدره من عاش شدیستند بر زلوادت قامیدد رزوایت اداکه بدره من عاش شدیستند بر زلوادت

المش تاند أر او و المحشمة ال دمين كونها كرفه مان دريم أن دمينون و الو المحشمة ال دمين كونها كرفه مار في ميرون شهران أنش مدي كونيد كرزر كان آنها مديد مال ومرتمه ميان المراد المنز اكافراج ادريم صائمها كويدسه صائمها الريدة مها لوج ي وشرائع في إلى الرادي -

لوری طلب یخویش درخی دخک برنان که دران مهر کنشودن طلب گرفتی مین ای کنده باشیما ترکه برسه دم برین کمار کند درت براسمان دیدم با بزیر خاکس بوادح

لو گرکتنوری میشی خرد در دو دو در استاخران برای شام منت پیشی اوطی وکون ده شمل شود ظام را این اتعال به در و مرزشان عباس نیز دلهد اسکی رکتنا می وقت میت در مهان می برن بوندی میست در کود مکیب و و میست

لولتار و رو دا مرود اد تول دلام د ده فتو ی تاری لمینه را رسیده فارت لوله دار دلولر چراسیت میال فالی که دار در سی ده مل کننه بهندی فونی کو بیند

مېرىد ئاسىمىندى دادن غند داين ازابل زبان يېتى ئۇسىقەر

فوطی میمروت و باصطلاح ابل میران او مروز این ویشوخ دبیاک وشاعاتی و در مندوستان آنها با یک گویند میرخواستگریده ما وین در نظرسوشگان شایی آد با تو بیشیر حذا او ملے اللی از م

کیمل جسنام واضع شطرنج میناندسته رست کوی مطلق آزار با دخال ازغراست است کتاب سیمکوید مهری نظیردغا بازی موسی کمتر بودر تدی موکوات کیا گزوده کرد در شش زیاد کا در سر

pake the

وانتها مرود و الدور المراب من المائد بالاستار المراب المر

مراهار في ورسم ين شيده فواه از فأك كرينول في

بإديميان من راس ولم عما ز زربا المحتسسين و كويابير وتارياذال فالحواسف وبهزري عوتره فواشر وظامران وقع سائن در ايمان فرد لمذ الميرسر و المهالرجمة جوتره راكبيندي سيريس وراسفا فاد كورده تا نير كوير م ينكري الربايز الي اور الك بركاميا لى ما وسعيدا فروت كوريد ع بورياسي فقرد ر مهنايم افتاد واست وفشق الخالسة سهايم افتاده الكالى مرود عندى والرموي الكفي ليدك آدرد الدوسيركو بريده دل ودين در تاشاليش وركر باس مى اندى بلاك دوشى كردم كاردى عالد المدافيرانيال وكالالكريال مادران اندائ التركويده التي دونتدي اليرايدل was the destill it is it is the كال معردت ويني مك ومال والإنظار الله مفواس مقافري سينا فيركوبيك فمران فيرك العرى دراستا و دروس المحاصر ساسمان

المري الفرائي المرسولية المرائي وقول الدافية المرائية والمرائية المرائية ا

ما در رسی طل مده در ارون ست مدر شاه مشهر در در ادر مختری کر تفظیب ن مهل مقابلها ک کری شون شده

لمغراكة يستصلعنه يتكب خطائي شده ماديوش لالبمكر ميداشده ا در تبطا در شهر

المري ميرت دوم عمزه لفظ عربي سيته بني د وصدونيز تام يا دركيتي سينا تجدا (الهاميد طلط والوصوري مديد اركيري - كاف فأرسى بإرسيد ميليدروري ت

ما يي تخول ي وشن كيرين وال مواض سيجين لركار فتحتى عبلا وسرواكن سليكو بيرسه الراسي يخواك

لفيظ مبجرو ومرد واوبيارسيده لوعلا كمرتن غود را درخاك بيهال كندر وسرخو دراكه نشل عميز باشتظاق وديون كمان ويزكي وست بران الماذو يروواين ازابل زبال تبشيق رسيده-

الجين كحيمفارس بارسريده ولوك نام ملكيا شهريم ينا تحقيب وماجين كريدوار تاريخ ساكن بن علوم فيفود كرمين وجها جين وسيدوعها الفظام المستاني بزرك فكيم ودرفاري وي الاسيده شده منفارى الح يوسما كو يندنا يتركويد عدام مازلنش الأقلود بانش يخفى بيه كاكرور شديس افتاده اس وليد

المحيرة مام دعم بالرسيده والمعمار والمعنى بيلاز صفاكان شفائ كرييسها ليريئهرنيه وسروه ركود يح بجهما ديد.

ماركها وكرول يتمنيت دادن وماركها منتي المان المورد والما كالمني الموساة اللي الدوقا يرفتاما لن مباركبادى كفتى مرامه ولفظ ميكروي مراركونيا

عرف المنع وقع استرمده ومكول ماستاد تحكات والمالفاع بسيته والمفاهمات عتى ملزالو يرمه عرب كرده بوليه مازور و نفران

ي ي ني ركال خوا كرونيل-

متاع دروغ بردارو آب بردار مناى كه لنجامش گفتن قبهت دروغ دائستند بانش و درستا انفالش كويندواين ازابل زبال تعقيق رسيده-المثال يعرون ونيز فراك دبروانه وحيد كوريسه بونيا سينداش ازر وي سرين خاز صرردرلهاس

وروداد معلس بأدشايي مي ارشته باشدواترا ور مهندوستان مضورنونس كرييز ميانج بنصير بإدى دراسوال نواب وحيدالزمان نوشته كيجلب نوسي

النامري من وسكون يم ماري نوع ارخريره ما يم ورلترلية بري وكو بيسه مرمار طي تراب ستيمدي

- (Signil - Sist

محلي سيام المهروفية في الرف المي كويرسه لود ازشوق مرا بات دحرم مرجيم المياعشه وطازي كه دوجل دارد-

هي ميززاكل ومعدوم وفارسان عني والروشيرا وعاشق ارزرطال إلى كومدس تنشش كاكسار محواما قنسيان طالب عجبيرة كرست اين درادة ترست المحرهم عاريسين مجر مناياد غاست را زدار ومرهم ادمن المعارفة ي ويد مي المراد المراد المراد المراد المرود المرو مشتنيرز اتينا الل عوم فارست و فيرارز وكويد این افظ در مهن شعردید و شده د ماسدد می برخطرتها بره مغلامة إرغاركهم عامنعلى سعة غاليا براء خرورت ورن این تم ورد ولکین ایون استادست کواشی

الخدوم المرة لفيم احتارى وراسي وي محدوم وادودان الفطيب تاروانان كالرادة فري والتهزا باشداستهال كاندويراداركروري الجيفر است وازين استام است زيست والمعرفة

الترفت در ندمت اسب ي كويرس زدم بريود ز ندر كام وره بخرنقسو ميا تحدوم كره ما قاصى أورامسر ويري وركتاب مجالس الوشين دريق محدوم الملك كرازعوم عدر آليري لود الدرسي لقصيمي الرماية كالما محدوا مردال حار-

ما فلم سي رافل برسيان لفافرد عياست فارسيان عن آن أوروه الدومةي أخير ارزيا زافي طوم شده السرعة كرمزاس باساء بوط داركر برسعاديا بنعدنه الغركويد ساعي ايك يتعويد الما الماللة خ لى را در كديد فكن رين بين كني يزكو ردرست كي دار ميض مردم را طليمني اماكن والدائر او خامر المنتيد و مشره درنيسورت اكريت اول باشدسا سي بيدا خواميكم

معركرول المسجدة والماستة وراهبيت مرفع فلطاخ رف كريد مرجواب كيد المرح في أولادر المري كالطبيعين رداري ونغاما ورنجا كيمين شايرست الينافكه كذرشت

ومروكي مخفف مدفكاه سيرتحات كريدسه عاق مشول عاكرني والمحدث الماقة جريموسرا وخط سميت مارد المعرور بالماد دارات وتيزد در دارات

والمادالي را ال المعتنى رسيده-ماركرون ببربدل وكذران موران كوران كيزي ومدار كزانفتن ميزيه اول تدى ودوس لازم وسيدكر بدمسه بيارة دل خود كرده وام مار موشيع بالزويد آب وتمناب النامية مره امر ومرار كرافتن الفيال ميررس وارفلان چیز سرده صیحیمست اول شهور دروموانز کو بدرست میا دال دبان كرويهم ازمرلندت قانع عاكد اشت ادي مانقلا

-(3)4(6) عدو الرسطيخ وسكونه وال وواد بالدي تنبيد ووداؤها نامة شرواس مدراتهم تزيدوستداله ورامنا عمر برسام الشاء العراقاء

مذاق زون بزال مجرم أن كرم مشس ركند شده وأن عبارت سعارت فالبرنودن كاختياري فوق بوك كار وتراك درمل رغبت وتنورت دمست دبررس ركوبيه خوش بادآندی که دسیداز کمال شوق ۶ دامن زدی بر رَانْتُرْنُ مِنْتُسْ رَمِرِدُونَ ...

فكركو ر سلفظ عرب ميمني عردون وفارسيان معزفكر أرنداسترسناكو برسه بيردا زحسرست ددرناك كبكري برعاكه مذكور رفتارتست

موسي خوالى حرون راساخة كفنن دراالئ عي عارة واستعارات وانثغار زنكين سيب كرقصر برانال يبتل شروع خوانفرسليجكو برسه جاهم بنبيد نبودست بارساؤكا البيركوميروري تقدم صعيره البيست ونبر وترك كربيس ففد فنه يشمشرنو دارمه بان الم كوش كن كوش كرفتم - 3/300

مروف اويرندكروتو باراست شياسي فل دربنگام ب استطاعتی ویا ترت نیز برتوغالسیمست وتوبا دجود اسباسي فدررت حراهيت اونعيثواني سنالكولست له فاصل خراساني عمراه آخوندمل حسين خوند ساري ميزنية رأتناس راه الفا والتعصفرس راكشة ومرفرى بار رده می ور د خراسهانی میلانزر وسیم نیزاشارت کرد السبي المانى العدراين معرع فواندس بورمورة كن زنده ترا بارست واين بارأنست كفرس نو زماد فرخراسال درولايت تمريت دارد-

مروهم وارى خاسرداري وباس غاطر روم المدان ليحاز شعراكفنه سامبسان تبجم مردم دارى اربائمي أبير ارده در و منفور و منفیر ترسی کرور دفت ناخش من ن ارسيزيك توسير شفاني أثويرسه طرنه رستري ستاك تترس دوسكري رويدخ مرده شو برده مكرر بيناد دركونسي المروق الشوالية کم آره شفالی تو برسه روزی کدر دست کششهایشی كيما لاحكاهر ومشوسك سندم يكوتها فيهدا بن المطويسة وتسمان

هرس تفتحتين وسين فهله سنة كرور كلوسي سكروغ أن جديم طغر اكو يرسه مرس خواستن يز تجانش كامية يتنح أكربهرسك فنسرس سكيرونه وانبكه بزه مرس كيويد وممتعني برزه أردستم سنتاظا برا مح ا زسسه الارال معتم لا عرس كرداد اوسرزه وبيفائده است صانب گويدسه اين سک برزه مرس جيدر والزماران ولفظ مرس طامر اعربيت رهي دري ال ورخ زري بدون فظ ال عادر سروف كدور ملكها سيمسروسيري رسيد ووه تهرات ارد الشرف أويده فاسخن ميكويدا ورناك لازرخ ومميز كرده وسيسائه ورخوش رغ رزين بال را-مع من المسكال لعبورية مرعان دوروء

یا فا ترا میختری مبله فانعبید فایند تا نیرگوید مدر كة وفس سينه طوف كعيكت بعجوم غيله فادر غمر الي نسيست كو دنيز سيمسين خالص أد مرست بعرع عماما مسكيه تو اشادم كشود هام بدروا زرفته ازبادم هروكار أمره فيفخ وسكون راسيهم أيخف كاردان ككارباتيك بسراننام دبيتا شركو يرسه بجز فرادكورا "يشينه اخريكار آييز درين ويرايز ده يأسيم دكار آيد

هر المانع وماجى أرزاخورد كاست كردد درردوسها أمل برجول جر سبب بلك بي فرد بين الم يوموه كنت سراح إسانقاً ئويدسة د<sup>م</sup>ل د فراق می نشرها منافق مون شنوه برا<sup>د</sup> مح وزين سيك بود اي مركت رده راع وينزشفال كرار مع ماسي مركسة ورده بردات المروس وشررا بروادهار هرغ مروار ادع ازماكهاك درساق ادكوتنب سرح بالتدويرا ب رشكارتك ار دجون ميزادنوك دارد در من بازى نوروز كاراييا شرف كو يرسه أهكه المن ي ورق جون طاؤس بنده اين زماك محسر المحاكم المادية ورع المراج المراج

مرع آمان ما بالعن ممدوده وميم سارسيده و نول في زياجية ووفعين فررست كدمركه وتست الوعكف أخفي رعاکن بمشجاب گرد دو مکهزاردی عن معتزل نشفات سه م ع مجنول مراف كربرم مونون آشان كرده إدرينا الد در يضور محبون تقترل اليده ميشود سألك فيردي كويره براه دوئتي بايدتنبان اميت فترصر بودان ماكة ورمزغ مجزن ارسرواد الأسبنيرد

هرع الداريضيم وردن طعام علن كبرن لوسوار سحیی کاشی گویده مرج را بادوینج بیون شها زیرهاشت حبندافكردهم غياراز

المراغ و ومسال مرقب سيتالوك لفظ يادوسيكود سيرميرتقي شايق ميزوارى ميكريده زبان تادردين دارم مدرست و وس عالم وعما وم عادم وسعة اوم

میزنم بادوست بیگوی -همرقه ۱۷ بیگرست کیفنم وسکون را مدی مهرار درال نقطم وبالمعتقفي وراسك مهلدو بالصحيول وكافت فارس أبتراس ومروه رزوار بالمرور وكوريسه برزه كوني فينتهجون سرقواتنا ميكده وموده ريك البياميول ساكنال ادبيخ ودركة فقيابير بميضيم يراسن مرده نوسته المر-

مرکسیها میعرود ی دنیز سیامی که مران نولسیند دنیز نویی ازغمرك تزنجرا إنا رنج بيوندكتند ازعالم شكيتره مندرو شاك سرزاصالب كويرت مرين اردي المرابر گذرد عنهال خامه دیری که المح مرکب باز-هروم روشدر ال سروت دابن تركيب ، كر غرام بتعادار دوبيه فستدمي مزر دافع شود ثل سال تبزرتنا صائب گویرسه جواب مروس. وشندرلان و توزّ بردای بهام مشدشد وسنكم في مفال رام كن يا وافلب كراين تخرلف كاشب بوروجي مروس روش كروالسراعلي المركى مركاف الرسي بمارسيدة منى وبادها موري دوسات اعجاز رمثیری معنی حرک ومزبیرهاید کن تفتیه واز برخا است وتحبب ارتور ورميندوستان عم برنمة ومستعل

واروسية نفن مراح وساء

مست اداين آن بردهسس كستر-وخم وككاش إسركه اشتر الميتر مدسه باتركسهم ت سيرة بدو كيني نشين وشور و ماكل كان ر

سري ساي وروبرخواسي لسديا يدينه.

منتسكي ويضيم يم وسكول تنزيم فيبايير الما وسالناك اصفهاك وعالناليان درافه رمكر وشهرت واردا تمري كويرمه المهرما أبروبا زميج تسيئه عوام شكص مأذا

زيفكها رائش زنان كندودر مبندور ثالت والأكبة يكاح راكو يزروان كاست يتفسف نيزا مده اكريكم آمره طع اگوردسه مشاطه زدیگره زارطره است ناشن عب كيفترة ول واخور أبها بي \_

مصرائح يمزدون أمني فروريات عادت يزشل يتي ومنتمت وتحل جنالجير درمند وستان نيزمتفارد برست طر اگو يور ٥٠ دوسين خان مير بينوانيساد در معراح

مشوره باكل وروك -كنابار برايد برا مشيه المرين وعازورزش تتكثيران وآك بينانسسة كربرتير الاز دالندؤشت زنزر مرتبخات ئو پرسه ان قرری کرورها مش امادا ر دارشنگاش

شق كفاكرول - باف تازى دُين عيرالع كالنبية ونوال ببيارشق وداع وررسانيدك في إياع وزمرا شق شرك المصل مانيد في والمحديد ويدون والماسك كرة ن إن كيروبوج سنك يشن خود كشان بيكرد-هر الماري ما المارية الماريم ا جرز المسادكي شرصائب كويدره زاشك أوضيفان فاكسار شرس كاكربد وشرق طوفال تتوريوه فساليه واليف لأكويرس مشرق غميانه ويسار ودين ماسرون الوج

صامني كويرس معر فكردان الاال كشورا وكران جاتي بأ کەمرگى دل د تھا غذاسكار دھانى ستە -هره و منسکستان الغیق د زا سے معجد دیاستی نیزیل د تند پردات اخترف گریدرسه چشکسته مجنت الاون مزهٔ بشراتب مارا موبشرانسياما فكشده فكساكهاب الاام حواج والى فياعتن مزاع كركيدام برون و موافئ أن بورن مراجة ترسان كويدره كناره بوسهارين متت إخوال شده ارم سكان كوت توكويامز احبراك مثاق مراج كولى موافق زاج كيروناتين مالك ير مرد كال مودل ين فركان ش داراسديك يوياكو يرسه كرانظاره ارسي نازى مركان بهيرون كراز دندال فتذروك تعيستها برليها يساي كولتنك

ر و و ترسمت المحروريد الكرديري معتري بها ومنیکندر در کنار بایم سی حون که د ترمیکندر معالم المراب وماليس وماليس دل زين ميريا يطفل شوشي آفت جاني ، وشيروا بيار نون ارامست ستانی تر ایست طافی و مطان فرا مست مان ارده و تری گر ایست طافی و مطان فرا ربرين ذيباس من كذاره دا ورآسيا كاست أنيز كوبيد الميركر يرس كفني بشيئت البدر وزقم في تركم كماك تكرست كذاره بالشديلة تثبها الربيعلوم لبودكه الميالفظ فور است و تن سن مالا اطلاق ابن ابر ميزياس لمنظراً مره وسندأت توشير موايرت مالتشاء المرفعال مطروة عازي يميني سافتري سطر فالميركو يسط فير أنهُ إصوت ليمان دارد لا برشدة رك كل وتاثر

ي ييعرون ونيز حالت فرارست كاله فرح و إناسه

رادروقت بيجان شريت ي باشر ساكا مرفيل مديد الارار

ي شروف ونرائي بردورعاري وسياك و نداخرا كويد ٥٠ بي علاد عنين دنسية المناسية

قضمه رازاشیان بردار مرصر مراسه در ان ان که براسه در ان انام ورشعرة زروقى بدوانة اعام متودد باصطلاح المح ازامتونوسواكوبندتا تركويده دنكل بمرا شيري ال كالمرورك أن فاست توايد كا مؤلف أويدًا لفظ فيري تامل درنيا معرع بيك تت مناسب بكل دارد منهيع about the contraction of the state of

مرزون شره بامتعرطغ اكوبديسه داري وشاية صيرار وكا ديديه جول موع زلف بمعرع أركزت معشولار ورفعوافي سيزيجه دريشاني ديكا براسك فالمبعيت كارا يرساع يديده فالرج شايم روبا و آورد كر موسفوق روزية اي سيته مزار معال مي دريد ازورزن النكران مرخارت كو برسائ بجوگل ساغوم باستار دف كندن برا تا بديد بيت بهرجون بيدمعان كندند -معلون دول بواژگون كنند كور در بو اكدر

سندوستران بازی گویند واین از ما وره برخموت سیده ولتن أمدان فيزير فينعنى أمره سالك يزوى كوييب المدمركاه نيايم بال تركي على عباد وشاين وكررت معلق آسار

المريح والفريد والتفرير باراسيه مارفيها وساكران صفالم ل داین سور برد مرد مرد دان تخف باشکر يون كسية بني سلاطين واحرار ودو حمول الحالم ضا بيان اوصات وتسيا وكشند تأدر تدر آن مورو فنالات منزدوس اين درافظ بالبريك وشت-

معجول کش جرے کہ برائ جون از سجون ان ان مجون ان ان مختوب کشتر کو یہ سے بہومعون کش ہنرا باسبر صفته باريجى زندو كله ماكروي في الميسندان شود فخفي ثاميركم ازبن مبيت متركل شددن كنابير ازسني كردن ظامرى شودليكن سابق يمين برايركردك نوعان مقراص کریج باش طعراکوید سه سرخمیاری خام دو اصع با زمین دارد میچوم فراص شر کردن مهما کا غذین دارد سه مراسب آرول مانیخ وسکون کا در تازی

الكرسسه مراسه ارد الها ما الفرح وسكوا كا دن ازى فرسية ادن مرادف بأسه را مدن من الكرائية سائير كويرس ابن كرميم سائل بوس خوعش تسيت الإ كرسه منه فرسيم لو برا رساميز زند-

محسول المالي - المينه بدان کس داننده ابندي بودی کو بنياده حبيد کو برسه ئالمتنمد دل ما جر برائ شيرند به براند وردت الله ماست کس راني حبيد

ملس بها مرای سیدرونتی وکرد د از افاری کان سه مصریان جون نیران کس دن تنگ بوزیران ا از کرکام نیکرد د در به در در به در کار تا کرد به به در کار دارد به این میراندی این عبارت میراند کار میراند در این میراند و کردها با در از ترب

مگریرهی ساختی از کی دکاف فاری دسکون را در محمله در سیم فقوح وجیم نازی جانور در کار بیری متساخ کویند دمبرندی گرخیددان ظامبر داز توافق مسافین سرت و گمان دادیم کیمفرس مهدی سسافتر کوید سه کردن شکستری نیبرنده فرمیا و سسام از پاست اسپری گرجیم م

ملس رال حمل له يه بكس ران كا زموريم م اسب سها زروا زاس نامید کیدی کاشی گوید در چورورند حمنالبت شخص سه رئیز راز برطرون ارسرا

المناق في مسترسية منسوب بهانان كدخر سيت از مندودرولاميت طلق منهدوراملتاني كوميند و الان جهنت كداكش مندوان ساكن بران از بهين خمراند و نظيران نفظ مزك ست كدمتهدوان مرسلها نالطلا كنندم جوادل قرم كدم بندوستان آمده والحضياراج

ممتره می مرسافیت و انون دواوتجهول نفظام تدریب یکی از و بیکو و بهین آست نام بهندوالن با مقدر ناه (قامتی ناا برا از مهر بارش تا زنبر در هده ترسی نقاش کو به سه دهندی گرمهراوی بود فادر بالیمین نام نویبر بود ما بر بالیمان در مرتد در مراب بدین نام نفاشی نهرت ندار در

منها من رسم رول وسلول دول دول دول دول المنه بالاستار والما وسلول وسلول دول المنه بالاستان وسلول دول دول دول دول دول دول دول من المراد و م

مری را مین راددر اسل مراسی را بود ایک الدول من را بدون حالت احتات درد دانفها رخان ساکه قند بار مناخرین می فلیخان در د دانفها رخان ساکه قند بار مناخرین از دی در تذکرهٔ سوداسی امنی نوشته کریدی

روی مراارد در سه سه میرارد به ان -موروسی ال گیجیه برل کستاید نکران که ای داخاد که در اظهامی بالشرسلی کویدسه میروشده در رفته م در بولی عمیت توع ولی بغیر توم سیم به کرده داری در قدر مانیز شاکع بود -

ام هر مشر سوی رو و اسم میشد استی باعظ ای ست و این از ایل زیان تفقیق به پیستند مقتولی بفاتارتا قشه مطلقاً مواهار زر د نفره بایند د خواه غیراً ک وحید در نقر این زر نشرا کارکو بیرسده منام زر دولاغ زاس در نظری غلط می کنز زم بفتول تا

سته م زر دول غرنسی در فظری غلط ی کنندم مفتول تر همیشت که ول مسود کردن دافع یافتن به عشت فیامن گویدست متنی غارت کرد بردیادین دایات کورین داریجار در غشته زدکرایات ندانشد

مقراص شركروك مينج شيئ برفونان والمعلم

امروزون ترا دوان ترا دوانست کرچون ترا دوالست کرچون ترا در برابه وحدل بو دکر تفاوست یکی رستابدس گریک بلاندک به براج برول پیزرد به کفائیس ان بروز صفراگرمومیز برده ایره شا در نوامیت در کرگر کو برسته می کرشیش خطامی کند به تراز وش مدل ست مومی دیم به ونیز سالات فروی کویدسته چه ن سیم می دیم به ونیز سالات فروی کامند کفر را در را مید داری با عن استجیده ایم به از پیست فقر را در را مید داری با عن استجیده ایم به رسوان و میز ادار از را مید داری با عن استجیده ایم به

سوست کل در در در اکردکاره دود نماز اقد و مورد و مرآن و میدگر بدسه ازان ایمستک ارد اه راینهان زمایارسی مهیمی آیکه از در ما باره اوی آید-

و سیم و الی شید کونل وسیسه بیدماغی شدودی نی فرز بدین من نظر ده اشرفت کویده بنا دی صفت موسد دماعمت کرد دیمهروفسش برزان سیم بدار صدر نظاش -

رِ گُوُلُون مِهِ وَصَرِشَا رَبِّ اصلاح رَشِ وَعَبِرُوكِالَ نَدى كُويدِ مِن شُوق بست بميكده افن بروموشان سي داز هريد به ساله مؤكرفت -

مرک دول برا است کرد با صحی سرم برای است رستی صورت رس بر ساندوای درخواورات دودوسی، در در مرآ نکیمو باست سردر کیا میترشل رودوسی، در نور ایمی مند ال کو پرست عذبا ساو سال با افریک کرد د میر سیست می واندان اسبر

ریسواری میرون کا ان که با ایج رازدار دانمیز پیسه داس نگی در ومورسی سواری که زنام دانی د مترسه ارسی -

نى تى ا مانداسى ئەكىدى كىرى كەرنىددانىك

لجف راسوكفته إند الصلي زار وطغراكو بيرسه موش فرا بەل چىي ئزاز دىرنخال ئۇ گرىيىنىدرىيس *بىرولۇش كرە* ھاين مهامهت مفظوى سعمتى بموترس فارسال بمعيضكوه أرندطرنه آفكيمغلان مليان رانيز كونيدو حال آككه مربيعتي حما ومشاست لوا ووسفظ مزاميت أكرج تنديل بابوا ودرست سيست بسكن سنعال طرست وجوانة تلاش مفظائا وومنلورات ومحرقلي ليست ورين شراوكه بإن ارت ستهين مني مهابت معد باخلاق مي جان الدولا التذر وماب يثنى يديراكم إرتجري يدا بداكا يسانظ بندي شبيد ه شركام ولان متاحر دراك تقرمت كرده وقتى دیان ولین منی دار کرده انه یکی مهام سین انگرانش دوم لفظرا الدهنة الهاسك مندوسال سع وأتزار عناكو بيرافين سوم كشور كمبركا بسازى ومتحتر بمعرووا وحمول وراميعها سراسيت بجال امردوانيها كشوركات كمسوروسكون ي مبجروفية واومثوا نتاكسني يك مسرا زمفت حصر عالم مره روه مروكم آزاده اداراط بالتخت بردارد مس بيك أنسي كويدسه ما نندورة زده ام وست روز گار ۱ ازع صروصال توسیرون نشانده ست. مروبطا المران المران المراني بداكا سلاطين ابراك طاس بفت وتثي سيكة انتثنه واز وقنت القف اسي ساتست مروكه مران تعيير بود مى افتاء والوائد عداران برمى أبرسينا لك الكتنب اوارسيخ بتحقيق مى بويدرو درور سنحال جني زول كور آمده الركوريد مسينستان علمه ازباريت اسكاسان عادر وفورشيدناك ممرواندازى

مهرو مین میر بینمادل دستان فاسی دیا ب مجول دسن مهر دهره بات کلیجید ساله فال بندیمرا دفع بنی زخم دکسیر مخفف کسیست دور محاورات بسیار مهره جران کدار ایل زبان مجتبی بیرست دحید دلات مخدر ده فروش کر برسه بدکان او دسره کسی بندیم فرو رسیم میر دفع کزند

هم من مدین و در استهاد با سه محبول در آ معینام حالمیست در پر دجرد تا نیرگویسه خوشاصد نیز همر به تعمرت ایادش میکدارسنی بردار دسروازادش -هم سیا و سدر اس که ارسنی کارسازست و اصطلاح دولیان دلاست قرمها ق وکوك دمهنده باشد وست. ای در مالس گزشمت و نیزشفال گویدسه در تهمسات

سهرور بها قرطای - جادداد به آسید آن در لفظ سک او نزگذشت د نیز سعیدا شرف گوید به زیالی همتر در افزار همیدان به این افزار اسپان به این افزار اسپان به این افزار اسپان به این شاطران به این به ان می بید شده میشود جهاییان شاطران به ست چنا ان که برخاب ده ساخ و این برخاب ان طوا برخوا ان این می میروسی می میروسی از به ام رخامی می میروسی می میروسی این از می از در میران زید می از در میران زید می از میروسی این میروس

جمر واست من من رخم روك نافوس بندمانست ودر مندستا كوين من عن مناور النلقط بهاسالك بزدى و مندستا و برده دل خود سرك الديميدم موديد از بالك

ربوشک واکردن گذشت ونیزع ارت ندکورنه کرر می بیردهٔ دل خو گیرشت -

صرافي مخفف المنابئ مني الشاري وسراك

همتماری میم دف واین تلوب سن کدر اسماتاب ماه بود سیل طلاق آن برماه درست نبات کردر اسماتا مره چنانچه در دندات قدیمیه نوشته شده درامنا فت آن مجازاً وماه و مدر درست نباشد گرای که بیشته مطلق روشی مجازاً اگرفته آمیر بینا یکی استرف کویدسه قبیل بیران فی خوانان نبود موجه متالب بلال دیدر یکی ای نبود دیم این قسم در ایمین بهیت دیده مشدر

و کرو ل مرجیزے بربرجمرداشتن آنچیرستانشرف اگوریسه این ز مان کر برف انتا دست سرسوکوه کوه ا

وی تغییر از مینراپ نبوب به نیراز واک تهرت دارد وان تختین برست انست کرشراب بشرین ناداد شیده نیون و را نجام برسد و بران سبب می شیار تهرت اگرفته از در الحقیفه از در ساله باست نود اور ده که شرار بالها در کاب و نواح آن کمین و مجفیهن شراب بگوالیا در در کاش دار در های

انجادر تام منهد دستان تهرت داردمیشی و ترسیاسی بول دخاسی مجریمی کسیکورب
مفته و استان میدی کریسه گفتا رقیب
از سرکوسی نمیرد دن گفتا کها رو دکر دش بنی رو قراسیهٔ
میسرد و سر دارده سرل زیبا ده و نزگان حال ده
از شی کو بید نظیری کو بیسه صدر نشین خواج سستن ع درین بارگاه باعقل کرسیرده است نیدهٔ فران اد.
میسر تر اساین نفظ بیاسی مع و دید پنیتر درانها بلی دشاه در از این ما اطلاق این قراره نااه فی قار نفظ ترکست و دلیات ساده با اطلاق این قراره نااه فی قار نفظ ترکست و اطلاک آن سلاملی این نظیمی سیت پنیتر آفایمی نفدادی ترسیا اطلاک آن سلاملی این مفادی ت

دونه فارد المرابطي جهاي من بركيبي البيراده بردين المقادم بردين المقادم بردين المرابطي بها الكارشيك بيدورست الشرائع بيا الكارشيك برديده بردي بيله المرد الميدان المي

مرزا فی مشررا در در اشتال کے

مرح و مرد الراد المرابية

میان دادن فغانی میان دادن فغانی میان دادن فغانی میان دادن فغانی میرسه تومیان دین در کارد ایمان دادن فغان میرسده در ای الاعجاز مولات کوید درین بیت بعثی توسط دا مداد مناسبه میست بیرکند و مست بیرکند و

الا ولا -مهرم ال کشید این مورد اجع کرده این رفتن پراسی میتن و این موتی درگرسفند ان سرن لها ظاهرست ملیم کویده اوقز واین در دلم مگیزشت ازم خدانها مشید ام سیدان کشید و میدت نامیدان منگ -مهیدا ل منگ میدان کشید و میانسد ت در قرود بن دستان

درسیدان کشیران گذشت مهل فرسنگ مناری کربرسرب فرسنگرا دارد سلیکرد بایده وربرا را ای نوق سود کورای کورای کرد باد

بال فرشكم. سال گذیر مرسم كان فارسي چردسيم اشركه به

رگذید اکاروسلاطین فضب گنت و آن اکر طبیع طلا با ن رسالک قزونی در مدح روحند نوره امام رضا ملالتی ان گذیرت افغار مینی اسمان -رایج کامل طلاح که کیملفه کرده در در ست کنندر ا ترینت جنالی اطلاح که جلفه کرده در در ست کنندر ا ترینت جنالی اطلاح که میلفه کرده در در ست کنندر ا کارسیل طلاح اطفال را مهمورست انشون کو در سه در د یا رسیل طلاح وفسیست به نقش در کار در در کارسان سنا

همیدی دفت دسکون محتانی دادن بالعن شیده جا آدر ا کرخا دک نیزگو نید داین لفظ منه دسیت و دراشها ر قارسی شیرا مره دی توان گفت که از توان سائین گرجا نور بذکور در در لایت نیز پیرا می شده باشطغ ا گرجا نور بذکور در در لایت نیز پیرا می شده باشطغ ا شاخ و برگ نفر در از اس، ترخم ترکمنده کیک مرکنده کرشه طغرا در رین باب سفر شودی آر و خصوصگادرین مورک کربیت ندکور مطلع آنست و نیز شا برکسیلاتی کم میرا مربیت ندکور مطلع آنست و نیز شا برکسیلاتی کم میرا مربیت ندود احوال او در تذکر و نفسیر آبادی سفور در مای شیری تومینا در رسا کیزاندن گل شدیب بوکردول در میرای میرون و میزار در ا

سر بری مل سرخ الاسل -مها ای گری ما توسطومانی کری فهری کرده وداده دراع درفتی در شیری مبنی کوشکری کانتی کو بیست میان کرگریست میسیمی شین به میان گری عجب ثبود میان کرگریست میسیمی شین به میان گری عجب ثبود در دوشی به مولف کو پیداین می توسط دست ساسید است خاذ اطها شد شد تفر دیل اسد دا این سی را ایماندا

معمولة مداعر سيت ورق ارى الم فترسر

درتفنت يروجروس تانيركويده الجرع كتنديم

الكشى ويافكه ازكل كشي مبرخات بوصنوح ميرسد ميان د ارسماعي درجيت دنا ن دلالراكستو را بنيق ونورزغيب كنند كومزينفال كويرسة تنيا ع وركين سال ما درت اله يوشيد وانشر في سنت برانا

المتعالي مهريد البردونا عن أنتن ورود اردن شفائي گويدسه به تنگ الكريث از دسيرنانعه كاري دده اسمع با تره است ور انگشین شیکر ناطن -المن رول مدوس رائجنگاري افتن-تا حرى برل زول كينا ودرول كردن واي مرودازنها برانال اخودست \_

تا الريندلروك علاد برايدن وال سخن بإفتن طا مغري كريرسه زؤتم دورازان اقلند ناخن برکدورها سے نشاز مرزر ناطق ۔ نامثوی و بیرور سال نامنز کدار امرافر بیٹی است مسالهم والمناني مارد عكوريد وخمية عفل غرايم نرول روشن راك ما ولو فاحك في ورود ورور ال الوال منط كور موارد النور والا إعظ قروي كويده مطافير كردية احوال ازال

ل تنبيده عنه ي مودريان -الرواول يمنى تالكردن وتهكر باسمتاخ ل ياد العاش عام يدع مرا الأشاع الداراع الدين ميديد وجفنى عامركم نفظ داد ل من كرون در مواقف مقموده أمرؤشل بالردادان وآواز كردان وكرز دادل كردركام توقى مبزل دوست الركوت كالمعيي ز والربية كوي إن نوراج المعالية المعالية المالية

ول وطيق عنق كروطيش ول العضة الانتي

نافؤس زول راء عاري الله مديرا سيعملها الم رسيده ونولنا تامقل السيس ازام الناتا فيركو بدسه ازاكم منصية كروش بإية اسميده وامكر عارم كدارين قلعام لخانا ثالى لاكو - بلام إلمت كشيمه وكات تادى

الجاد رسيده المسيد كردركس التي ي ير مرودراتها رول دارد ساريكي مرسي معرب مندفرا وال اوداما نرود با وكيلال زول وسرست تال لاو ناخى كذائن كايداد تمايت عم وعريزا صائمي كويده مرح عصالي كروسه الأاشين

بيرون عن مورييا بان كه ناسن يكذاروشيريا-تادر برامر الررائي وشايان كي تباشد فراه الدمى خواه بييز ديگرين لغوسرال الشرف أكويدس

منتاك ليميزاك فكركدا ومكين عويد درساس اورار -1173

والموادي ولي وريام المركة والمراي والم برام كيهاول الذبا غرانال يحقيق بديرة ومعدوم ور المي خطاني كرست مرى دراوق القركم وا سروراع در كلفت كرفاسها وعلوه كرشودم والهما الك قروي ويره برجالب المام بنطقرو في الله عنا برز سوعيب برا وركتاب ماع ومعنى عوروان -12/3/9/

تارسي ميده تارسيد ودنائية وميدين شراتيام كرخوب قابل جورول فارشده درين دري ورسي شوو وسي اطلاق ان بركلتار تيركرد والداشرون محريره والسراكم ازحمي نارس برتكسدال ووكم ورفری میشر ملی محتدال مؤرده آب مام كرول يعرون ويئى نام برأوردك إقر كالمخاكة يرسه من جوبرس ومقلور مدار ودقري تكسه بالخردرين وباربكرنام جوان كمفه مهافكرينا تك

تلكم دن من من ريمورن تامست نامش راكرد م المع المفراكي بيده قاك بينار كاديداركر ومامش راع بجينم اختربا ( وسور دركا الكشم سام ومكمان ولعياين وكبر البسرة والاس ومهترة واسته بمهري فاكمه متارهٔ دنباله دارناسش کردهٔ فاقم میسی دنباله دارناسش کردهٔ فاقم میسی دنبانی کردی کردی کردی کردی کردی کوشن کو

الريرق وفاوتامش ودادعية

الن في الرشران وكون اقتادل تفتر وريخ دبييا ركشيدل كنابيا المتنع نيا متن نوشته اند صالمي كوريه واصفاح ولى تباشدها صادرتي راع ال بخول ترميشودهيج صدرانت كميش رائواليفيًّا من سركه دارد جوم سيالش تخون افتا ده است ع رورى شمشيرس ناشياني مبني نسيت

عادي السالي كتابها ومسطالسا وومراس وكانشيدي وكالمب أيشتروا ين قطار الماقات ج الرقط في روسط فلك المسيت وراميلو ساوست ويرمورش ريقط يتبرد وعرقى كومرسان بهركمنت المريوح دوركار أوفركر آفتاب وعادت أسال أبير ونظراين العنازس مست جني وسطكرة ارض والسر المحرية المستعددة ويدي صاحب المياك استعان تا فيركو برسه سروماسد وارال رانا ببات درج مرا الدركاري المال فاحست الش

مُاعِمُ لُوْتُرْنِ مِعِنِي المارية رائ الشرون أو يدت وروبران إعلاكمناء بالفتن نام زيكوش الشكل زاد الع عاكرون سي

فال المحالية المال المال المال المرازين المرافة - 3 (5 15) 1. 15%

تا توش مندوش اکثراطلا*ن* آن براشواس شد جِنَا يُحِدُّو مُنْهِ وْلان ارْان مِيزِنا عُوشْ سين وَكُلِّيةٍ

براشیاد اسوال نیز و صید کو بدت محمدت غیرست از ماشق نشان رخبش ست کوتا ترا تا خوش نباش ها شا کصحرا خوش ست مهو در صور تیکا طلاق آن براشیا واحوال باشداکشر لفظ سیمآ بدیم راه آن می باشد و کابی نیاش بینیا محد در بهن برین گذرشت -

تا در رسست می میم دال مقابل درست مودن ویر اوطی و کون ده اشدت گو بدست این بهرجا ناورستا برزخیم و میشه ماک به بهری گفتی این بهرجا ناورستا اما میم بهرون میشور ک میشهری گفتین این بردودی نام سام میمین دارد اگر دورترقی آفتا سیان بردودی نام

مکش بین دراط اوت موام برشد. را مربیعی و سها پر سه تهاری اینتن نام از رد سیفال

ایک آباشهٔ آیا بدورصورت استدادیا ری دایمگام ایران سرت اشرت کویدن تا میشم تو تن تو تا امرار کرویده است نومشرکان تو رکشت بیوتا مرار قال کردان ای ده تا ای موالی تروش بیورده است خرده درست موتال دو تا ای موتا بیرورده است خرده درست موتال دو این این و تا ایراد تا بیرورده است مرص وحرفه کاریم می این موتا ایراد ای کتابیدار تمایت برص وحرفه کاریم می کویسیا لم از ان موتند تان برشیند -

نان گرید به به قرندول سرنایداد کال افلان یم آرد و گریده درین زیاد کریم آت نشان فلاس است به بهای است د تدم که نان گرید تیز نا ان میگر بهرونهال میداد از در کابداد از دریاد

ال بروغن اوعاول مفاطر قواه مقعضا والمعان مقعضا والمعان مقعضا والمعان مرسدان والمان وا

الكُوْرِينِيَّ يَسِرُ وَمُنَّ يُنْفِئِ مَا مُدِيمِياً لَكُومِينِهُ كَهِ فَلَا أَنْ عَلَى الااذ فلالن جيزِيا كَرْبِرِيسننداول آلة است وطلق الويد

م اگزیر سی از به زیاگون صیاغ ارمق بو زیگرز تاخی نشیاز دوست زیمنا بدر کار -دا کاری ا

ا و کفتل مدیده و ماسکه در گرشه در کفل ایسی باشد سبب فریمی دسمندی برنالی کو بندر سیجای ی همریده دین زراز گرمی اد کشیت صل به جمان و کنش ریست رزاونفل -

ماوی افتاول مدانهارفتن عفظات نامه المونی بران المدن ا

رخی ماکسی می ای ای ای ای ای ای کرد و بر اور الدین انظیر از شامهای تو است تاک با ده مراح الی مره است به مماری نیم رزخ تاک با نده است به واین رالای مقامی بری ارت رشتر او بخدا و در سیاش می رز ا مقامی بری کراسواسی در مذکره تصریر آیادی طوید است دیده شده -

من ورا است عرف و بهر ساول ساسع و مده ورا ا مدان کرده فروش مهندی معطور کوری اشت. رای کرده فروش مهندی معطور کوری اشت. اول از امل دیان شقیق بروست دوم و صد کور را ما تشق بیشت م

من ودر مامشور ومهندوستان شرساند برایش باشد ودر مامشور ومهندوستان شرساند برایش از درگان بری میدی فقی مؤلفت اعتراض احتراض دند سه از سیانفوشی ای ملوه گر از دور شود می مخال ایسا شهیدال شیر طور شود کارشل دی الوث می مدین می منتقد خا

مرادری در است مفول مردن باستد وسیدگوید ترادن دلی مین مفول مردن باستد وسیدگوید ست باشتی که در اراز نامه مثول کردی به مدا در

دل که بگریم کاری سیم بود کاردی -مقر در باست و در را ۱۵ بارا فقتری مدور در را همور را کرون در کاری شنول داشتن میندانک

معلوم مزشود مراکس شهرل-«پی از بن معلوم بر دکه ترکسیاه بایشد حالاچنان ظام رشد که ترکسی یا مثله ماکل میبهای سیدفی نیا ری کو بهرسه کرشوخ سر ا ترکس شهرل سده تا کندهمیست مزید میرسد، کرخود

در الایم می می می می از در ای ایم از در این از در ای ایم از در این از در از در این از در از

بسیاد ستی موانگویدسه در نبل زگے د زان نجره آن مهال سبه دے فره بنیز باقر کاشی کویده بنگام کا نزگسیهای تزانان مهکداری بچر برگ گزیان را از دین برون مواست به از دست و ایس ایات زبان ایده است به بون شا برشوخ دبیان تو د بجان ایده است به بچون شا برشوخ دبیان آیره است به دیجا زابل ایران که بندوستان ایره است به دیجا زابل ایران که بندوستان ایره و در اسرگرده این گروه دانستدوسیدا میر معنی نوع بستن دستارگفته ودرین بهایجان .

ترهم من انتها من معندها و مكم نوت و كم فدرت وسيد نوبدسه الددامن تهاك بهريد ك عبد الدمتند لله الشيرين اكس بني من نزم شامة لاس

زمادگی سیبزیجد بدان تفل سبته شود در بندر عطاکو مینداسترفت کو برسه سیست زا بل بند سیدکشا کش سادگی مها کا رشان سبتن بودیون میل از نرمادگی به

يى بود درزبان آمنانيزى آمر لسيهم سباد نرم ونسيم صبالمجعف مطلق باو زمتم فرنسيرت وصاحب اعجادرشيري كويديا دغوش بورو فارسیان معنی مطلق با د استعمال کنندواین سرو و غلط اسست براكه ا زصرام وقاموس معنى ول ظا برست و فارسیان معنی دوم اکثر استمال کنند والابريا وصرص عم اطلاق أن ورست باشد تسوير مدورمرأح تمجني نوشتن كتاسبه أريرونيز ان بإره كا غذكه اطبالوشنة بمريسيان دبندو يمن دوا باسي كه طبيديان براست مرضى مقرم كرده المنظري كريرمه روس كومعالي عمركون است ع این شخه در بیاض سیا در شندایم فستعلق كوسي -خرفهار اسانته كفتن و عبا رت را يتكلمت ادامذون اشرون گويد مه رنستين كويا توست لسيدريان شطيراغي مرانگشت شها در شامیک برخط برغبارس-لسري شيد فيقتري وصنع كنيره دستور وقاعره طغر آگوید سه علی را فکیل خداگفته انزیق بند

ارصن دسماگفته ایرنستی مشدل سیفتج اول وسین مهله وقات
معرر میندن شفیعائی افرگو برسه نستی شدّناکنه
از بهر بربرتو به نبتندیل کواکب روغن از نوهشتی شده مین سالک بزدی کو برسه سری
مرا دفت نشمین سالک بزدی کو برسه سری
بدام وقش تمیین نشه بین ساله با زال را بو برست تنا

برنفط قرینه و شرینه است.

ترفط قرینه و شرین است.

ام کیده برسافت شدن و تامیخشن لیف از فاتها

میک گو زرنست کندو در زمین فرونشین در اردا

پیداشوده دوم بینے افتا دن است انٹریٹ گوید میں ارتشنبیر کان کسے بچرنا برع عاقبت خودکشت خان ا

مرسور مراجع معند بريدن ودر آمدن در رغرا مره رافركو برسه حزنها را زنزتی دوات مباش اس عبر فاستن زنيغ براسينشنن وست مصيف ول وش - اين عبارت سك در وتنظ كويدكر قدرك مدعا شود دباره بانديجي كويرسه كريز وارتكاه رومره نقفت دل التوشن كارس بطفت ورميلوسه مؤدمام بيديدارا س نطعی \_ بفتح وسکون طا وعین ماتین دیا ـــ معروب تنبان چرمی که استا دکشی گیران پوسنسند ولعفنے گویندکر بوستی باشترکه استاد بہلوا تا ای وقنت كنتي گرفتن رخت خودرا برا ن گزار ند واين مخصوص استاداك إود تحقيق أك سست شخصے سرا مرسی گیران رابر استها باشد پیشنی با شلوارسے مرتها در روغن تخد طیسا تیده باشد یا لاسے ازار می پوشد میون گوید فلان نطعی دیش است مرادا ن كه دركشي سرا درست ميرخان كويدس كاشتى عشق كدفن و فرحبش اخلاص مسديخ تعلیش حق ول عاشق خاص الخاص است. تطع وطش ما رسى بدومقرر ا زسلاطين اج كهر المراق المراسري بريد مطشت زري ی منادند و نطعی بران فرش کرده سرمی برین اصف فال معفر كويرس مينين ريز يديركم خان ترا بان مو در ايغ ار قطع وطشمت كيينهر والهاي .. تطعی وامری - جرے بان کر جو ہرمرداریا وجوامردران الداخت در رسٹت کشیرسال قروی كويدسه برنطع جه برنسيت غلطان عُرَّلُو بير بيون أي 

ا برحر رخار نبیلان شاده ایم به نعلین ماست ملها زیاکشیایی در نسبت تغل كهزي كحلوا وادن روردلا بيت مرسوم ست كه مذكو رجلوا دمنه رشفيعاني انز كوريسه دروفلك مرنوراجر لىل كىنىڭىلوائر ياشتى كەرراز نازگراشا رە بلانش-مندوسال بن موت وارواس ماشرت كويده برسكة شوق آن بيد بمي يعشم سود ديج نفرل نشكي-

فقلالم تم نقل شهرتن درياتم بداي وم نفرشند

فقل م كال الصطلاح الإسفرار ما يتووي وكم يفك مخوون مست ازتهرت مراعات سعدو فسراع لول عنه وفوقال موقوت وراسيهم إمقتوح ومصير ازعوام بزروستان صبح لفظكه درواقع غلطاست كوستيده بإتراب كوسيركم في المجاك لودن ياكفاتنه كونيد وإين عنى غلطاست

الندافة والمفيد بالشدوافنا فأكد الجاسية جرورفارى معضطان مفيدر يتاني فأكرت وسي بت

سون تعل كمندبيا زاررإب فروفتن برندماز اربهاعون فل س ينتح سرور في فارسيال بنخ الت نتالن لِرُر ندورر هنويش يعنى للته نفس بالكرير الغ فامول داي منفه بيسيريننس ماروملك شرعني شده مياري أبيشل منت كش كم ين الدين الك فروني كويرسه جنون ت ریدانی دراخ مرائه مجروی رفتش کش کش

ففسر بشوهم يبكون فرفي فسل اره بالخبت وتخريك أقله حزفتها وكبن ندامشته بإحضره مدكمين لودهما أمها كومير مضيفتي والررزان المحال إدب المماكون عافل رفته رفنة الإنكفس شويان.

ودرخور والشناتفسيرفاندا اركو يرسه رنك ايجاد م زرد منقل المركونين ريخلق راشيرنيند إدرورسيا بعركاه مجان-وسندى بنترة كونيدسا عالى والمعالي وا

نقر وخنك باشاوت اسب بودكر الكك

ورحق كسي بود ن تائير كويرسه ياماد المنكرد بيزيد المهارب

نظرگاه گرسان *یک براین ربسند*زه یک گردن کرسینه ازان قايداشرف كويدم نظركا وكربيانش نوباك ومرداد بلا مصيدول زسية بازئي كديداني-

تظرم كرديش اوديد

وا زخاكس داشته او -

تظرى - ائيه بداك الكركن والكورنبود الفط نظريرك بطلان المان وابن اصطلاح المف فترست الزكويدي توان كرد بربيا فراتى دريادا برست شافوان برآ وردس فركن فلري رسياه كرول على كردان وهيزت وظاهرا ورنعائية يتامذانفارته ادى بح بيم شاهن سي الدبراه رين نظركه من است الع دارومائي كريده نظر عرام م يدكن صما تب عربكريه إنتوان يه ه راجل كرون -لروه يشفورونظر بإفته مثلالوزاكو برسوكك كالردني مرفرند است المانظراردة البيرة است.

لقل يسبن نهارًا لت زور الردن كشي تميران برسرودون أردا شده درم بدوستان نراين نفطر دواج والدمير تجات كويدر فعل بركم كيت آن دلبردوش دارد له ماه نودر بوش نسل درآنش دارده ـ

فعل وولغ مرسيست ورولايت كرعاشق بثيان وةلندران واغ براعضا ميسوز فروهورت فعلى نياح في برسينه د باز وكشير فهر رئ كويد مصر بسينه نعل ودا عملور الدوگان مربد تا مح مگرچهانی درباغ وراغ ورم را افعال مربیدان میزانده صائب گویدسه بریده فعال زعنق محربرهكر لالدنه زسنسل يسيدرد ويثيرتر لالداء وابن تطلق س وصاحراعا زرفيدي ترفيد مكرة فيرفير كردة ظا إست والداين دون موسية مقاصرا فندر م مي كانش د وليدخ شنيه و فارسيان الحاظيم

معنه وصل كماينيني نيات وتعلين عني فتش نيزائده الما فلين باستريسينه عامه سالك يزدى أويد

دوربت مفيد ومرخ الرور باميان وتفعيل آبان ولغات وركي لا منسب البركوريد والسبل البيار أشور بالمكسام فكبين دار دع بهشر لغره شكك خولش بدا در زمرزين دار دمج سؤلف أكدينظا ميراا دستادمي فلي مليماز تهريث رعام فكأفيه غزل صرع دوم راحينين كفته انزاكر اين قسيمي كفنت قافيه مى كروانيد بهيرومناسيت بودسه سواونقره مناصولين دائم اربهين باشركم براككين سوار اكو جدونيز لفطور زيرزن كالمناسب عين فيدعا زميان ميردد-تقار مفتع وتشندير فالت وراسيهم رسيكم ومرك مورتها مع دیگرراستوان دو ندال فراه تر ای کشده كنيده كاري ورسس دفميره فايد وحيدد رنترليث نفا كور ع يَكُوم زنقاً رنيكونة الوكة وروا تؤان مراح ون بما ع زفارش كركرديدورو سائلان ومراشاخ فى غرازد سنخوان عبد المكشت رونشن ارز و مكيسه و <sup>الم</sup>كركر واستحوال

فر حال عائم مدونهم صفاران ديدال كالإنتهرت دارد عيدا فكدان عروم الخاليمقيق رسيده تقش كار عاضتن وزاي في ازميده كار برام ظورى كويده فششل يت والهدك مبكروهان بيست

كرازين إه كمتنفش كفت بإمردم فَقُسْشَ رُو لِ يُعْمِلُ مُراعِتُنِ مُعَنِّينِ نَالْقَشِي الْ شوودارئ شيقت سيده وزاكمت مطاريه ساك دريافتن دولت مالص كويده بيركيب دررواق إوس زور وست لوادر عان كن في التشراياران زددرم واعلمه كرورتجا كيشاعتها رايرسان الساسة والدرقعالي أسسطر

نفقيل في مراولة عُمَالُ وَيْقِمُال وَيُومِان وَيُومِان مِنْ اللهِ يعساعلوه وسن كلام من الدوضي كو قبول سنا بالفركمال نقضاني بديفسول در رسالهسراج سيرونيرة فندا لقره فام منى لاؤماس ومنى السيكام مين فالعي المرائدة فالحورة فاموسة فام

وخون خسام - تاخيركو بدسه فام ست نعزة الم الزنين اوع در قالب عقيق كندجان سرين او-لَقَيْرُهُ مِهِم و مليت تسبيت فوع الخريره ودريقط كهاك يمحقني درآ خرما بينز بالسالسيت تنوليسد طكه بم زاه طبینه کار ند وصورت اصلی دار ندستار نگ لبنة تأنيرور لقرلعيث خرمزه كويدسه رمك ريخ تكت

نائىدار حررت نقره طلائى۔ يرال ربعني ما يفق على ختالات القولين فطرني كرزرداب ببرعث زريني كرتم ست-بيارخامة كانقلما دران كثند وخررند اشرف كوبير

٥٥ صن رونش بر محرد بداز نشال الربح ارتضا بى تقلدان كردست شيرين فاحرا

القطيم مرار المادن ما طراس تغليمراطفال مثيا كحدمعلمان كشيرشفيعاني الزكويد ٥٠ نقطري جين كتار حظ اوستادا ولاع الشور إلفامه وسسع طفل نوخط آشتار

لقل بادای-بیار معردف بادای کرنشکر ئېرىدىدىن قياس تقل كىيد دايى بردورانقل مرد لکی لیز کو میندسیا کید ازایل زبان بختیتی بوسية تا فيركويه مده شبك از ون دام كالتامي كبدر بالمساهم اوازخواب فيرين نقل داي جوتاله لبيل كل روسه يربدوا م

> يكافررول سنظاف انكال افلاس كذرابنياران ست واينا الديين مروية ي الدابل وبال كنية الن علد وبالشروب رجلو اخش سسالهذا طعامي راكه مكساندك ى باشد دىر شور نبود شربي مك كويدونا كي رعاوره محقيق يوسي

عاكس سرار زقتي كروران تك المراقة ساء شد سالک یزدی گویده برخمی ارسور ري اخرار وني المراق المراجع على المراجع على المراجع على المراجع المراع

طعام مجنن د زلالی کویرسی نمک گیرتم

من ر معنی رسی و مناکی نیز آ مده مسی تا نیرکوید العانيات بركان دادردل وكالشنقرار ا

للمكير سائبان جاركوشه درجابا يحتفاده برا حفظ بوابر باكتند-ركتا مصيح كويدسه مليزتش

فو قرم مفل نوبرنتا رآ مره ماسب فلي ساً وسمي كويد م بطرون كو معشق إن الذاني يون مرشمرست وكالمست فاره طلق المره بالرراق فياص كويره ماكلين نوبا دعشقيم وتماشدك

ما كردن صيف اول شهرت دارد وروم محدقلی سلی کرید مد بازمرگان مراهاری فناب فدیمیر کزنشد كردك ياز حفيم ونفشا عم شيريا ومفواسية كرد-

بالمت النيده وطفك كاره رفتن درا بدأ ترانورت وميدكويرك زلعت نورس ال نباكوست بني آير المروونوفرم نيزكو سيطام وحيدكو يسهمان

عشق الأثاتوالي جوك بياافتم كالمحطفل نوقام برخيزم وديجر بحاافت

راد در واست در بدر کار کو درسه د تگست تجلت ازرخ كل تاتياست ظاهرت معني توكييه باتين ابردونو كبيسكي بالل زدولات سميري فلكتز داد كوشال-

ويه صوري است المراوا (سكازركمان صنور رضر در مرحید بردرشت بن مالت دار د مين صنوبرايا رآوا زداردسليم كويرسه بيرسد فضل خزان وغم خودشيت مراب لوصربالي حمين

چوهنوردارم-موشی رستی کرتازه صیادی اختیار کرده با بعانا ہے کہ سبتہ اندعی ن سائبان صفط صدااستوار کے ارسٹواکو بد سه مزن ما را نوشکاران ہے محاما تغينزع بجورك لاله وروامال صحوا منيت بدورين قياس بوسفرو توبها ريداول مبني شفي ست كالثني ازين مفر كرده ما مشرو دوم ميت كيد كياف قالود-الواتوائي مربوادمدوله ديون بارسيده حرف دازراه كنابه كويندان وتاكر درسه باللصؤب زا میکند نواخوانی ۴ درا زنسیته چوطینو رخوش خر

از ایمنی کتابیم اردن اواخوانی وسنراک در فوير كروك ولوما ووكروك ميدانودن وتكسيك بأكنشت ويريقام سازيوسقى واياز علاوره مجمعين بيكستدو دكيريد أن دريفارت

نورس ميزنانه بباتدة نورب والمائم الوسا المره - با عد صره وباستفارى اورس وكاب يمن يزاب تا زه رستد نيزايد فرود الفراف السررض عول لدركا سرم كشنت بريم زوه كازين كودك نوبسياآ اليناكو ميسه كمن دوراز ويان فودسران زلف وطهاسب الى بيكيا ويي كويرسه بطويت كوب انورس رائ كلن كرظفل با زي كوش خود دارى منى الدين وبري تقدير نورس مفتررا علمالته فيكن موعنسيت وقياس تنهاصيح تمي تواند مثدو

ميتواندكم يضغوش أبيده بودادردم الس بين تقدير يفتح را ع مهار درست مي سور ونيزنورس نامرسالمه السيت ازمصنفات اوستاد لورالدين طهوري وسيستميداش الست كالربي عادل شا د بجابوری کاعروج اوستار برکورست للفظ لورس بسيار خوش داخست خشكرناه مثمرناكو غودوا نورس كرده بود كمكر اشعا ر خو دراك بزيان ركفني مكيفت نيزنورس مي الميدواين ففالشرك فارسى وسندى جذا مح كادست ودر فارسى مجنى تورسيره ورسندي مرعالشت كمناك الثوار مندى برآ نست ودرسته دوستان شرب داردر فورى سيواوس ودن ما أورسيت ظامرا طوطئ شد الميركوميسه ناكرده فلك بادة وصدت با ياغرك بون العلم بيك بال بروادري اعمر ويزخلس شاعرے كرورعمر سفاه عباس ماحنى بورواودبولك مخقروار دوليا زعر فرست بينا كركفته بيان بريم زوكى منهكا رير وزقيا مست راط كاكثرنا وليحال مروم ازميال مماثد الوريط فيميير بالد ونيز في وكرا تركيان وشيانان تواز مركنا مي كويرس با الديرارم سرزات زنقاب كبيول الكربا أكث بروتش أردر فورم من ویم ویم فاری فتوح حوال فوخاسته مغزا گویده و در گرومس میرآید به گاز ار میشدی از زاكت ماے مردوديره عمركدد بعير مركيم وسكو لاسين مهله وميم بارسيده ورائح مراسيل

بالمرسن وابن نام الرسيت البن ملك

المستركم وارا الملك ستده السنت و الرواركين

است وابرتي عرتبريلي وتفيف التصرفات مغايسة

بنانجيسروننج راك كرسيين مهارو فتح راء مهارودادمان

ونون عنه ويميم ازى نام تهرسيت ازمالوه بن مظالي

مين مهار وفتح را رساكن ولول غند خوانندكو بالفرس

است وازین عالم ست انفظائر بر برابرن تا نیرکنام تلواست از فا درس کا زاام برز ن فیرا ر زمرن گیر اوت انفلیری در ذیل قواشی فقیر تفقیر در قفیه برگاهی براست انفلاص عنی تفلیس شاعری در برخ آگیرانشا گفت وسند در برخ فظ فوج در انفظ لوطی گذاشت -فهرستان به بینی مطلق مرفوم و میتی کتابید تا بین هواند ماز اکو بدر من خواش بی کررها نرک ای نادمید و خطاه برگزید زوید مرغ گریا به نواند ا

سکین نبوان گفت که باسطنتی را در باسی فرا افرانی المعنوار از اسی فرا افرانی المعنوار از اسی فرا افرانی المعنوار از اسی فرا از در اسی می از افرانی در اسی المعنوات از اسی المعنوات از المعنوات اول با سطفنواست و در در در می ایمنوات اول با سطفنواست و در در در می ایمنوات اول با سطفنوات از المعنوات الموانیات از المعنوات الموانیات الموانی

ببرطال أنجيبن ستك بالمتحققي رابابا سطفوظ

لشايرة الميكردولوك ازان مارد بكران شفان

فق خودیت کر جربرآن بنولین ترکن کمیند وسرمه ایمذا در حالت اصافت و ترصیف بهر و کمیند مبدل شوده این دلالت هیچ دار د مرحنید کشان از مشل ایجی ایک میمزه که العت دام مینی بلمایی که گفته از مشل ایجی ا که در د و در این به به است ایسلی در دار این مقد مینی به فقیراً در د و این تیم اسیار د بین بهد در کال منتقد مینی به در کلام متا خرین و در تقطیع جائے کم الے تحقی مینی به مثور بهر و مها بیخواند مینی ایک در حالت اصافت بهر کمه مثور بهر و مها بیخواند مینی کار کی باین دفانی ا مینی برست در منصور بینی صفر برخول باین دفانی ا

هر زیال سیاسی سودت دیم موفوت و فق زایج فی مورده بالعت کشیده و نون مینی کمر کو یا با قر کاشی گوید سه کرچه روسه یعن اهروز سراسر با باست ۴ ماز کرچیاکی نیم زبانیم مال م

انے وقی ہے۔ بینے سرون دنیر نے فرد کر بازیران د شیایان زار زرکت سے بیچ کو پرے با نالر برارم مر رفض دنی میں کر کارے بدال کشن تا فیر کو پرسے کر پان دفامت پرشیر ن مالکا میں کہ دولت کا ایک شیر مافود م وحمد کو پرسے جوان نجابا کا ایک شیر انگیار با آمرہ کر برد دولت می کردولت میم سی میں میں ارخو بازان نیام و حید کردیدہ دیر دو برآ مرہ کر برد از خوب زریدہ بات دو بیز بال دیر دو برآ مرہ کر برد از خوب زریدہ بات دو بیز بال بخون خوش زم خودگر کرنے پرداز کو بیوطائر کر برد دال

نیمرس دار دیم نیم سرسیا میسروف دیم فتوح یکی اد ژار باست معاران دنبایان دخام اگرست و پرد ژوردیدی ها ر کویده طلب کردیج ن نیمه آن بیروالو شده خوش ان نیم در دا طراعه و در مزرد سال جامه کوتاه است کرزر قیا و جام رو بگرے پوشند واک قریب سے دنبا ہے داردنیج عن بیار مرائ کزولدن توشق بی تا بی ارد قراس می مولد کا زنے بند شراز عالم فارسبت کمال خمیندی کویدے گرد توصعت زدہ خوبان کمراہ مح نے باکو لی بیارے گردشکر فرنسبت سرت ۔

بالمها اوا و

واله مهران شدن دبیده و او مجدل و سن همار بارید روگردان شدن دبیده عجشتن اشرت کوییت از بوسایم دل شادکن زانجام سنده با دکن بوکر بورگامهت رسته خط فرشق والبرسیده من . و ایا ممرن بینی از کسی مفالفتکردن دوریخ زان جیزے مفائی کو برسه بسوی داشمن بار زاجود کوشی و الله میروت و فیزیار جربار یک ایشمی مین شقیط دریری قاسم کونایادی و رشام نامریشاه به میرانی پر دریری قاسم کونایادی و رشام نامریشاه به میرانی پر در در الارتفائی فی نهر مارند به شفق از زمین نبود دارسه مان مهاد فیا کویدیده زدال شان رشار

ظرزار المؤبرة رده گلهامراز خاریا و اسوضتن ساعراض در دکرد ایندن مرادف داردسیدن ناشرکو بیسه دورد اسوزوژش آشین دنسادگل که بدل انیکونه نا زباغهان خوایدنشد. وا دا دسر در درال مهامونی گشتن بیران مجی ویده

واداد مربرد دران مدمنی بست بربرد وران مدمنی بست بربرای استی داداد ژا بدار منعمت کرردر عاشقی مه گوطراتی عاشقی داداد شیست:

واد پر سردوسی سنما شودیکی دران مل که شخصه راشخصی براست د بدل اکبرداین تحص به بدل اک شخص برد دحیه انکه در ایا همید که بدرین به بگروند و نیزگوین که کل مذکور را دیدو اد پیرگویش د دم میشند میداری که بوکس د پیرست از عالم محبه ایست می کردند و اسوش مینی د ورشما ری شیست میکراری ار نداگر دید سوخش معنی د ورشما ری شیست میکراری ار نداگر دید

وشق ی این ارکا در مهل سبت نظر بران کرده واسوختن تعمل شده بر می این از این این در مین مین در مین این در مین این در مین این در مین این در ده اندده خوبان کرنید و اور بران مین میزار و اعراض کونی ده در دامیز اصراف

مردوسی رابطری ایمام کفته سه بعیرت بین جها زا اکن قطاعیداز او محکدد برنهاست رست را رسید و اد بربراین دارشودم سرسرست برروست دراعینم ازین غافل به که دبدنهاست رسی درعشیه و اد برنے دارد۔

واهم آورد (ن-قرص کردن نظیری کویده وزگرد کهناه ک نگرمانم کمبیل نیزیج صد بال و رم کا بود اردام مرارم

برارم مه وارقد من من وگداخن وازخور فریم برزان کو برسه از وارق از من و گداخن و ازخور فریم برزان کو برسه از من و ازخور فریم برزان کو برسه کار وارق از من و برداخر من از م

و اگهرسه بوزن حاکه برجینی گویند یکی گریست و دو هم کیم اول ملاقی تناکردن ست دوم به با از فراغ و رژش بازده بالسبت و یک نزرسفنریت شاه مردان ملایمیا وابن رسم شی گیران ولایت ست اماازین سین برخی معلوم شیرو د کرگیرو و آگیر سرد و نن باش دازگشتی باطور گفتن سیاد اثال حرافیت ابود سمد بگررا و بو با است و قت واگیرتزش بیران مرافق و نیرنگ، می گاست بردان می واگیرتزش میت که ملی می ست برد بوارزش و بردار می

ای خوابد معنی با مخرج کرد کی - نوعے ارتشاری شکتی تا تیرکوید - ۵ شیرانشار در خونجکان من تا تیریکی نے بتا شرع مد بیخیانی کیا سائل در

المرز وخطى مدهنة اول بالسرطان تلاف القولين لوعياز المرز وكربسيا رواست باشدمان افطورانا فيركو يرسه فرايد از عني فالن أرور بازوم دشا بان راع صف اورست رفيد ايز داخلي لميان را-اينهم با زريبا سي وحد غني تركفته تا فيركو يوسه جيم في

معی و از سه به بها در شرن رانیم بازی -میم مدوران یم در شیخ ست در به به رود تا پیون وشی به است اکر در فامنه کار تدسیدارش کو برسه افکنده افریخ در که داین افذا بزراسیت شامه کو دام ست سامند زفرش نیم داری واین افذا بزراسیت شامه کو دام

من عرف کرده می مد نے کہ کلائی دیگر عرفها بران کشندر دحیہ رکو میرسدہ پوسنے با سے عرف کیری ازین دو دسم انتفس باشتدریکا می کریہ آبو د۔ انتخاب سے اسے فارس رو راسے کورول روسے فارسی نے

الله المنظمة المسلم الماري وبالمسائليول وسيم فالتي في المسائلة المركزين ال

وآلو كا بنافارس إركفتن حرف شنيده را زيرارج في سحاني ورشوى خودك شرسه إو دواه الدمرين ورساه الالاسلام الرسمال ويوسه ال

وزن بروش کران مرد نظر نورزگان وصيدكواريده وزن أكرم خواش الذارى مطلب مكيك وزن را بران فنا رُقِكا وب مرجى نند وُرمازي داشت باگرجه واما ندهٔ درازی داشت مای مخبید میری عمی شود با دهرا د کشتیبت برانگرے س حالبت ذكريش ؛ بل نديد پر حالت دكرش -وصتاني بتشديدها داعلى يرزردن كتاب كهت رايااز كاررنته واين عركار را درجامه نيه دوري وح مال معنم فاووما معمر ديم البيت مانترگو پدرے حیند درماک مندم نعمیررا دائی تنه نماین كرانها بواليت وردنت ازدجاع كويدونا فكد كهن محموعه را تأحب رودسال كفي-لفظاهه رارنان مندي دان لفظ درشع فوتى ستي وفتو كرفاني منى ومنوكردن وجي نيشا إورى واحق ـ داند جردوزها برابدك كي دينوسا ٥ ولهاسي اك ازازل فينن داده اندع كريرياك صارفي للينت وهركرانت كويرو ميرسدواسي فارندائ وتنبي عمام وصع ويشواره - مال المطرك ركاف يرمان شرمذكى ازعالمراكان داريم كوواجب يحذف النيركر بيبيدة وضع اوتأثير بي شيرازه جول دفة إودكج سمنان متلامير سروكو پرس خسرد الزمت مورد سمستوا براكران مريضنه دفغركندر نالكبي ست ضرمتش كاواحبي جا وشال دسند وقت كرك ومش اول سيح يروزساي اسمان بالث كريبزي تحرفوا نزر واعظ كويرست وي وراشي ده منج دسكون راسية الوكسرائي يول كرديركن وم وكر روشيار شوط ونت كركوشي بافتح أك على نتلاف القدلين وشين مجيرها كمكم صيحرك شدبيرار شوع درعرني الزوياس وان منتي مشي كيران دران كنت ميرخارث كويدم نازدر تركس آن خوش كيه تنامة لمسكّن ورزش بيا وقت وساعدت والطمن براست كاوترا بورز فنانه مرقشتن فواندن مام كتاب ماني و دسا عامت نبل ونهارازان حلوم شو دودر بنادشا أزاكم إل فرعى كويندا شركو يدسه جود ترتيدو معالى مائد عالم ورق ورق تقرع خطالوديوم ماعت أن ماعت واعمر كركم المرود لاكرام حارف فترابل ونهار فود-وقمت اول رووقف اول رسك كتنن مال ليم وبدر فينين كرخونا سوا بمورت اين اصطلاح فقراست وآن ميزسيت كربراولا ونور يون طول براست من المردد وفقت ساز شروتولى أن كرداندر وديكري وران ماني كويده ورق سى عالست الرودم ما میح تبوع ندید کیمکرتالی نشور ورق زیر تحکیری - بهان نوه نین حیز کیاز اقره مرض و بان و طار مره كويد بيه ادم زعدم رويو باين وادكرونو بنداش سكفم كست رشاري كروز وغيروساخنة زيز كين مل دجرة ك كذار ندانك ازعكدة جمال حيبيرون ميرفت المغمدا بزمانه دهث اولاد كردم ونيز كلي كويد من غي مشت مورين

بمت فلد بربن م كما فره الديران باغ دفقت او لارست ا

والشنيده مردم بالهجوبير سيدى أزاير عاكونيد بسرده جيم فارسي دواكونه پر كونيرومني بازدادن جواب ز كنبدوهام ليزاره زلالي كوبديده درين كنن رابيراز درويا مرج صيدك كودك واكوسهمام-واكروك الرجيز سيرفاع مزدن ويزع رااز ميزسي سيدك ودي ألويد م ول غيراد برم نظرات رماكرد علجوان غيخة إواسه تؤمرا زيمه واكرديه وظاميرا إزمرواكرو مرادوت المهيت وفام إدرال معين وبالردن ست كمعنى تكورنيز أكره شهرت كويدس ميرد درجيرة فرز زا زيدر وامكيتدع أسبكروش طفل شكك زحشيمتر وأسيكندو والمثدك ببكاه نتدن كسكان كويب بيقيا مخلق وانشور عراش نامور وه أشنالسوو وابير - غتاني درساخرين مني شادير وزخل وراك كوكنار وافيون تتعلى ستدوحيدكو بدسية كركام وحيدازتو طلب كرد ترخى بور وفتن فوش و گروايه ندار در وحميك كرول ينتية وسمارى وبالماس موسرة مود دفيارس ببرت خواشدوابل مزد الباطالبث لين عرب الرياد المراج ويسه ارجون ابن فراب البرروزيسكني بحوانثان حباع و حود منظاعراً بيت مني شهورودرفارسي يي را كرينيد ورشهبورت وجوديتي إمنافت مجيم ثارثارين طاسروحيدا ورده مي سعة ارتسم ورخ ما نال ود بتيم باعكس كنيداست يثداري وجو دستنيم كا وفقير ارزو درائمعنى حيرت دارد-وجود محدا الفنزي - باعتباردانسن دي بود الكاشتن واكترجين التعال ست وكاسيما منافت ديد بنائكيكو بيرفلاك ففس را وجود فلال سيزنبيكزارد لینے برابراد بیمنمیدا ارسلیکو برسه منده موجم درین یا کها ترسکین و منکه در با را در ورشینی گذاشم -ا الم المرين الله وريارا وجورت بني كذائتم من والش كون الترين مرون الفي الما المرين المرين مرون الفي المريد وريان وار-والما مري مروف ومن ومن وكركم الت مرد ساست ونير خونش مواز نظرة ول ورق زير كمين بنوان وار-

مين مدين وبور ليفتر معنى خوروس أورد والد وحيداكو بيسه مبت الشمع رخ جانان مزدستيم عكس كينه اسم بداري وجور تنييم الكن مواهدارا

والمرافق المبتى نيزاك مرودك سب الفظ منزجين شور توييده دادورسان عيرك كل دروست ع

يمح حرف سند باسك تنبيه فردكات درس مى ردازكف ليم ميوشيري نديهم توتلني دل رو بهمامال مدال فيم بالعف كشيده ولول دوس یا سے دامال داماد مبال دیره صدر

ازدرعشرت سراكه فوش كوك ستفرا يوجي بوسه بوسه ورسيست ستردك عيثود -

دوست این زکسید آمال ست -

عنانيكه ديزل واجه حانظ نبيرازي قدس مسرة كمنيز بمردليت واقع شده وكالبيج زائده نيزا كمده شاعر بساييج إندخزال دبها ريم ورنصورت لفظ ينز بمزائد بإشرابرعس

ستفريت بتوقش مدردكين كهازتميع فلزات بمكامينته بازندا فرف كريده مارآ يذيها داركان يدن بالمشتشر بمقنت يوش كردون حكبندر

مرتب نيرستمل ورجيا انكر دامين رسائل رقوم سأأم ومبنى يجنين نيزة مره ليمكو بيصافيت وشقام ودل كه دوخوامر بكاح داخت بالضراب مردوم اماك باشند خانجه طامركصيرا بادئ داوان سبكي في دروا مؤدا ورده كراو ميدامان عاليجا وعيدالعزيز خان سفد بون ببيندوس ال دفيت عبدالع يزخا كنه برايمان نوشة ممتيرة فلبراغ وراطلبداشته ودر لعضيا زشخ ر مفتح کا ت فاری بارسیره در ایس مرازرگ

كُونتُ في من النير كويد من فيمت زهار مزز كيم ميتودي

باعزانيا ويعف أواز بوسكفته المردز بصورت لفظ

مِن مَرْكُور الربيت مُركور بني المدفقا لل-عمرابي كرون مكنابه ازاحسان مودن ورعابية ردن واین از احدیز تقامتمردی است.

عن ووال بندي وكون ووال بندي ورسيه وتتاني تبتان ديگيررسيده النست كد نه ريمان يهن وبجاسه ومكر نونسيا نندو مكيرند وبوانق زع فرسوم وبه ابن رالهرات عائدساز برواين رعم سن وستاك ولفظهم منرى ودرصل اين زان بناطى مينم ماو سكون نون دوال سندى بيارسيده اليل انقطام لدوى يناكا ينوش انداز تصرف فإرسيانست أنتركو يرسيه دو صديفترد لها ززلف كره كيرا طاحت كردة بأودي الوكي يفيع ما ولام لواورسيده أرعار شوه مطيعت كم محيلاس كويدولعيف كويزولولسيت التيركو بري تنفتا

د نبران بادیش به طویان جمان درا ار دوسش-

بالمر لم يفتح ولام وتم لام ويم مازى استكا علامت الران برائ شنول فوريشفاني كويرسواون المام ازى حيلان بكجا رزيت بهاكا رساصدد رصد كرمان بكي وت بندوانه الكنران كنالية كالابع وبران بندوانه كه در المل محنى تزر سب در نيجاكتاب المست السنده كم ببرا فكن ويوال إضركه كرد وتخت بودواي ارتفق دباندان نندره شده برا کردرجای شرام ۱۵ مانداند مهاست اوس والدقيل عاركمترين غلام تذكو بدياوري ولقطرى كالسيت كرفيليانان دروقت مع كارك بينيل كوني اداران بإزاريواين مناسب ست بندة

اقلىندك-مواول مامنانت واداول ميني نتين متى ابتدا وشروع كارسه داين اسطلاع تشي كميران ولاطياك ولابرت سينا بحرازكل شيمير لحاش شبوب بمير بهوا في مداخل مادشاه ايران كيفير عصولات ومين بانشافر كويه وكترفقيز نفن بواجه كام رواني

طريد فارفس مديده إسافق و وود ال مهارت وبتديدكرون وبديده حرفت عربي سعيمني رتسانيدن اسركه واعدو شخفس كدور بردكاف إنبرا شدي أيدوسور كليشراب است دردو كأفقول

س برا مره واین بسیار تا درست تانیر کویرسه كمال مركوشا بربي نيازيها ساادست لاروق كلش بازاطلبان علوم سنديه الم المستقد با عادى ديا كمول وفتحسين برآ رکلان کر برواربسارا برسلیم و پرسه نمی کست

وآی افتاب وگاہے او کو ہزار پینیہ بورجام میکا بیاہ۔ مروره سدواعار بتيدى ستكرنام فاست ورتفنت يزدمس تأثيركو بيسه الكثرث لمبلأن عوا بردريه او بزارد ره عوالكن ازبن بيتمني هاست كه در لقست يدولود سركور الفراعي شق كيديم من وره المرملوم

مرارد الشريعتي تسييران الن ستفاري كرودوسراردا شهيع يزاردارد واكتركي لفظ كسبير مسجه مركزت و-و لا ب برون آن نيزاره ناير كوريد ورشيم الني المنسي ورعاشق للسيك دار التك لبلي باشر مرار واندب مكذافيل تسكرت في تسييح ازان ستفاد ننشود ارحرسه وكافيدت وسيع درصفا بالصيرو بمرد وخرم وزيزجا ، ديكرورايرال كرماد الشديزارجري السوالد بران سيراشوت كوميد سهة ت روح منتق شيروان ترىر ورود بوال وكشام ارجرب ارم بماير براس ولال فالسية داس وتكرست لين تحفي دوم مزا در تيم بهازاد ل ست وادل در المن دوم سنت النرفيز كويرسه قد تكارين وتح مكرة بم باشد المراريج ولمش بيدويشكم إف.

بها دشا بهان دار داختهاس بوایی-مهواگرفتن سردازگرفت سایمگویدس بهرش بسیند تر راس بهرس کسی روان واز بوش بردن کسی بهرستی در دم دسید کوید سورس بهرستی در دم دسید کوید سورسیم بهرستی در در در در در در در برشن بردن در برشن

بالماليارا التحالي

ما المح إر وف ترو مرات كدار و و علمت رسنا كالكرن زيد إمرياع وكالمصطوف طوف وعليفرد لد و دری کویدسه یاکس بایلیان ای دری مدیانان غاندور فورول نه ونيزطالك ملي كويدية نا زورتمر بو دز أكمين صن كيك مع مهرونا فراغم ما بود بالبودة ورشهورت بے گا ہے مرخول سیارتفی و مرخول دیگر شے شیعت یاش ببنا محددرمين كذشة برين تقترير داوعطف نيز مااديج مثود وابن دراننعار قدمانسيا دست إكره بانظوا و عطف كمرده داشته انمينا كصاحب جمالكيري دشة ليكن درين صورت مكم تزوكله بداسكين دنيا محردر انفط وكردكاه بالشكركيا ليرياد درمطوب عليه يفظوكر ار درسپائد صوفی گو بدرسه یاصد فی را زلال خو د کام الهيدية ومكامني دميدونتام دميدة وياساتني ل إشدوطي بانفل كروروبيك انترار اورجيان ياحرف فلطرقامي شل كاش ياضل أبر عذوت الناجارات جنائك حبلال سيركو يرع أكرد لوافكي سينبري والشست نزشقيعاني ازكوريت صبح بيري شرسفيدوهلت المنتذع كانن ببداري نقديب مأتفتدر مواب بودع درنصورت دانى اورى تمريحادارو ويعرودت وابن حيا كعلوني مسررى أمدليتي افاطريزى أبرسلي وبرسه مكني وزاعك فاراشنا بالثانا

نیست دریادم کسی کورانوانم یاد کرد ۴ در و م جنانکه گویند که فالان چیزازیا دین رفته است به پاوگل رسیبیزی کرانست تکا بارند یا بریدن آن چیزشخص مذکور بیا دا بد دیادگا رسیبیا سے نسبیا بیر جمیع می ماری بیری براسی موفقین می چینوارنده با در و در سینی یادگارشفانی کو برسه مخارد در کراز ما در و در بیری باد کارنفانی کو برسه مخارد در کراز مناع میر دیجی به باد بود روان میکن فطار قطار

شاع مید زجریو بها داد دروان میکنه قطار قطار به بار فروستی مه تولیف د وست کردک ظفرخان ای کو پرسه بهرگی که روم دصعت دوستان گریم به برای بار فروستی دکان من میر برم بال مسترس سین فرور و ناز د تکبر کردن میرخوات

گویدری است دار با دو تکان بال مبتدره بی کانتی کو بدت به ایسان برداز شدخید با به بید بر به بین ش حان به بال بند زر به و نیز شاع ساکه بدت با بی به بین ش معبوری این خارد زین نسید به به از با به بی دارد با بال به بی ریخ دان میان شال شدند ند بال به بی ریخ ای این بیان شال شدند ند با شد برخه به ای اثر و بده مبود ارش دخیت خین با شد برخه به ای اثر و بده مبود ارش دخیت خین با شد برخه بی دوان گامش زین بال مرادست به شادست به روان گامش زین بال مرادست به فروشن شکل زید و راس با شارید فی و بدست مرا برست مدخودی بنی بازی از اریک و زاریان یخ را بدان تراشی که برست مدخودی بنی بازی از اریک و برده ای سب مرا برست مدخودی بنی بازی از اریک بازاریان کار برخی از اریک در ایک برده می او از بی بردین برست مرخودی بنی بازی ان کردین با برش فلک را به بیم بال طفراگوید ب مراسان کردینی بردش فلک را به زمراسوشته روست ملک را به بین اول بی نسیت زمراسوشته روست ملک را به بین اول بی نسیت

م میخ نیسیار آنهای و را شیلی آب شود مافلان کارصورت کیرور در کارکورد کار بشفت ونتب بسیار سرانیام پزیرد خانس کو بربه

فلک سان بجام زاید بارد کهاگرد دخویخ نیمیازگردد آب تااین آسیاگردد -

بها رخههم از مهنیم به در کودکی یار مهم ار به بیوم زونگون بدمه نوقی کو ریسته مهر در کودکی یار مهم سا دبه پیوم زور نوش ر ندوشتو بردا زمهٔ ظاهرانفظ بار درخینی دفعلی ندار د زیرا بهر نهرا مهم سا د نیز به بین معنی آمر ه بینا کلدگذشت -

پده مستقدت کرده است با دان خوانند دنی ایال بادان بار درفنی دانش کویدسه با عیث بارش بادان شرکم شنی ه است به دل تگیس نومنگ بده دای با ندخه دکو با منارت بین منی کرده است استاد فرد دری طبالری ته در نفولین افراسیاب کویدسه بهد کار با می نشگرت ادر در با بوحینگ ورد با دو برف آور در دابر بی آرا تجالدارگذید میرفالی عرفیدی و و می آریز کولفت گویز خصر بست و لیعیندگی نید مفظفیست فارسیان به کرد الفاظ کرین میرک باشد بیان در بر ندخیا بی و ان وجولان و طیران و حرکت را دار کی بیابی این بر ندخیا بی و ان وجولان و طیران و حرکت را دار بیابی بیابی این بر ندخیا بی و رای کرد برسه بیرفارت خلوست کرد را کراسیکون در بر ندخیا بی و رای در میران در کلی بیران در کرد بر در کار بر کار بیرانی این این این این این این این و میران در و کرد در دار بر کار بیرانی در دارد و نیز میرسی با نشد .

مگه ترصیت میموارد کیسان سلیگد درست صافت تشریم حیران تنی از در د-مینیمیت کوخصفر کوتابی کیرست کیا بیند کو و نیز مگهرست و دو دست فلعت و حیا مرحنها نیداز ایل زیان تحقیق رسیده ورستم مکیرست نامه بهادانست میگیر از انتفار ملی فل برمینود.

المحل بيمين بقدام كنبل ونيزكنا ليازلسارطغرا ليشرف كاروما ندائ يضبرا كفاري كون تورب فتكريك أهل سيرشودش نافيصف كادرت رب عرفياة قانى كمسرروكا مشاما زي بالمت كشيره وراو شانه و کبید ہے رسائی تررس کا دفعل نیزین فی ال سردولهما وسردولو توت كنام زغاميت نزديكي و منائكه دنعار شبيشيش يسارد لاشعاط غراي فركو يزيم على بالكريشات كاروبانده كركوبيد عالى ام-خلات دصندان شطور وقصور ماشرب كالتن تخيترها سالف مدوده كتابه ازمقدارليل كي المترك بباع فارى على والناز عاوره ميكاسى درج الولى كوريدسه ميخورو ضام كوشت را ع بزرج كذار وكم لأش كان صير شوكروك فيميل مزدن وتقربا من معطفيرا فهوفت ارتضماه ل واد وغيله وظاه كون نون وقاد الم كتيده ورائعهم لاارى كازروده ساتند ويعطلق رفتاه طها سيصفوى مينا فكدر تذكره نفيرادى رليمان وزار نيزا مره مينا زريو تفاروقت وساعرف علب ريرسه برجريا داما وحريف مت ديكريم اوك كەنفظە تۇكىيىت بَاۋېڭى شفا ئىگو بدىسەر پەد دا د ئار و و كرون ماعراص كردن بالكليداي زاباني تنزيرة بنگ سئ ازبر فش كناي كريونقار او وميتواند وروي مل ما المسيدا مركنا بدا زمقد المالزاكو بديس إرما بيخ موج درميدا عمرت في بأب يا ده يك شتاب

حدوا فرد ببیرے را سنر دکتانوین عالم و عالمیان از قلم قدرت اوست و نعمت انتکاشرمنشی داکه است فیصیادعی الم به بیشن اولال ورحمت کامله نازل با دبرا رواح آن نفوسس قدسسیه کوزیک بید فرت بیداحکام افعج العب رب والجم سعی بلیغ کروند - ا ما بعد درین زمان بمیزیت افتران بخد مطبوع شیخ و شاب بین غیرات اللغاست می براغ مداسری و المی ورسطیع نامی شیخی کوکمنشور وافع کوئی نیسریی عالیجا بعلی القام به شیخی میشن نمراکن صاحب براگومالک علی نگرزشیج نام: ورسطیع نامی شیخی کالکام با بهام با بوکمیسر بدایس بیده بی بادا و ایرین سام کار دید -

